



دوره دوم



نشریه  
جامعه مدرسین  
حوزه علمیه قم

# نور علم

## • مطالب این شماره:


- ۱- سرمقاله
- ۲- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام
- ۳- تحقیقی پیرامون رجال ابن عباسی
- ۴- مقدمه معارف قرآن
- ۵- ترجمه تحلیلی از الهیات شفاء
- ۶- ارزشهای اخلاقی
- ۷- مشروعیت حکومت و دولت
- ۸- مضاربه
- ۹- نجوم امت
- ۱۰- آنچه امروز در ایران می گذرد
- ۱۱- یکصد و پنجاه نسخه خطی
- ۱۲- رساله الروضة الغناء

قال النبي (ص):

ويل لامتى من علماء السوء

ويل لامتى من علماء السوء

واى برامت من از علماء سوء



امام خمینی:

قوی باشید و پشت به هم باشید، دولت و ملت با هم  
باشند، ملت پشتیبان دولت در امور باشد، دولت خدمتگزار  
ملت باشد.

در امور، شرکت بدهند مردم را در همه امور،  
دانشگاهها باید مردم در آن دخالت داشته باشند، مردم  
خودشان بطور آزاد باید دانشگاه داشته باشند منتهی دولت  
نظارت باید بکنند.

نصرت خدا این است که همه با هم برای رضای خدا  
باشید، همه با هم برای این باشید که اسلام را تقویت  
کنید.

۶۵/۳/۲۰...



# نور علم

نشریه جامعه مدرسین  
حوزه علمیه قم

شماره چهارم (دوره دوم)

شماره مسلسل ۱۶

تیر ۱۳۶۵

شوال ۱۴۰۶

ژانویه ۱۹۸۶

● مدیر مسئول: محمد یزدی

● درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

● نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نبش کوی

دیب - کد پستی: ۳۷۱۵۶

● صندوق پستی: ۱۹۸

● تلفن: ۳۳۰۹۵، ۳۲۲۲۲

● حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهداء قم

## فهرست مطالب

- ۱ - سرمقاله ..... ۳
- ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۸) ..... ۷  
علی احمدی میانجی
- ۳ - تحقیقی پیرامون رجال ابن غضائری (۲) \* ..... ۱۹  
جعفر سبحانی
- ۴ - مقدمه معارف قرآن (۲) \* ..... ۳۰  
محمد تقی مصباح یزدی
- ۵ - ترجمه تحلیلی از الهیات شفاء (۲) ..... ۵۱  
محمد محمدی گیلانی
- ۶ - ارزشهای اخلاقی ..... ۵۵
- ۷ - مشروعیت حکومت و دولت (۳) \* ..... ۵۸  
اسماعیل دارابکلانی
- ۸ - مساقات (۳) \* ..... ۶۸  
محمود عبداللهی
- ۹ - نجوم امت (آیه الله میرزا محمد قمی معروف به ارباب فقه) ..... ۸۲
- ۱۰ - آنچه امروز در ایران می گذرد ..... ۹۴  
محمد یزدی
- ۱۱ - یکصد و پنجاه نسخه خطی ..... ۱۰۱  
رضا استادی
- ۱۲ - رساله الروضة الغناء \* ..... ۱۲۳  
مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده است.



بسم الله الرحمن الرحيم

## سرمقاله



ما همانطور که در گذشته گفته ایم و الآن هم معتقدیم سخنان حضرت امام بخصوص بیاناتی که مربوط به روش راه و رسم نظام جمهوری اسلامی ایران باشد کاملاً روشن و گویا بوده و هست و هیچ نکته مبهمی نداشته و ندارد تا نیاز به تفسیر و شرح و توجیه و ترجمان داشته باشد، امام با زبان ساده و بکارگیری واژه‌های عمومی و اسلامی که همه مردم ما با آنها آشنائی دارند، مطالبشان را بیان می‌فرمایند. اما به دلیل اهمیت این بیانات محورهای اصلی آن را مرور می‌کنیم:

تکیه گاههای سخنان حضرت امام

الآن تکلیف، زیاد داریم

رهبر عظیم الشان انقلاب، حضرت امام در روز عید فطر امسال که جمعی از مردم و مسئولین کشور محضرشان شرفیاب بودند، بیانات مهمی ایراد و محورهای اصلی و جهت گیری‌های لازم را برای مسئولین و مردم ترسیم فرمودند.



۱ - توجه به خدای بزرگ و قدرت عظیم الهی و ناچیز بودن این جهان و قدرتهای آن و توجه به نعمتهای الهی و ناتوانی انسان در شکرگزاری از آنها:

«باور کنیم که خدای تبارک و تعالی حاضر است. باور کنیم که همه چیز بدست او است و ما چیزی نیستیم. باور کنیم که ما قاصر هستیم برای شکرگزاری نعمت‌های خدا»

۲ - توجه دادن به نقش عظیم و عمده حضور عامه مردم در صحنه و فداکاری‌ها و ایثار و گذشته‌های آنان در پیروزی انقلاب و تثبیت نظام و دفع دشمن در جنگ و اینکه این حضور و ایثار برای مسئولین تکلیف آور است و قوای سه گانه به عنوان عامل مردم عمل می‌کند:

«آنچه می‌خواستیم عرض کنم این است که این اقبال مردم بر امور معنوی و بر امور ظاهری خصوصا این جوانهای ما در جبهه‌ها و این روز قدس که امسال من هر چه نگاه کردم به نظرم عظیم‌تر از سال قبل بود و نمی‌تواند انسان قدر این نعمت

را و شکر این نعمت را با اندازه کافی بجا بیاورد.

اینها برای ما تکلیف درست می‌کنند، تکلیف ما را زیاد می‌کنند، تکلیف قوه مقننه را همین‌طور، تکلیف قوه قضائیه را همین‌طور، تکلیف برای روحانیت عظیم الشان زیاد می‌شود...»

۳ - لزوم حفظ وحدت و

یکپارچگی مردم و احتراز از هر نوع تفرقه و اختلاف‌انگیزی که به زیان انقلاب و اسلام خواهد بود. و خودداری از هر نوع تضعیف قوای سه گانه کشور و روحانیت:

«بین خودتان برادر باشید حفظ کنید این برادری را با حفظ برادری شما باینجا رسیدید در حفظ برادری باید جلو بروید، اگر خدای نخواسته يك وقت خلسی واقع بشود در این برادری، شکست همراه او است، شما فکر این را بکنید که حافظ اسلامید نه حافظ خود، شما باید حفظ اسلام را بکنید آن هم در زمان خود...»



۴ - مشارکت مردم در همه امور، در فرهنگ در تجارت و... به عنوان تکلیف و شکر نعمت و خودداری از کارشکنی نسبت به کارهایی که مردم می‌توانند عمل کنند.

حضرت امام بارها نسبت به این مسأله به دولت مردان توجه داده و با بیانات گوناگون تصریح کرده‌اند که کارهایی را که مردم می‌توانند انجام بدهند، دولت بعهده آنان بگذارد و بر آنان نظارت کند زیرا دولت نمی‌تواند خود کشاورزی کند، خود تجارت کند، اما بر این کارها باید نظارت کند.

در این نوبت هم پس از توجه دادن به نعمت حضور مردم در صحنه‌های سیاسی اجتماعی در جبهه و پشت جبهه فرمودند:

«شکر این نعمت به این است که ما مردم را شریک بزرگ بدانیم در این حکومت، حکومت نیست باید همه خدمتگزار باشیم برای این ملت برای این جوانها برای این پیرها و زنها و مردها.  
مردم را در این همه امور شرکت

بدهیم، دولت بتنهائی نمی‌تواند این بار بزرگی که به دوش این ملت است بردارد.

ادای تکلیف باید بکنند، شرکت بدهند مردم را در امور، همانطوری که با شرکت مردم در این جنگ شما بحمدالله پیروز شدید و پیروزتر هم خواهید شد با شرکت اینها شما می‌توانید اداره کنید این کشور را.

مردم را در امور شرکت بدهید در تجارت شرکت بدهید، در همه امور شرکت بدهید، مردم را در فرهنگ شرکت بدهید، مدارس که مردم می‌خواهند درست کنند کارشکنی نکنید برایشان، البته نظارت لازم است انتقاد هم لازم است لکن کارشکنی نکنید.»

درست است که کمک کردن مردم به آموزش و پرورش با دادن پول و زمین و ساختمان مدرسه لوازم و تجهیزات کار خوبی است اما مشارکت مردم با این کار تحقق پیدا نمی‌کند چون کمک گرفتن دولت از مردم - در اشکال مختلف آن - نظارت نیست.



اما اگر مردم دبستان، دبیرستان، آموزشگاه و حتی دانشگاهی را خود بوجود آورده و خود نیز آن را با مداخلات کامل برنامه‌های آموزش و پرورش یا علوم عالی در امور اداری و آموزشی اداره کنند و در امتحانات نهائی نیز برابر مقررات دولت شرکت کنند و دولت نیز نسبت به رعایت ضوابط و مقررات مربوط نظارت کند و حتی برای پذیرش شاگردان از طبقات مختلف و یا خانواده شهداء سهمیه بگذارد، این هم مشارکت مردم است و هم نظارت دولت و مردم با این کار توانسته‌اند باری را از دوش دولت بردارند.

اگر دولت در خرید و فروش داخلی و خارجی مردم، در نوع، و مقدار یا قیمت، زمان و مکان خرید و فروش اجناس، در تمام مراحل تولید و توزیع و مصرف دخالت کند، هر چند که ممکن است در بعضی از موارد کار درستی باشد اما مشارکت مردم و نظارت دولت — که مورد نظر امام است — عینیت پیدا نمی‌کند.

ولی اگر دولت کالا و مابحتاج و

اجناس مورد نیاز کشور را اجازه تولید، توزیع، مصرف و خرید و فروش از داخل و خارج کشور را بدهد و اسی نظارت داشته باشد که چیزهای غیر ضروری و با زبان‌بخش را نیاورند تولید نکنند... این مشارکت مردم است و نظارت دولت و قهراً مشکلات اجرایی کمتری هم خواهد داشت.

اما مسأله احتکار، گرانفروشی، خیانت و کلاهبرداری در تجارت، جرم و قابل تعقیب و موجب مجازات است چه در بخش خصوصی باشد و چه در بخش تعاونی یا دولتی و دستگاه قضائی کشور باید قاطع با آنان بطور یکسان برخورد کند، به همان نسبت که یک محتکر یا گرانفروش یا خیانت‌گر در بخش خصوصی تعقیب می‌شود، عضو یک تعاونی و یا مأمور خرید یا فروش و توزیع بخشهای دولتی که مرتکب خیانت به اموال شرکت یا دولت می‌شوند و یا گرانفروشی می‌کنند باید تحت تعقیب قرار گرفته و با آنان نیز بطور قاطع و سریع برخورد  
بقیه در صفحه ۴۸





علی احمدی میانجی

## تاریخ تأسیس حاسبه

ضامن اجرای احکام در دین مقدس اسلام، همه مسلمانان هستند که به عنوان امر به معروف و نهی از منکر خود را ملزم می‌بینند که اگر خلافی مشاهده کردند از آن جلوگیری کنند. امر به معروف یکی از اصول عملی اسلام است و ... اصلی است که در خود قرآن مجید با صراحت و تأکید آمده و بعد در اخبار نبوی و آثار ائمه طاهرین (ع) درباره آن بسیار سخن گفته شده و بعد هم بزرگان و علماء دین در همه قرن‌ها دوره به دوره و طبقه به طبقه درباره این اصل و اهمیت آن سخنها گفته و مطالبی نوشته اند.<sup>۱</sup>

۱ - ده گفتار مرحوم شهید مطهری ص ۴۵.

هر فرد مسلمان مطابق آیات و احادیث وارده و فتاوی علمای اسلام موظف است که اگر کوچکترین خلافی از فرد یا افرادی دید، نهی کند و اگر ملاحظه کرد که واجبی ترک شده امر به آوردن آن نماید، بزرگ یا کوچک، مرد یا زن در این وظیفه اجتماعی اسلام فرقی ندارند. بلکه از قرآن مجید استفاده می شود که همه انبیاء هم برای انجام چنین تکلیفی موظف بوده اند و حتی بعضی از امت های گذشته در اثر ترک این فریضه مهم به هلاکت رسیده اند. ولکن در قرآن کریم علاوه بر این تکلیف عمومی، فرموده است: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**<sup>۱</sup>.  
ظاهر آیه این است که من در منکم برای تبعیض است یعنی بطور حتم باید جماعتی از شما (مسلمانان) باشند که امر به معروف و نهی از منکر نمایند.<sup>۲</sup>

این بعض کیست که بالخصوص باید وظیفه امر به معروف را به عهده بگیرد و مسلمانان هم باید نسبت به تشکل این جمعیت اقدام نموده و چنین گروهی را ایجاد کنند؟ شاید مراد این باشد که همه مسلمانان باید گروه صالحی را تشکیل دهند تا آنها بتوانند در صورت حاجت - جلو منکرات را با قدرت گرفته و معروف را نیز بطور جدی اجراء نمایند، یعنی در مرتبه اول نسبت به پیاده شدن این واجب مهم، احتیاج به اعمال قدرت نیست و همه موظف هستند فقط با زبان و انکار جزئی امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اگر با این مقدار ممکن نشد و - در مرحله بعدی - احتیاج به اعمال قدرت باشد آن جمعیت این واجب را انجام می دهند تا هرج و مرج و بی نظمی به وجود نیاید.

این جمعیت همان هیئت حاکمه و مسئولین حکومت اسلامی می باشند که امام معصوم علیه السلام در رأس آن قرار دارد و در زمان غیبت، ولی فقیه متصدی آن خواهد بود.<sup>۳</sup>  
در صدر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفاء، متصدی اجراء احکام و تغییر منکرات بودند و همانطوری که نمونه هائی نقل کردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعیین عامل سوق (مأمور بازان) و عریف و نقیب، نظم اجتماع اسلامی را حفظ می فرمودند و علی علیه السلام نیز در زمان حکومت خود، عیون را برای کنترل کارمندان و

۱- آل عمران/ ۱۰۴.

۲- قرطبی ج ۱۶۵/۴ و المنارج ۳۶/۲۶/۴ و تبیان ج ۵۴۸/۲ و تفسیر طبری ج ۲۶/۴ و المیزان ج ۶۱۰/۳ و مجمع البیان ج ۴۸۳/۲ و فخر رازی ج ۱۶۶/۸، ۱۶۷/۱۶۸.

۳- رجوع شود به مقننه ص ۱۲۹، نهاده شیخ ص ۲۸۴، مراسم ص ۶۶۱، وسیله ص ۶۹۷، سرائر ص ۱۶۱، ۴۶۹، شرایع ص ۹۳، ط عبدالرحیم، دروس ص ۱۶۵، تذکره ج ۴۵۹/۱، منتهی ج ۲/۹۹۴/۹۹۵، قواعد ج ۱/۱۱۹، تحریر ج ۱/۱۵۸، مختلف ج ۱/۳۲۶، جواهر ج ۳۸۳/۲۱، قواعد شهید ج ۱/۴۰۵ و کافی ابی الصلاح ص ۴۲۱.



مسئولان حکومت تعیین کرده و عملاً اجراء نمودند.

ولی ادارهٔ حربه در چه زمانی تأسیس شده است؟ روشن نیست لکن آن چه که مسلم است این است که در حدود هزار سال پیش تقریباً این تشکیلات در جامعه و حکومت اسلامی دائر بوده و در تاریخ اسلام از آن به دائرۃ حربه یا احتساب نام برده می شود و قرن ها نیز ادامه داشته است و لکن من تاریخ دقیق پیدایش دائرۃ حربه را نمی دانم که از چه زمانی پیدا و به این نام نامیده شده ولی قدر مسلم این است و شواهد تاریخی هم نشان می دهد که در قرن چهارم وجود داشته است و ظاهراً در قرن سوم به عنوان دائرۃ امر به معروف و نهی از منکر درشت شده و پایهٔ دینی نیز داشته و از شئون حکومت به شمار می رفته است.<sup>۱</sup>

### بعضی از نویسندگان چنین عقیده دارند که:

آراء در ریشهٔ حربه مختلف است، بعضی آن را مقام و منصبی می دانند که برای تطبیق احکام اسلامی در قسمت اخلاق و قانون و پیاده کردن آن در اجتماع بوجود آمده و این همان اصل امر به معروف و نهی از منکر است.<sup>۲</sup> و برای اثبات این که حربهٔ اسلامی دارد، این منصب را به زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفاء راشدین برگردانده اند.<sup>۳</sup> که خود آنها بدون وسائط، این مسئولیت را انجام می داده اند، و قلقشندی معتقد است که اول بار عمر بن الخطاب آن را ابتکار نموده و به آن عمل کرده است.<sup>۴</sup>

بعضی دیگر خواسته اند این منصب را به دوران قبل از اسلام و عهد بیزنطی برگردانند که طبق مقررات آنان، بازار و شئون تجارت در حیطةٔ قدرت دولت بود، بطوری که عده ای مأمور مخصوص از اشراف را برای سرپرستی صاحبان صنایع تعیین می نمودند و از عهد بیزنطی تا عهد فتوحات اسلامی مستمراً این رسم جریان داشت و اعراب نیز آن را گرفته و اقتباس کرده و بدون کم و زیاد بکار بسته اند.<sup>۵</sup>

۱- ده گفتار مرحوم آقای مطهری ص ۴۷.

۲- الاصفاف فی العصر العباسی ص ۱۴۲ به نقل از ابن خلدون در مقدمه ج ۱/۴۰۵، ۴۰۶، حضارة الاسلام ص ۲۱۲، والدولة و نظام الحربة تألیف ابن تیمیة ص ۷۲.

۳- الاصفاف ص ۱۴۲ به نقل از الاحکام السلطانية ص ۲۵۸ و معالم القرية ص ۷.

۴- الاصفاف ص ۱۴۲ به نقل از صبح الاعشى ج ۵/۴۵۲ و كشف الظنون ج ۱/۱۶ ط طهران.

۵- الاصفاف ص ۱۴۲ به نقل از تاریخ الامبراطورية الرومانية الاجتماعی والاقتصادی ص ۳۴۴، والروم فی حضارتهم ص ۱۷.

نخستین نشانه‌ای که از حسبه در مدارک اسلامی دیده می‌شود، مربوط به نصف اول قرن دوم می‌باشد که عاصم بن سلیمان احوال در زمان ابو جعفر منصور در کوفه برای حسبه و رسیدگی به کیل‌ها و وزن‌ها از طرف خلیفه نصب شده بود.<sup>۱</sup> کما اینکه منصور، ابو زکریا بن عبدالله را در سال ۱۵۷ برای حسبه بغداد و بازارها نصب کرد.

بعضی گفته‌اند: که مهدی خلیفه عباسی حسبه را تأسیس کرده است.<sup>۲</sup>

به هر تقدیر، مسأله حسبه طبق مدارکی که ارائه شد از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفاء مطرح و لکن گاهی به صورت نفیب و عریف و گاهی به صورت تعبین عیون بوده و در زمان علی علیه السلام هم عریف رسماً وجود داشته و حضرت دستور تشکیل دستگاه جاسوسی و عیون، جهت رسیدگی به نواقص و کمبودها و خیانت عمال را می‌دهد.

این دستور، مخصوصاً در عهدنامه مالک اشتر (و در عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای علی علیه السلام نوشته بود) ذکر شده است و معلوم است که این، دستورالعمل عمومی برای همه حکومت‌ها و مسئولین می‌باشد و بعید نیست که این عهدنامه، ابتکار تأسیس دائره حسبه باشد که رفته رفته بصورت مستقل و تشکیلات منظم درآمده بود.

پس تأسیس این دائره ربطی به سوابق تاریخی آن در عهد بیزنطی ندارد.

در کتاب واسط در عصر اموی<sup>۳</sup> می‌گوید:

برای اینکه دولت از غش و تدلیس و حيله و احتکار بعضی از فروشندگان جلوگیری کند، مؤسسه‌ای برای مراقبت از آنان تأسیس گردید تا جلو کارهای مضرشان را بگیرد و محتسب در رأس این مؤسسه بود (در شهر واسط).

نخستین ذکر حسبه و محتسب را در عهد امیر عمر بن هبیره فرازی (سال ۱۰۳ - ۱۰۶) در کتاب انساب الاشراف می‌یابیم، بلاذری یادآوری کرده که اول مهدی ابن عبدالرحمن و بعداً اباس بن معاویه ریاست حسبه را در واسط عهده دار بودند.<sup>۴</sup>

قابل تذکر است که این اولین اشاره‌ای است که در مورد حسبه بدست آمده است ولی دلالت ندارد که در آن تاریخ به صورت ابتکاری تأسیس گشته است بلکه در تاریخ می‌یابیم

۱- الاصناف ص ۱۴۳، الطبقات لابن سعد ج ۳۰/۷، نهذب التهذیب ج ۴۳/۵ و خطیب در تاریخ بغداد ج ۳۴۴/۱۲ می‌گوید: عاصم بن الاحول در مدائن مسئول حسبه بود.

۲- الاصناف ص ۱۴۳ به نقل از تاریخ العرب العام ص ۲۲۰.

۳- ص ۲۸۲.

۴- انساب الاشراف ج ۷ ورقه ۳۶ ب و اخبار القضاة ج ۳۵۲/۱.



که عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود عامل سوق تعیین کرده و ابن سلام ذکر کرده که سائب بن یزید عامل سوق بوده است.

## وظائف محتسب؟



وظیفه اصلی محتسب، اولاً نظارت بر اجرای مقررات مذهبی و منع از اعمال معرّم، و ثانیاً نظارت بر صحت جریان امور راجع به روابط عمومی افراد جامعه و رفاه حال و زندگی ایشان<sup>۱</sup> بود و ابن خلدون می‌گوید: *بیحث عن المنکرات و یعزّز و یؤدّب علی قدرها و یحمل الناس علی المصالح العامّة*.<sup>۲</sup>

و می‌توان گفت که وظایف محتسب در موارد زیر خلاصه می‌شده:



### ۱- رسیدگی به وضع زندگی اجتماعی:

یعنی محتسب از منکرات تحقیق می‌نمود و در صورتی که شخصی جرمی مرتکب می‌شد، به مقدار جرمی که مرتکب شده بود او را تأدیب و تعزیر می‌کرد و مردم را به حفظ مصالح عمومی و ادار می‌نمود مانند جلوگیری از سدّ معبر و منع کردن باربران و کشتی بانان از حمل بار بیش از اندازه و خراب کردن ساختمانهایی که مشرف به خرابی بود، و رفع چیزهایی که برای عابرین خطر داشت و اگر آموزگاران، شاگردان را خارج از مقررات و اندازه تنبیه می‌کردند، تأدیب شان می‌کرد.<sup>۳</sup>

محتسب در مسجد می‌نشست و مأموران او در بازارها و کارگاهها و غذاخوریها و مهمانسراها می‌گشتند و به وضع اجناس و گوشت و دیگر خوردنیها می‌رسیدند و سقاها را امر می‌کردند که در ظروف به مقدار معین آب بریزند (که هر ظرفی ۲۴ دلو و هر دلو ۴۰ رطل بود).<sup>۴</sup> و از جهت حفظ عفت عمومی دستور می‌دادند که سقاها شلوارهای مناسب (کبودرنگ و کوتاه) بپوشند تا عورتشان پوشیده گردد، و به آموزگاران اخطار می‌نمودند که بچه‌ها را خارج از اندازه مقررات تنبیه نکنند.

و در بعضی از اوقات هم، محتسب سوار بر مرکب، با مأموران خود در بازار راه می‌افتاد و

۱- لفت‌نامه دهخدا ج ۲۰/۵۴۸.

۲- مقدمه ص ۲۳۵.

۳- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱/۲۴۲ و مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۵.

۴- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱/۲۴۲/۲۴۳.

ترازویی در دست افرازش بود که با آن نان را توزین می‌کردند و همچنین روی گوشت، ورقه‌ای الصاق می‌کردند و یا می‌گذاشتند که قیمت گوشت روی آن نوشته شده بود، قصابان حق نداشتند بیش از مقدار مجاز ذبح کنند و تخلفات آنان بوسیله بچه یا جاریه‌ای که از طرف محتسب یا قاضی مخفیانه به عنوان مشتری به دکان قصاب مراجعه می‌کرد، کشف می‌شد. محتسب، سنگهای ترازوها را وزن می‌نمود که کم نباشد.<sup>۱</sup> و همچنین لبنیات فروشها را مراقبت می‌نمود که آب در شیر مخلوط نسازند.<sup>۲</sup>



## ۲- رسیدگی به وضع اقتصادی:

محتسب، در معاملات به غش و تدلیس رسیدگی می‌نمود<sup>۳</sup> و اگر کسی در دادن طلب مردم مسامحه می‌کرد دخالت نموده و او را وادار به دادن حق مردم می‌کرد.<sup>۴</sup> محتسب، درهم و دیناری را که در بازار مورد معامله قرار می‌گرفت رسیدگی می‌کرد تا مغشوش نباشد بر محتسب لازم بود که همه صاحبان صنایع و حرفه‌ها را در شهرهای کشور اسلامی تحت مراقبت قرار دهد و وزن و کیلها را که در بازار معمول بود زیر نظر داشته باشد تا از مقدار تعیین شده، کمتر نباشد، کما اینکه بر او لازم بود که از غش و تدلیس صنعتگران جلوگیری نماید و نانوایان را مراقبت کند که در نان غش نکرده و آرد گندم را با چیزهای دیگر مانند آرد لوبیا و عدس و جو و... مخلوط نسازند.<sup>۵</sup> و محتسب، مراقبت می‌کرد افرادی که شغل کلاه‌دوزی داشتند در ساخت آن از وسائل و یا پارچه کهنه و مصرف شده استفاده نمایند.<sup>۶</sup> و محتسب، از آهن‌گران و مس‌گران مراقبت می‌نمود که آهن و مس جدید و قدیم (قراضه) را با هم مخلوط نسازند.<sup>۷</sup> و همچنین به امور کتّان فروشان می‌رسید تا کتّان را هنگام فروش آب نزنند تا سنگین تر

۱- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱/۲۴۲/۲۴۳.

۲- الاصناف ص ۱۴۴ به نقل از احکام السوق نم ص ۱۱۳.

۳- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱/۲۴۲ و مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۵.

۴- مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۶/۲۲۵ در این مورد مفصلاً سخن گفته است.

۵- للاصناف فی العصر العباسی ص ۱۴۴/۱۴۳ به نقل از طبقات ابن سعد ج ۳/۳۰، المنتظم لابن الجوزی ج ۵/۱۲۹/۱۳۰،

الپختار من رسائل الصابی ص ۱۶۵، الحسبة فی الاسلام ص ۱۰، احکام السوق ص ۱۰۳، نهاية الرتبة ص ۲۰/۱۸، معالم

القرية ص ۸۲-۸۴ و نهاية الرتبة ابن بسام ص ۱۸۲/۲۷.

۶- الاصناف ص ۱۴۴ به نقل از نهاية الرتبة ص ۲۳ معالم القرية ص ۱۰۷ و نهاية الرتبة لابن بسام ص ۲۱.

۷- الاصناف ص ۱۴۴ به نقل از معالم القرية ص ۱۰۷.



شود.<sup>۱</sup>

و همچنین مراقب زرگرها<sup>۲</sup> و رنگرزا بود که غش نمایند.<sup>۳</sup> کیفر غش هم این بود که یا خود شخص به خیانت خود اعتراف نماید<sup>۴</sup> و یا او را تعزیر کرده و جرمش را اعلان می نمودند تا میان مردم مفتضح شود و اگر باز مرتکب غش می شد از بازار بیرونش می کردند.<sup>۵</sup>

از کارهای مهم دیگر محتسب، مراقبت او نسبت به نظافت دستگاههای تولیدی و ابزار و وسائل آنها و همچنین نظافت بازارها و مغازه های صنعتگران بود.<sup>۶</sup>

محتسب، کوشش می کرد که هر صنفی یک بازار مخصوصی داشته باشد و روی همین اصل برای هر صنف جای مخصوصی تعیین می نمود.<sup>۷</sup>

فروشندهگان ماهی را وادار می کرد که در بازاری دورتر از محل رفت و آمد مردم مشغول کار شوند تا مردم از استنشام بوی بد، ناراحت نشوند.<sup>۸</sup> نانوائیها را در سر کوچه ها و محله های مختلف و اطراف شهر، بطور پراکنده قرار می دادند تا حوایج مردم بهتر رفع شود (و در هر محله ای در دسترس باشند).<sup>۹</sup>

باز، از اهم وظایف محتسب مراقبت کامل در مورد خوبی و دقیق بودن صنعت بود (که خوب و عالی انجام پذیرد)<sup>۱۰</sup> حتی گاهی محتسب، صاحبان حرفه و مشاغل (صنعتی) را امتحان می کرد تا بداند که چه اندازه در کار خود تخصص داشته و از آن اطلاع دارند و محکم کاری و ظریف کاری شان چطور است.<sup>۱۱</sup>

- ۱- الاصفاف ص ۱۴۴ به نقل از آداب الحسبة ص ۸۷.
- ۲- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از نهاية الرتبة ص ۷۷ و معالم القرية ص ۱۴۶.
- ۳- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از نهاية الرتبة ابن بسام ص ۱۲۸/۷۵.
- ۴- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۰۵ و تحفة الناظر ۱۲۱.
- ۵- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از معالم القرية ن م ص ۱۴۸ و تحفة الناظر ص ۱۲۱.
- ۶- الاصفاف ص ۱۴۵، نهاية الرتبة ن م ص ۳۷/۲۲/۱۴، معالم القرية ن م ص ۷۹، نهاية الرتبة ابن بسام ن م ص ۶۱/۵۰/۲۵/۲۱ و آداب الحسبة و المحتسب ص ۹۷.
- ۷- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از القضاء والحسبة ص ۴۲.
- ۸- الاصفاف ص ۱۴۵ به نقل از آداب الحسبة و المحتسب ص ۸۷.
- ۹- الاصفاف ص ۱۴۵ نهاية الرتبة ص ۲۴.
- ۱۰- الاصفاف ص ۲۴۵ از القضاء والحسبة ص ۵۹، آداب الحسبة و المحتسب ص ۱۰۲، نهاية الرتبة ص ۶۵ - ۶۷، معالم القرية ص ۳۲۷/۱۳۷ و نهاية الرتبة لابن بسام ص ۸۶.
- ۱۱- نهاية الرتبة ص ۸۳/۹۹/۱۰۱، معالم القرية ص ۱۷۹/۱۷۶/۱۲۵/۱۱۷، نهاية الرتبة لابن بسام ص ۱۶۸ - ۱۶۷، الرتبة فی الحسبة ورقة ۸۷/ب - ۱۸۸ ب و واسط فی المصر الاموی ص ۲۸۴/۲۸۳.

از مسائل شنیدنی و ظریف این است که بعضی از خلفاء برای خاطر تأکید در درستکاری و محکم کاری و هنرمندی صنعتگران، به امتحان کردن اصناف اهمیت می‌دادند. مثلاً خلیفه عباسی هارون الرشید دستور داد که رؤسای اصناف و عطاران و نساجان و کتان‌فروشان را امتحان کنند (که مجموعاً ۷۳ نفر بودند) تا هر کس حاذق و لایق باشد در ریاست خود ابقاء گردد و هر کس لیاقت نداشته باشد عزل شود.<sup>۱</sup>

اجرجی زیدان می‌گوید:

«دائرة احتساب در قدیم همان کاری را می‌کرده است که امروز

شهرداریها می‌کنند.»

ولکن قابل تذکر است که هر چند بسیاری از کارهایی که امروزه شهرداری، عهده دار انجام آنها است آن روز دائرة احتساب انجام می‌داد، مثلاً در کتابهایی که راجع به وظیفه محتسب نوشته شده، آمده که محتسب باید مراقب باشد که لبنیات فروش، روی شیر و ماست را پوشاند تا در اثر نشستن مگس و حشرات روی آنها کثیف و آلوده نشود، یا پارچه‌ای که قصاب یا لبنیاتی یا کبابی دم دستش دارد، حداقل روزی یکبار با صابون شسته شود، و همچنین لبنیاتی موظف است در هر شبانه‌روز یکبار ظرفی را که شیر یا ماست را در آن ریخته و به فروش می‌رساند بشوید.

و اگر حصار شهر خراب می‌شد وظیفه دائرة حسبه بود که آن را بسازد و اگر شهر از لحاظ آب در مضیقه قرار می‌گرفت بر دائرة حسبه بود که آب کافی تهیه کند و از این قبیل امور که معمولاً در زمان ما این کارها را شهرداریها انجام می‌دهند.

ولی وظیفه دائرة حسبه منحصر به این کارها نبود بلکه بسیاری از کارهایی که امروزه از وظایف شهربانی شمرده می‌شود، محتسبین انجام می‌دادند مثلاً آنها بودند که با روزه‌خواری و می‌خواری و تظاهر و تجاهر به فسق و فجور مبارزه می‌کردند.

و از طرف دیگر، بسیاری از کارها و وظائف آن روز محتسبین، امروزه بکلی متروک شده و مسئول مشخصی ندارد، مثل نظارت بر اوضاع مساجد و منابر که مثلاً واعظ با خواندن حدیثی دروغین، بدعتی را بناگذارد و یا کارهای خلاف شئون خود انجام ندهد، این کارها چون وظیفه سازمان روحانیت است و مستقیماً ربطی به کارهای حکومت و دولتی ندارد.

غرض این است که آن طوری که اجرجی زیدان می‌گوید: دائرة احتساب همان کارهایی

۱- الاصناف ص ۱۴۶ به نقل از الذخائر و التحف ورقة ۱۸۴ ب.



که شهرداری های امروز انجام می دهند، انجام می داده، درست نیست زیرا اساس و ریشه دایره احتساب همان اصل مقدس امر به معروف و نهی از منکر بود، بدین جهت نمی توانست اختصاص به عملیات شهرداری داشته باشد.<sup>۱</sup>

و از کارهای عجیب این بود که محتسب گاهی مقدار تولید را محدود می کرد و به جویبات فروشان و آسیابانان دستور می داد که مقدار معینی از جویبات و آرد تولید کرده و به نانوایان تحویل دهند.<sup>۲</sup> و به هریک از دکانهای نانوائی نیز مقدار معینی اجازه پخت می داد (بدون کم و کاست و به مقداری که مورد احتیاج مردم بود).<sup>۳</sup>

و همچنین لبنیاتی ها حق نداشتند که بیش از مصرف روزانه خود مواد لبنی تولید کنند تا در اثر ماندن فاسد شود.<sup>۴</sup>

محتسب، غالباً در دفتری نام صاحبان شغل های مختلف و تعداد آنها و جای کسب شان را می نوشت تا در هنگام احتیاج مراجعه کند.<sup>۵</sup>

ویکی از وظائف مهم محتسب جلوگیری از احتکار بود، و اینکه کسی در هنگام ارزانی چیزهایی را بخرد و به امید گرانی انبار کند تا روزی بعد از بالا رفتن قیمت آنها را بفروش برساند.<sup>۶</sup>

و اگر کشف می کرد که کسی جنسی احتکار کرده، آن را ملزم می کرد که بفروشد.<sup>۷</sup> و جلوگیری از احتکار به دلیل حدیث رسول خدا صل الله علیه و آله بود که فرمودند: *الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَالْمَحْتَكِرُ مَلْعُونٌ*.<sup>۸</sup> و در حدیث دیگر آمده است: *لَا يَخْتَكِرُ الْقَطْعَامَ إِلَّا الْخَاطِي*.<sup>۹</sup>

از مطالب فوق روشن می شود که مراقبت دائمی محتسب موجب تحمیل وظائف سنگینی نسبت به اصناف نبود و مداخله کردن او فشاری را بر آنان وارد نمی آورده است بلکه نظارت او بر اصناف، برای وفور اجناس و حفظ امانت و عرضه اجناس خوب بود، و از کمبود و خیانت و عرضه اجناس خراب و فاسد از طرف اصناف جلوگیری می کرد.<sup>۱۰</sup>

۱- ده گفتار از مرحوم علامه و فیلسوف شهید مطهری ص ۵۰/۴۹.

۲- الاصناف ص ۱۴۶ به نقل از نهاية الرتبة ص ۹۰، معالم القرية ص ۹۰ و نهاية الرتبة لابن بسام ص ۲۱.

۳- الاصناف ص ۱۴۶ به نقل از نهاية الرتبة ص ۲۲ و نهاية الرتبة لابن بسام ص ۲۱.

۴- الاصناف ص ۱۴۶ به نقل از معالم القرية ص ۱۲۱.

۵- الاصناف ص ۱۴۶ به نقل از نهاية الرتبة ص ۲۲ و نهاية الرتبة لابن بسام ص ۱۲۱.

۶- الاصناف ص ۱۴۷ به نقل از نهاية الرتبة ص ۲۱ و معالم القرية ص ۶۵.

۷- الاصناف ص ۱۴۷ به نقل از آداب الحسبة و المحتسب ص ۱۰۹ و معالم القرية ص ۶۵.

۸ و ۹- ج ۱۲ وسائل ص ۳۱۳ و ص ۳۱۴.

۱۰- الاصناف ص ۱۴۷ به نقل از الاحكام السلطانية للمواردی ص ۲۵۶/۲۵۵ و نهاية الارب نویری ج ۶ ط قاهره ص

یعنی نظارت محتسب در رابطه با وفور و کمبود اجناس بود که سوجدوها ممکن بود برای ایجاد بازار سیاه دست به چنین کاری بزنند و یا خلاف امانت رفتار نمایند، و در یک جمله: محتسب جلو سوجدوئی ها و احتکارها را می گرفت.

ولکن رفته رفته مراقبت محتسب زیاد شد، و دخالت دولت به حدی رسید که عزل و نصب رؤسای اصناف در اختیار دولت درآمد<sup>۱</sup> همچنانکه دولت عامل سختگیری و ایجاد مشکلات بر اصناف نیز شد و کار به جایی رسید که اصناف کاملاً تحت نظر دولت قرار گرفته و از حالت شغل آزاد مردمی درآمده و به صورت مؤسسه ای در اختیار دولت درآمد.

خلاصه اینکه اداره حسبه، که برای جلوگیری از فساد و تجاوز مردم به همدیگر و برای اجرای احکام اسلام و تضمین عدل به وجود آمده بود و بایستی جلو اجحاف و ظلم و ستم مردم نسبت به همدیگر را بگیرد، بعداً آلت دست دولتهای ظالم و جائرشد و در راه حفظ مصالح ظلمه و جلوگیری از آزادی های مشروع و بلکه جلوگیری از امر به معروف، نهی از منکر، بکار گرفته شد.

ولکن اگر مسلمانان به مفاد آیه شریفه ولکن منکم امة بدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر<sup>۲</sup> عمل می کردند و تشکیل این دائره از طرف هیئت حاکمه مردمی صورت می گرفت، یعنی اگر خود مسلمانان متعهد و معتقد و عادل و عالم، سرکار می آمدند و امت اسلامی نیز اینها را تأکید و تأیید و یاری می نمودند و محتسب هم قهراً از طرف این هیئت صالحه تعیین می گشت و شرائطی که برای محتسب ذکر کردیم مراعات می گردید، کار دائره حسبه و محتسب به آنجا منتهی نمی گشت.

و قهراً «محتسب ناظر و مراقب اعمال مردم می بود که مرتکب منکرات نشوند و مخصوصاً می خوارگی و می خواران را سخت تحت نظر قرار می داده، لهذا شعرائی که به نام می و محبوب، تغزل می کرده اند از جور محتسب زیاد نالیده اند و کلمه محتسب را زیاد در اشعار خود بکار برده اند... هر چند حسبه و احتساب از آن نظر که وابسته به دستگاه حکومت و خلافت بوده نمی توانسته کاملاً

→  
۲۱۲/۲۱۱.

در کتاب «واسط فی العصر الاموی» می نویسد: اشاره های موجود دلالت دارد که محتسب در واسط مسئول تحدید و جمع آوری مالیات بازار بود، و بکار صراف ها مراقبت می نمود و عوام بن حوشب محتسب به امور صرافان می رسید و با آنان حرف می زد و برمی گشت.

۱- الاصناف ص ۱۴۷ به نقل از الذخائر و التحف ورقة ۱۱۵.

۲- آل عمران ۱۰۴.



اسلامی باشد، اما نظریه اینکه خواسته مردم در مورد اجرای احکام و مقررات اسلامی آن را بوجود آورده بود، نسبتاً دایره مفید و ثمربخشی بود است»<sup>۱</sup>.

«دایره وسیع حسبه که امروز جانشین ندارد چون مبنا و پایه دینی و رنگ و صبغه مذهبی داشته و مردم وظیفه شرعی خود می دانسته اند که آن را کمک کنند و تقویت نمایند قهراً در انتخاب افراد و اشخاص رعایت تقوا و ورع می شد و مردم احترام دینی برای آنها قائل بودند.»<sup>۲</sup>

ولی بعداً کار بجائی رسید که گفتند: «که از حالت مؤسسه مردمی به صورت مؤسسه ای در اختیار دولت درآمد.»



### ۳- رسیدگی به وضع پزشکان و امور بهداشتی :

از اهم کارهای محتسب مراقبت کامل از بهداشت دستگاههای تولید و ابزار و وسائل آن و از بازار و دکان صاحبان صنایع بود.<sup>۳</sup>

مثلاً محتسب دستور می داد که سقاها، ظروف آب را با پارچه ای بپوشانند.<sup>۴</sup>

و همچنین دستور می داد که ماهی فروشان در بازاری که دور از محل رفت و آمد مردم باشد، خرید و فروش کنند تا عابرین بوی بد استشمام نکنند.<sup>۵</sup>

و نانوایان را وادار می کرد که از ماه فوشان و حجامت گران و بیطارها و... دور باشند تا از آلودگی و کثافت دور بمانند.<sup>۶</sup>

محل کار رنگرژها را برای حفظ مسائل بهداشتی در خارج شهر قرار می دادند.<sup>۷</sup>

همچنین محتسب نظارت می کرد که آجر پزها (و کوره پزها) بایستی در خارج از شهر باشند.<sup>۸</sup>

و نسبت به کار اطباء و داروسازان نظارت داشت که در کار خود تخلف نکنند.

۱ و ۲) ده گفتار مرحوم علامه و فیلسوف شهید مطهری ص ۵۱/۱۴۸.

۳- الاصناف ص ۱۴۵ به نقل از نهاية الرتبة ص ۳۷/۲۲/۱۴، معالم القرية ص ۳۷۲۲/۱۴، معالم القرية ص ۲۲۷/۹۱/۷۹.

نهاية الرتبة لابن بسام ث ۶۱/۵۰/۲۵/۲۱ و آداب الحبة و المحتسب ص ۹۷.

۴- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱/۲۴۲/۲۴۳.

۵- الاصناف ص ۱۴۵ به نقل از آداب الحبة و المحتسب ص ۸۷.

۶- الاصناف ص ۱۴۵ به نقل از آداب الحبة و المحتسب ص ۵۰.

۷- القضاء والحسبة ص ۴۲.

۸- القضاء والحسبة ن م ص ۳۴.

مقتدر بالله خلیفه در سال ۳۱۹ دستور داد که سنان بن ثابت، همه اطباء بغداد را امتحان کند (جمعاً ۸۴۰ نفر طبیب بودند) تا بدانند اطلاعات طبیبی و حذاقت آنان چقدر است؟ و به محاسب دستور داد که نگذارد طبیبی مشغول طبابت شود مگر بعد از امتحان.<sup>۱</sup>

### فهرست کلی مواردی که محاسب در آنها دخالت می‌کرد:

علافان، آسیابانان آرد خانگی، نان‌پزان و نانویان، نانویان خانگی، بریانگران و کتاب‌فروشی‌ها لکانه‌پزان (چیزی شبیه به قورمه و کالباس) جگر پزان، بوردیان (مترادف با مبردات و به معنی گیاهان خنک کننده) سلاخان و قصابان (حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت) کله‌پزان طبّاخان، هریسه پزان (هریسه خوراکی است از گندم کوبیده و گوشت و روغن)، ماهی پزان، زولیبیاپزان، حلواپزان، شربت سازان، عطاران، شمع سازان، شیرینی فروشان، پارچه‌بافان، کتان فروشان، دامپزشکان، گرمابه‌داران، سلمانی‌ها، صابون و سدرفروشان، خیاطان، رفوگران، گازران، کلاه‌دوزان، حریربافان، رنگرزان، پنبه‌فروشان، فسادان و حجامان، پزشکان، کحالان، جراحان، شکسته‌بندان، فخاران و سفالگران، سوزن‌گران، جوالدوزان، دوک‌تراشان، حنا فروشان، شانه‌سازان، سازندگان روغن کنجد و روغن کتان، دباغان، مشگ‌سازان، نمدمالان و پوستین‌سازان، نجاران، چوب‌بران، بنایان، گچ‌کاران و سقایان، تخته و چوب‌فروشان، کاه فروشان، حصیربافان، لبافان، غربال‌سازان، شیرپزان، کاشی‌سازان، رسیدگی‌بکار دربانوردان، امارت و ولایت، رسیدگی به کارقضا و گواهی پیاده کردن حد و تعزیرات (قوانین کیفری و مجازاتهای مالی)، ستاره‌شناسان و نامه‌نویسان، واعظان و اندرزگویان، اذان‌گویان و خدعه‌مساجد، آموزگاران، کودکان، برده فروشان، زرگران، صرافان، رسیدگی به کارمردگان، رسیدگی به کار اهل ذمه، شربخواران و آنها که مرتکب حرام می‌شوند، رسیدگی به معاملات منکر و ناروا و آنچه بر مردان روا و ناروا است، رسیدگی به اوزان و مقادیر، منکرات در بازار، آشپزان، بزازان، دلالان، دام‌داران.



۱- اخبارالحکماء ص ۱۹۱ و الحضارة الإسلامية لآدم منزع ۲۰۲/۲.





جعفر سبحانی



# تحقیقی پیرامون: رجال ابن غضائری

## قسمت دوم

در شماره پیش پس از معرفی غضائری و فرزند وی (ابن غضائری) گفته شد که درباره رجال ابن غضائری به نام الضعفاء، نظریات مختلفی از طرف دانشمندان ابراز شده که یکی از آنها مطرح گردید و اکنون به گونه ای فشرده به تشریح دیگر نظریات می پردازیم:

### نظریه دوم: نظریه علامه حلی

تضعیف ابن غضائری در صورتی پذیرفته می شود که با توثیق بزرگان این علم مانند نجاشی و طوسی مخالف نباشد،

توضیح اینکه: از سخنان علامه در کتاب خلاصه استفاده می شود که کتاب الضعفاء قطعاً از آن ابن غضائری است و هر جا که ابن غضائری عده ای از راویان را تضعیف کرده، علامه نیز نسبت به این افراد (از جهت جرح و تعدیل) نتوانسته تصمیم بگیرد، هر چند که در مورد برخی راویان به جهت توثیق نجاشی و شیخ و ترجیح توثیق این دو نفر بر جرح ابن غضائری، با نظر او



مخالفت کرده است.

### نظریه سوم: ابن غضائری نقاد فن بوده و نظریات او معتبر است.

از زمان مرحوم مجلسی مشهور شده که نظریات ابن غضائری به جهت داوری عجولانه ای که در جرح بزرگان دارد، بی اعتبار است، ولی این سخن کاملاً سطحی و بی پایه است، بلکه ابن غضائری از جهت دقت نظر، بی همتا است و در صحت مطالب کتاب همین بس که نجاشی - که اضبط علمای علم رجال است - بر او اعتماد می کند، همچنانکه از شیخ هم نقل کردیم که: ابن غضائری اولین فردی بود که دو کتاب کامل دربارهٔ مصتقات و اصول شیعه تألیف نمود، و اونقاد این علم می باشد و در جرح و تعدیلهای خود بی دلیل عمل نکرده بلکه تضعیفات و توثیقات او از روی تأمل و تحقیق بوده است زیرا وی افرادی مثل احمد بن الحسین بن سعید و الحسین بن آذویه و زیدالزاد و زید لئرسی را که همهٔ محدثان قم آنان را تضعیف کرده اند، برای اینکه کتابها و احادیث آنها را دیده و صحیح دانسته، تقویت نموده است.

و هر چند که متأخرین می گویند: نظریات ابن غضائری در جرح و طعن بی اعتبار می باشد، ولی ما کتابهای افرادی را که ابن غضائری آنان را جرح کرده مانند کتاب الاستغاثه از علی بن احمد الکوفی و کتاب تفسیر محمد بن ابوالقاسم الاسترآبادی و کتاب الحسین بن عباس بن الجریش، عمیقاً بررسی کرده و دریافتیم که حق با ابن غضائری است و اینها واقعاً ضعیف هستند.

ولکن این نظریه در جانب افراط است و اگر کتاب ابن غضائری، چنین موقعیتی داشت، چرا نجاشی در غیر بیست و شش مورد به آن استناد نمی کند؟ و حتی احتمال دارد که وی نظریات او را در این موارد هم بطور شفاهی دریافت کرده باشد و قبلاً هم گفتیم که این کتاب در اواسط قرن هفتم به دست آمده است، در این صورت چگونه ممکن است به طور قطع و یقین بر این کتاب اعتماد کرد به گونه ای که همسنگ توثیقات نجاشی و شیخ طوسی باشد و در گذشته یادآور شدیم که برخی، از کتاب رجال نجاشی استظهار می کنند که نوشته های ابن غضائری در اختیار نجاشی بوده است و حالا این نوشته ها با این کتاب، چه مقدار مطابقت داشته بر هیچ کس روشن نیست و فقط خدا می داند.

### نظریهٔ چهارم: داوریهای وی بر اساس حدس است.

هر چند که کتاب الضمفاء از ابن غضائری است ولی جرح و تضعیف او از روایات و مشایخ





مبتنی بر شهادت و سماع او نیست، بلکه بر اساس اجتهاد خود او می باشد.

او درباره پیشوایان شیعه عقیده خاصی داشت، چیزهایی که امروز جزء عقائد شیعه است در نظر او غلو و ارتفاع به شمار می رفت، لذا روایان این نوع احادیث را تضعیف می کرد، و آنان را به کذب و دروغ متهم می ساخت. روی این اساس، وی گروهی از روایان قم را که دیگران تضعیف کرده بودند، پس از مراجعه به کتابهای آنان، توثیق و کتابهای آنان را تصحیح کرده است زیرا محتوی روایات این کتاب با عقائد وی، هم آهنگ بوده است.

این نظریه از کلمات محقق بهبهانی استفاده می شود آنجا که می فرماید:

بسیاری از قلماء مخصوصاً علمای قم و غصائری بر حسب اجتهاد و برداشت علمی خود و به موازات روایاتی که مورد قبول آنها بود، برای ائمه اطهار (ع) مرتبه خاصی از عظمت و جلالت، و درجه معینی از عصمت و کمال را قائل بودند و اجازه نمی دادند کسی از این عقیده پا فراتر نهد زیرا - بنظر اینها - تجاوز از این حد مساوی با غلو بود، مثلاً اعتقاد بر این را که سهو و اشتباه بر ائمه راه ندارد، غلو، می پنداشتند، بلکه گام فراتر نهاده، هر نوع تفویضی را که برخی از آنها به اتفاق علماء شیعه صحیح است و ارتباطی به شرك ندارد، رد می کردند، و نقل معجز و کرامات و تنزیه از نقص و عیب و اصرار بر فزونی قدرت و علم آنان را بر رازهای نهانی آسمانها و زمین، غلو و تجاوز از حد پنداشتند، چیزی که بر این بدگمانی کمک می کرد این بود که غالیان در آن زمان با شیعه آمیخته بودند و خود را در میان آنان مخفی کرده و از این موضع به جعل احادیث و وارونه نشان دادن حقائق دست می زدند.

خلاصه: پیشینیان از علماء شیعه در مسائل عقیدتی با هم اختلاف نظر داشتند و چه بسا نظریه ای پیرامون مسأله ای، از نظر برخی، نشانه کفر و غلو یا موجب اعتقاد به جبر و یا تفویض یا تشبیه و یا چیزی مانند آن شمرده می شد در حالی که از نظر بعضی دیگر، اعتقاد بر آن، واجب به حساب می آمد و بعضی از آنها نیز در میان این دو، راهی دیگری در پیش می گرفتند.

چه بسا که محکوم کردن برخی از روایان به اتهامات یاد شده به جهت زوایتی بود که از وی در یکی از موارد یاد شده (غلو، جبر و تفویض و...) نقل شده بود و یا بدین سبب بود که پیروان بعضی از مذاهب، راوی را از خود



قلمداد کرده و از او حدیث نقل می کردند و گاهی علت آن بود که پیروان مذاهب باطله از آن راوی، مطالب باطل و موافق مذهب خود نقل می نمودند. روی این اساس، انسان در صحت این نوع جرح و تضعیف ها دچار شك و تردید می گردد.

لازم به تذکر است که ابن غضائری نیز در موارد زیادی پس از آنکه از شخصی حدیثی نقل می کند که از نظر او مستلزم غلو است فوراً او را محکوم به غلو کرده و سپس نسبت دروغ و حدیث سازی به او می دهد<sup>۱</sup>

### پاسخ محقق شوشتری از این نظریه

محقق شوشتری از این نظریه چنین پاسخ می دهد:

برخی طعن ابن غضائری و امثال او از بزرگان را درباره راوی، از اینجهت رد می کنند که راوی، احادیثی پیرامون معجزات پیشوایان نقل کرده، و این احادیث از نظر این بزرگان، نشانه غلو بوده است.

در صورتی که حقیقت غیر از این است، زیرا اعتقاد به اینکه پیشوایان معصوم دارای معجزات می باشند از ضروریات مذهب امامیه است و اصول معجزات ائمه جز از طریق روایت از این بزرگان از طریق دیگری به ما نرسیده است چطور می شود تصور کرد که این گروه در موضوع کرامات و معجزات امامان راه تردید یا انکار برونند، بلکه منظور قدهاء از غلو، ترك عبادت الهی، به استناد و اتکاء بر ولایت ائمه طاهرين (ع) می باشد، احمد بن حسین غضائری در این زمینه از حسن بن محمد بن بندار قمی چنین نقل می کند: از مشایخ خود شنیدم: موقعی که محمد بن ارومیه به غلو محکوم شد، اشاعره افرادی را بر قتل او گماردند ولی متوجه شدند که او از اول تا آخر شب، مشغول نماز خواندن است، از این جهت از اعتقاد خود درباره وی برگشتند.

علی بن طاووس در فلاح السائل از حسین بن احمد مالکی چنین نقل می کند:  
از احمد بن ملیک کرخی درباره اتهام غلوی که به محمد بن سنان می زدند

۱- فوائد الرجالیة محقق بهبهانی ص ۳۸-۳۹ که در ذیل رجال خاقانی چاپ شده است و ص ۸، از فوائد، مطبوع در مقدمه منهج المقال معروف به رجال کبیر میرزا.





سؤال کردم در جواب گفت: پناه می‌برم به خدا، محمد بن سنان طهارت را به من یاد داده است.

کشی جمعی از روایتی را که عبدالله بن مروان نیز از آنها است عنوان کرده و می‌گوید: درباره آنها از عیاشی سؤال شد، عیاشی در پاسخ چنین گفت: غالیان با نماز امتحان می‌شوند و من در اوقات نماز با عبدالله بن مروان نبودم (تا ببینم نماز می‌خواند یا نه؟).

و نیز کشی غلات عصر امام هادی (ع) را عنوان کرده و از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند که در نامه‌ای به حضرت هادی (ع) نوشت: عده‌ای احادیث ناروایی به شما و نیاکان شما نسبت می‌دهند و از سخنان آنان این است که مقصود از صلاة در آیه *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ* مردی است که او انسان را از فحشاء و منکر بازدارد نه رکوع و سجود، و همچنین منظور از زکات نیز همان شخص است نه پرداخت درهم و دینار و غلات، و به همین صورت، بسیاری از فرائض و سنن و معاصی را تأویل می‌کنند.

بنابراین غالی کسی نیست که برای پیشوایان معجزه و کرامت نقل کند، و یا برای آنان دانش گسترده و توانایی وسیع قائل گردد تا بگوئیم: تضعیف ابن غضائری بر چنین اساس واهی استوار بوده است، بلکه مقصود از غالی همان افرادی است که فرائض را ترك می‌کردند، و به تأویل آیات می‌پرداختند، در این صورت چگونه می‌توان روایت این نوع افراد را صحیح دانست؟<sup>۲</sup>

### بررسی نظریه محقق شوشتری:

شکی نیست که غلات از طریق انجام فرائض، آزمایش می‌شدند و پاره‌ای غالیان درباره نماز و دیگر فرائض همان عقیده را داشتند، و روایات دیگری نیز بر این مطلب دلالت می‌کنند.

امام صادق (ع) فرمود: جوانان خود را از غلات دور نگاهدارید تا آنان را فاسد نکنند و غلات بدترین و فتنه‌انگیزترین خلق خدا هستند... اگر غالی از عقیده خود برگردد و به ما

۲- قاموس الرجال ج ۱ ص ۵۰-۵۱ و کشی ص ۳۲۱



مراجعه کند او را نمی‌پذیریم، اما اگر مقصر، دست از عقیده قبلی خود بردارد و به ما ملحق شود او را قبول می‌کنیم، پرسیدند چرا؟ فرمود: برای اینکه غالی مدتی نماز و زکات و روزه و حج را ترك کرده و به آن عادت کرده است، دیگر نمی‌تواند به سوی خدا باز گردد و از عادت خود دست بردارد، ولی مقصر اگر بفهمد، اطاعت کرده و عمل می‌کند.<sup>۳</sup>

برخی به امام عسگری (ع) نوشتند: که علی بن حسکه ادعا می‌کند که از دوستان شما است و شمارا زلی و قدیم می‌داند و مدعی است که باب شما است و شما به وی دستور داده‌اید که مردم را بر این عقیده دعوت نماید و نیز می‌گوید که نماز و زکات و حج و روزه، همه اینها عبارت از معرفت و شناخت شما است<sup>۴</sup>...

کشی از یحیی بن عبدالحمید حماتی در کتابی که درباره اثبات امامت امیر مؤمنان (ع) تألیف کرده از غلات نقل می‌کند که: شناخت امام از نماز و روزه کفایت می‌کند.<sup>۵</sup> ولی با این اعتراف هرگز نمی‌توان گفت: غلو و غالی در تمام ادواریک معنی بیش نداشته و لازمه آن ترك واجبات بوده است زیرا:

اولاً: کشی از عثمان بن عیسی کلابی درباره محمد بن بشیر که یکی از رؤسای غلات در زمان خود او بود نقل می‌کند که آنان برخی از فرائض دینی را می‌پذیرفتند و پاره‌ای را منکر بودند، و می‌پنداشتند که خدا تنها نماز و خمس و روزه ماه رمضان را برای آنان واجب کرده ولی زکات و حج و سایر فرائض را بر آنان واجب ننموده است.<sup>۶</sup> بنابراین ترك صلات و امتحان غلات در مواقع نماز به گروه خاصی از آنان مربوط می‌گردد نه همه.

ثانیاً: از کلمات بزرگان استنباط می‌شود که دانشمندان ما در تحدید معنای غلو بر مفهوم واحدی اتفاق نظر نداشتند: چنانکه شیخ مفید درباره احمد بن حسن بن ولید نقل می‌کند که: انکار سهو و اشتباه از پیامبر (ص) و ائمه (ع)، از نظر او نخستین درجه غلو بود، سپس می‌افزاید: اگر این نظریه از او باشد، او فرد قاصری بوده است. و نیز می‌گوید: جمعی از قم پیش ما آمدند که آشکارا دچار قصور در دین شده بودند

۳- بحارج ۲۵ ص ۲۶۵

۴- بحارج ۲۵ ص ۳۱۶ به نقل از رجال کشی.

۵- بحارج ۲۵ ص ۳۰۲

۶- بحار الانوار ج ۲۵/۳۰۹





و امامان معصوم را از مرتبه خود پائین آورده و گمان می کردند که آن حضرات قسمت زیادی از احکام دینی را نمی دانستند، حتی بر افرادی از آنان برخوردیم که بر این باور بودند که پیشوایان معصوم در بیان حکم شرعی به ظن و رأی، پناه می بردند و با این حال اینان، خود را آگاهان واقعی از احکام می دانستند<sup>۷</sup> وقتی اعتقاد برخی از محدثان قم درباره ائمه معصومین (ع) چنین باشد اگر این گروه با روایتی برخورد کنند که برخلاف عقیده آنان باشد، طبعاً روایت را ضعیف و راوی آن را حدیث ساز معرفی خواهند کرد.

علامه مجلسی پس از آن که غلو درباره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) را تعریف می کند، می فرماید:

برخی از متکلمان و محدثان در مسأله غلوراه افراط پیموده و سختگیری کرده اند و این به خاطر نداشتن شناخت کافی درباره امامان می باشد، آنان نمی توانستند اذعان نمایند که امامان معصوم صاحب کرامات و خوارق العاده بوده اند از این جهت راوی این گروه از احادیث را، قدح و تضعیف نموده و آنان را بر ضعف و... متهم می کردند، تا جایی که برخی از این متکلمان نظر داده اند که نفی سهو و اشتباه از ائمه (ع) و اعتقاد بر این که آنان بر تمام حوادث گذشته و آینده عالمند، تجاوز از حد و غلو می باشد<sup>۸</sup>.

روی این اساس بعید نیست که غضائری و همفکران او که بسیاری از راویان را بر ضعف حدیث و جعل آن متهم کرده اند، از جمله کسانی باشند که در حق پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) عقیده ای مثل عقیده برخی از محدثان قم داشته باشند، بنابراین وقتی که به روایتی بر می خوردند که موافق اعتقاد آنان نبود بنی درنگ راوی را متهم به دروغ و جعل حدیث می کردند.

براستی فاجعه است اگر دانشمند رجالی، معیار تصحیح روایت را عقیده شخصی و سلیقه مخصوص خود قرار دهد و این کار جز این نتیجه نمی دهد که بسیاری از روایات صحیح کنار گذاشته شود، و بسیاری از مشایخ بزرگوار، متهم به جعل حدیث گردند.

۷- بحارالانوار ج ۲۵/۲۵ - ۳۴۶

۸- بحارالانوار ج ۲۵/۲۵ - ۳۴۷



ظاهراً غضائری در تصحیح روایات و توثیق راویان، ذوق خاصی داشته و استواری مضمون روایت را - البته طبق ذوق خاص خود - گواه بر وثاقت راوی آن می گرفته است و به همین سبب به صحت روایات جمعی از علمای قم حکم کرده، زیرا کتابهای آنان را دیده و روایات آنان را صحیح تشخیص داده است، در حالی که دیگران همین افراد را تضعیف کرده اند و برعکس، گروهی از ثقات را، تضعیف کرده، زیرا احادیث آنان در نظری صحیح نبوده است.

خلاصه: ابن غضائری، ضعف مضمون و مخالفت روایت را با عقیده خود درباره امامان منشاء ضعف روایت دانسته و حکم کرده که راوی حدیث، آن را جعل کرده و یا از جاعلی دیگر نقل کرده است.

در حالی که سنجش حال روایت و توثیق و جرح راوی آن، بر اساس موافقت و یا مخالفت متن حدیث با عقیده شخصی، از خطرناکترین راهها در شناخت صفات راوی از جهت وثاقت و ضعف است. گواه بر این مطلب (ملاك تضعیف و توثیق راوی در نظر ابن غضائری، نقل روایات مخالف و موافق عقیده وی بوده است)، این است که شیخ ونجاشی هر دو محمد بن ارومه را تضعیف کرده اند زیرا وی مشهور به غلو بوده و عمل به روایتی را که تنها ابن ارومه آن را نقل کرده باشد، جایز نمی دانستند در حالی که ابن غضائری او را از اتهام به غلو تبرئه کرده و در تمام کتابها و روایات وی دقت کافی به عمل آورده و آنها را سالم از عیب و فساد یافته، جز اورا قی که به عقیده وی بعداً به کتاب ابن ارومه اضافه شده است، می گوید این قسمت را دیگران جعل کرده و بر این ارومه نسبت داده اند.

این کار به خوبی نشان می دهد که مقیاس قضاوت وی درباره راوی، دقت در مضمون احادیث و تشخیص افکار و عقائد و اعمال او از خود کتاب بوده است.

### نظریه محقق کلباسی

محقق بزرگوار شیخ ابوالهدی کلباسی پیرامون کتاب ابن غضائری نظری دارد که مشابه نظریه محقق بهبهانی است و ما خلاصه آن را - که خالی از فائده نیست - در اینجا می آوریم:

محقق کلباسی در کتاب سماء المقال چنین می گوید:

با در نظر گرفتن اموریاد شده زیر بی پایگی این نظریه که ابن غضائری در تضعیف و جرح راویان شتاب زدگی به خرج داده است، کاملاً روشن





می گردد.

اولاً: از بررسی عبارت غضائری روشن می شود که او روایاتی را که ناقل معاجز و کرامات امامان بوده، غلومی دانسته است. و اگر از فردی روایتی را می دید که با اعتقاد او موافق نبود، تردیدی به خود راه نمی داد که محتوای روایت غلو، و راوی آن دروغگو و مفتری است و بی درنگ حکم بر ضعف و دروغگویی وی می کرد. علت بی اساس بودن داوری وی درباره بسیاری از راویان همین است و این روش از سخنان او درباره راویان کاملاً پیدا است، مثلاً درباره سلیمان دیلمی می گوید: او غالی و دروغگو بوده است. و درباره عبدالرحمان بن ابی جماد می گوید: او جداً ضعیف و روایت او غیر قابل اعتماد است و از مذهب غالیان پیروی می کند. به روشنی پیدا است که انگیزه تضعیف او، غلوی بوده که در آنها می انگاشت و همین طور درباره خلیف بن محمد می گوید: او غالی و ضعیف المذهب بوده و قابل اعتماد نیست. و درباره سهل بن زیاد گفته است: که او ضعیف و دارای روایات و مذهبی فاسد بوده و احمد بن محمد بن عیسی قمی او را از قم بیرون کرده است. پیدا است منشاء این همه نسبت، همان است که نجاشی از احمد بن محمد بن عیسی قمی نقل کرده است که وی درباره سهل بن زیاد حکم بر غلو و کذب کرده و او را از قم بیرون نموده است. و همچنین درباره حسن بن مباح می گوید: ضعیف و غالی بود. و درباره صالح بن سهل گفته است: که وی غالی و دروغگو بوده و حدیث از پیش خود جعل می کرد، نه در آن فائده ای هست و نه در دیگر روایات او. و درباره صالح بن عصبه چنین می گوید: غالی و دروغگو بود و بر او اعتماد نمی توان کرد. و درباره عبدالله بن بکیر می گوید: قائل به غلو و ضعیف بود. و درباره عبدالله حکم گفته: ضعیف و معتقد به غلو بوده و بهمین منوال درباره عبدالله بن سالم و عبدالله بن عبدالرحمان حکم کرده است.



و درباره عبدالله بن سالم و عبدالله بن عبدالرحمان حکم کرده است. ثانیاً: به نظر می‌رسد که او- ابن غضائری - بر اندیشه‌های مذهبی خود غیرت می‌ورزیده و از آن به شدت دفاع می‌کرد و هرگاه چیزی از جهت دینی در نظر او ناخوشایند بود در اظهار تبری و طرد ناقل آن، از حد می‌گذشت، و در این شرایط لعن و طعن و دشنام و رسوائی از قلم وی بر سر راوی می‌بارید و عبارات وی بر این مطلب، گواه راستین است.

مثلاً در حالی که دیگر علماء علم رجال در مقام جرح و تضعیف، تنها به بیان نقاط ضعف راوی قناعت ورزیده‌اند، ابن غضائری عنان قلم را بر انتقاد و حکم بر خبیث و هلاکت و لعن راوی رها کرده و او را با تأکید هرچه بیشتر (و همراه با ناسزاگوئی) تضعیف می‌نمود اینک نمونه‌هایی از چنین حکم‌ها: درباره مسمعی می‌گوید: که او ضعیف و معتقد بر غلو بوده و کتابی در زیارات تألیف کرده که دلالت بر خبیثت زیاد و مذهب بی‌ارزش وی دارد و از دروغگویان اهل بصره بوده است.

و درباره کتاب علی بن عباس چنین می‌گوید: تألیفی است که بر خبیثت مؤلف و پیروی مذهب او دلالت می‌کند و نباید به او و روایات وی توجه کرد.

و درباره جعفر بن مالک می‌گوید: دروغگو بوده و به طور کلی روایات او باید کنار گذاشته شود و در مذهب وی غلبه بوده و از ضعفاء و راویان مجهول الحال نقل حدیث می‌کند و همه عیبهای راویان ضعیف در وی جمع است.

خلاصه: ابن غضائری ضعف‌های کوچک و بی‌اهمیت را بسیار بزرگ جلوه می‌داده و روحیات خاصی داشته که او را بر این کار وادار می‌کرده است.

شاهد بر این مطلب اینکه گاهی شیخ ونجاشی هردو شخصی را تضعیف کرده‌اند و ابن غضائری نیز همان شخص را تضعیف کرده ولی بین عبارات ابن غضائری با آنها اختلاف زیادی وجود دارد، مثلاً شیخ از عبدالله بن محمد نام می‌برد و می‌گوید: «او واعظ و فقیه بود» ونجاشی نیز او را تضعیف





می کند و می گوید: «او ضعیف بود» ولی ابن غضائری او را به وضع بسیار بدی تضعیف کرده و می گوید: «او دروغگو و جفال حدیث بود که نه بر روایات او می توان اعتماد کرد، و نه خودش اهمیتی دارد».

علی بن حمزه را علمای رجال تضعیف کرده اند و شیخ او را چنین معرفی می کند: «او واقفی مذهب بود» و علامه حلی گفته: «او یکی از ارکان وقف بود». ولی ابن غضائری درباره او می گوید: «لعنت خدا بر او باد که تکیه گاه مذهب وقف و دشمن ترین مردم بر ولی امر پس از ابوبراهیم بوده است».

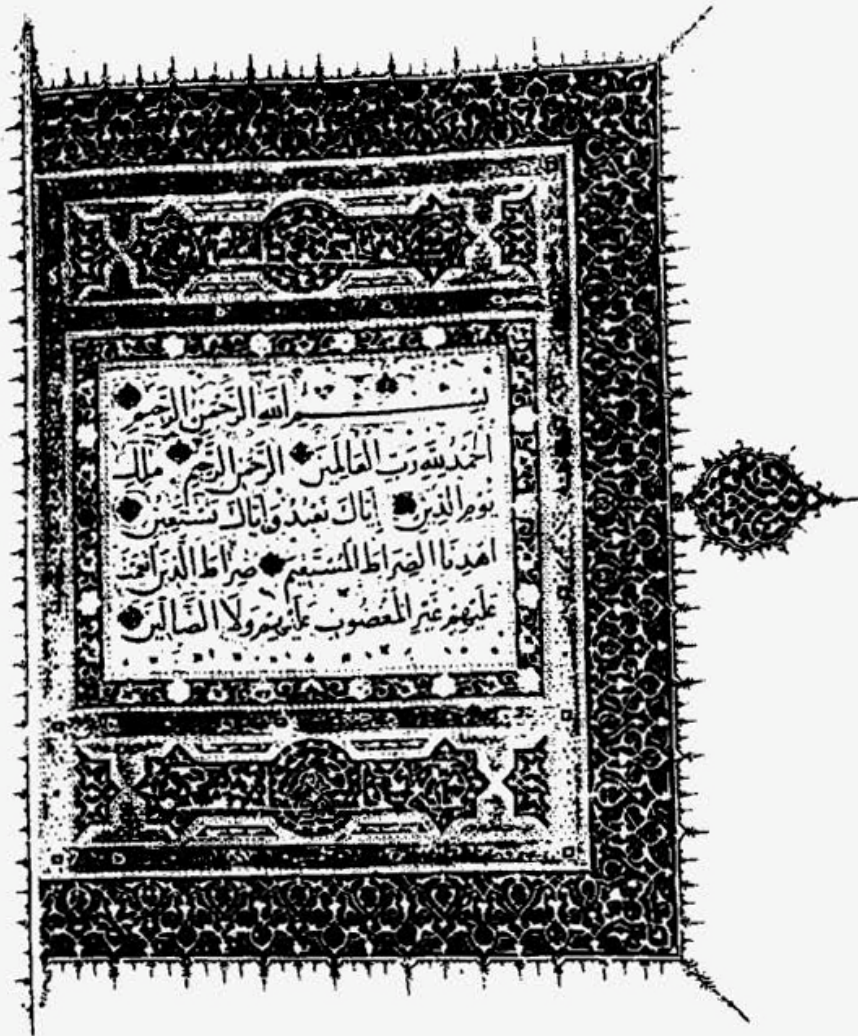
اسحاق بن احمد مکتبی به ابویعقوب از طرف علمای رجال تضعیف شده است و نجاشی درباره وی می گوید: «وی محور خلط احادیث است و در این زمینه کتابهایی نیز تألیف کرده است» و ابن غضائری می گوید: «اودارای مذهبی فاسد و دروغگو جفال حدیث بود و به روایت او نمی توان توجه کرد».

از این بیان روشن می شود: کسانی که می گویند کتاب الضعفاء از ابن غضائری نیست راه خطا پیموده اند، این گروه برای اثبات نظریه خویش چنین استدلال می کنند که: نجاشی در ترجمه خبیری از ابن غضائری نقل می کند که خبیری ضعیف المذهب بود ولی در کتاب منسوب به ابن غضائری درباره خبیری آمده است که: «او ضعیف الحدیث و پیرو مذهب غلو بوده» و اگر انتساب این کتاب به ابن غضائری صحیح بود باید نجاشی عین عبارت موجود در این کتاب را نقل کند و در نتیجه تفاوتی در میان نقل نجاشی و عبارت کتاب الضعفاء نباید باشد.<sup>۹</sup>

با توجه به مطالب یاد شده، بی پایگی این استدلال روشن می گردد، زیرا همان طور که یادآور شدیم ابن غضائری روحیه خاصی داشته و وقتی روایتی در نظر او ناخوشایند بود، به شدت از آن متأثر شده و روایت در نظر او، بسیار زشت جلوه می کرد و در نتیجه عبارات توهین آمیزی بر قلم او جاری می شد که در نظر افراد معتدل این تعابیر صحیح نبود، در حالی که نجاشی از اعتدال روانی مطلوبی برخوردار بود و لذا وقتی می خواست از ابن غضائری چیزی نقل کند،

بقیه در صفحه ۹۳

۹- معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۱۱۴



مقدمه

# معارف قرآن

محمد تقی مصباح

قسمت دوم





## ۱۸ - فرقان

در آیه اول از سوره فرقان می فرماید: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، و ظاهراً منظور از الفرقان در آیه (۱۸۵) از سوره بقره و آیه (۳) از سوره آل عمران نیز قرآن است.

## ۱۹ و ۲۰ - تفصیل و مفصل

در آیه (۱۱۴) از سوره انعام می فرماید: ... وَهِيَ الَّتِي نَزَّلْنَا بِكُم مِّفْصَلًا... و در آیه (۳۷) از سوره یونس می فرماید: ... وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ... و در

آیه (۱۱۱) از سوره یوسف می فرماید: ... وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِلُ كُلِّ شَيْءٍ...  
توضیح:

ماده فرق و فصل به معنای جدا کردن و تمییز دادن است، و فرقان مصدر یا اسم مصدر بوده و در دلالت بر این معنی رساتر است چنانکه تفصیل به واسطه هیئت تفعیل دلالت بر کثرت می کند.  
و جدا کردن، گاهی در امور حسی به کار می رود و دلالت بر فاصله انداختن میان دو چیز دارد، و گاهی در امور اعتباری مانند قضاوت، و گاهی در امور معنوی مانند جدا کردن حق از باطل، استعمال می شود.  
تعبیر فرق به معنای حسی آن در آیه (۱۰۶) از سوره اسراء در مورد قرآن بکار رفته است: وَقَرَأْنَا قُرْآنَهُ بِنُزُولِهِ عَلَى أَنْبِيَائِهِ عَلَى مَكْتَبٍ وَزَلْزَلَةٍ تَنْزِيلًا، و منظور، نزول تدریجی قرآن و فاصله زمانی میان آیات آن می باشد.  
کلمه فرقان نیز گرچه ممکن است به معنای اسم مفعول و به لحاظ تفریق و تدرج آیات، بر قرآن اطلاق شود ولی ظاهراً در همه مواردی که در مورد قرآن (یا تورات) به کار رفته به معنای اسم فاعل و بلحاظ تمییز بین حق و باطل است و همچنین کلمه فصل در آیه (۱۳) از سوره الطارق که می فرماید: إِنَّهُ تَقْوَى فَضْلًا، و بعداً در اوصاف تبعی ذکر خواهد شد.

اطلاق تفصیل و مفصل بر قرآن به لحاظ باز کردن و توضیح مطالب و تقریباً مرادف با تبیین است و مؤید آن این است که در ذیل آیات گاهی تعبیر تبیین و گاهی تعبیر تفصیل به کار می رود، مثلاً در آیه (۱۱۸) از سوره بقره می فرماید: ... فَذِيْنَا الْآيَاتِ يَقَوْمٌ يُوقِنُونَ، و در آیه (۹۷) از سوره انعام می فرماید: ... فَذِيْنَا الْآيَاتِ يَقَوْمٌ يَتْلُمُونَ، بنا بر این تفصیل کلمه تفسیر نیز تأکید می خواهد بود.

## ۲۱- نور

در آیه (۱۷۴) از سوره نساء می فرماید: ... وَقَرَأْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا، و در آیه (۱۵) از سوره مائده می فرماید: ... فَذِيْنَا نُورًا مُبِينًا، و در آیه (۱۵۷) از سوره اعراف می فرماید: ... وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِي آتَيْنَاهُم مِّنْهُ...، و در آیه (۸) از سوره تخابن می فرماید: فَآيَاتُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا...، و در همه این موارد، منظور قرآن است.  
و در چند مورد دیگر نیز احتمالاً منظور از نور، قرآن می باشد مانند آیه (۳۲)





از سوره توبه و آیه (۸) از سوره صف و آیه (۳۵) از سوره نور.

و ظاهراً اطلاق نور بر قرآن به این لحاظ است که راه سعادت انسان را روشن می‌کند و او را از حقایق هستی آگاه می‌سازد و ممکن است به لحاظ حقیقت متعالیه آن باشد که از سرچشمه بی‌نهایت نوری یعنی خدای متعال صادر شده است و بنابراین که منظور از نور در آیه نور—مَثَلُ نُورٍ... قرآن باشد، وجه اخیر مناسب‌تر است.

## ۲۲— بصائر

در آیه (۱۰۴) از سوره انعام می‌فرماید: فَذُجَّاءٌ مِّنْ بُصَائِرٍ رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَلَآئِمَّهَا... و در آیه (۲۰۳) از سوره اعراف می‌فرماید: ... هَذَا بُصَائِرٌ رَّبِّكُمْ... و در آیه (۲۰) از سوره جاثیه می‌فرماید: هَذَا بُصَائِرٌ لِّلنَّاسِ ...

### توضیح:

بصائر جمع بصیرت به معنای بینش است و بر چیزهایی که موجب بیشن عقل و دل می‌شود مانند دلیل و پند نیز اطلاق می‌گردد. آیات قرآن به انسان امکان می‌دهد که راه راست را ببیند و آن را از چاه باز شناسد، و چشم دل را بینا می‌سازد تا حقایق را با نور باطنی مشاهده کند، ولی اگر کسی عناد و رزید و چشم خود را بست و نخواست از آن استفاده نماید، نتیجه معکوس می‌گیرد، چنانکه در ذیل آیه (۱۰۴) سوره انعام می‌فرماید: فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَلَآئِمَّهَا، و مناسبت ابصار با بصائر روشن است، و در آیه (۴۴) از سوره فصلت می‌فرماید: ... وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرُوعِهِمْ غَمٌّ...

## ۲۳— هدی

در آیه (۱۱) از سوره جاثیه می‌فرماید: هَذَا هُدًى... و در آیه (۱۸۵) از سوره بقره می‌فرماید: ... هُدًى لِّلنَّاسِ... و در آیه (۱۵۷) از سوره انعام می‌فرماید: ... فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى... و در آیه (۸۸) از سوره انعام و (۲۳) از سوره زمر می‌فرماید: ذٰلِكَ هُدًى اللّٰهِ يَهْدِي بِهٖ مَن يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... و در آیه (۱۳) از سوره جن می‌فرماید: وَآنَا لَمُنَادِيٓنَا اَلْهُدٰى اَمَّا بِهٖ...

و در آیات زیادی بعد از توصیف قرآن به هدی طوایف خاصی را به عنوان



کسانی که مشمول هدایت قرآن می‌شوند و به وسیله آن رهنمون می‌گردند ذکر فرموده است:

- الف — متقین، سوره بقره/۲، آل عمران/۱۳۸، مائده/۴۶.  
ب — اهل ایمان، بقره/۹۷، یونس/۵۷، نمل/۲، فصلت/۴۴، اعراف/۵۲، ۲۰۳، یوسف/۱۱۱ و نحل/۶۴.  
ج — اهل یقین، سوره جائیه/۲۰.  
د — محسنین، سوره لقمان/۳.  
ه — مسلمین، سوره نحل/۸۹، ۱۰۲.  
در مواردی نیز متحمل است که منظور از الهدی قرآن باشد، نساء/۱۱۵، اعراف/۱۹۳، ۱۹۸، توبه/۳۳، فتح/۲۸، صف/۹، کهف/۵۵، قصص/۵۷، سبأ/۳۲، محمد/۲۵، ۳۲ و نجم/۲۳.

### توضیح :

این وصف قرآن دلالت دارد بر این که انسان به طرف هدف و مقصدی در حرکت است و برای شناختن راهی که او را به هدف برساند نیاز به راهنما دارد و این وظیفه را قرآن به عهده گرفته است، اما اینکه هدف نهایی انسان چیست و راه صحیح آن کدام است و قرآن چگونه بشر را راهنمایی می‌کند؟ باید در مقالات دیگری مورد بحث قرار گیرد.

### ۲۴ — ذکر

کلمه الذکر در هشت مورد بر قرآن، اطلاق شده است، حجر/۶، نحل/۴۴، یس/۱۱، ص/۸، فصلت/۴۱، قمر/۲۵ و قلم/۵۱، و در آیه (۵۸) از سوره آل عمران می‌فرماید: ... ذٰلِكَ نَتْلُوْهُ عَلَیْكَ مِنَ الْاٰیٰتِ وَالَّذِیْنَ اَنْعَمَ عَلَیْهِمْ. و در سه مورد احتمالاً منظور از الذکر قرآن است فرقان/۱۸، ۲۹ و زخرف/۵.

همچنین کلمه ذکر — بدون الف و لام — در چهار مورد بر قرآن اطلاق شده است، یس/۶۹، ص/۴۹، طه/۹۹ و طلاق/۱۰، و در آیه (۳) از سوره صافات و آیه (۵) از مرسلات احتمالاً منظور از آن قرآن است. و در آیه (۵۰) از سوره





انبیاء می فرماید: وَهَذَا ذِكْرُنَا بِرَبِّنَا... و در آیه (۱۰۴) از سوره یوسف و آیه (۲۷) از تکویر می فرماید: إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ، و در آیه (۵۲) از سوره قلم می فرماید: وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ. و در آیه (۴۴) از زخرف می فرماید: وَإِنَّ ذِكْرًا لَّكَ وَلِقَائِكَ... و در آیه (۲۴) از انبیاء می فرماید: ...هَذَا ذِكْرُنَّ مَعِيَ وَذِكْرُنَّ قَبْلِي... و در آیه (۸) از سوره ص می فرماید: ...بَيْنَ لَهْمٍ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي....

و احتمالاً مصداق ذکری در آیات (۱۱۰) کهف و (۱۲۴) طه و (۱۱۰) مؤمنون و ذکر ربهم در آیه (۴۲) انبیاء و ذکر الرحمن در آیه (۳۶) زخرف، و ذکرنا در آیه (۲۸) کهف و (۲۹) نجم، و ذکرهم مکرر در آیه (۷۱) مؤمنون، قرآن می باشد. و در آیه (۱۰) از سوره انبیاء می فرماید: لَقَدْ نَزَّلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ... و در اول سوره ص می فرماید: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.

## ۲۵ - ذکری

در آیه (۹۰) از سوره انعام می فرماید: ...إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ، و در آیه (۲) از سوره اعراف می فرماید: ... وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، و در آیه (۱۲۰) از سوره هود می فرماید: ... وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ مُوَظَّعًا لِّذِكْرِ الَّذِينَ يَلْمُؤْنِينَ و در آیه (۵۱) از سوره عنکبوت می فرماید: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرِخْمَةً لِّذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

## ۲۶ - تذکرة

در آیه (۳) از سوره طه می فرماید: إِلَّا تَذِكْرًا لِّمَنْ يَخْتَلِي، و در آیه (۴۸) از سوره الحاقة می فرماید: وَإِنَّ تَذِكْرًا لِّمَنْ يَلْتَمِعِينَ، و در آیه (۱۹) مزمل و (۲۹) دهر می فرماید: إِنَّ هَذِهِ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا، و در آیه (۵۴) مدثر می فرماید: كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ، و در آیه (۱۱) عبس می فرماید: كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرٌ.

## توضیح:

ذکر به معنای یاد کردن و به یاد داشتن است و به معنای بزبان آوردن نام کسی یا سخن گفتن درباره اش نیز به کار می رود (چون لازم غالبی یاد، سبب یاد کردن دیگران است) و به معنای صیبت و آوازه و همچنین به معنای شرف نیز استعمال می شود، و بر چیزی که موجب یادآوری و عبرت و پند گرفتن شود نیز

اطلاق می‌گردد. ذکر و تذکرة نیز از همین ماده و به معنای یادبود و یادآوری است.

اطلاق ذکر بر قرآن یا به این مناسبت است که مردم را به یاد خدا، یا همه آن چه را که باید به یادداشت می‌اندازد، و یا به لحاظ یادآوری و نقل داستان پیشینیان و یا موعظ و اندرزهای آن است. و اگر تقابل آن را با غفلت در نظر بگیریم و به آیاتی که منشاء سقوط و شقاوت انسان را غفلت می‌داند، توجه کنیم مانند آیه... *اُولَئِكَ كَانُوا لَمَّا نَسُوا مَا كَانُوا يَدْعُونَ أَنزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ نَسُوا حَتَّى هُم آخِرُونَ أُولَئِكَ هُمِ الْغَافِلُونَ*<sup>۱</sup> اهمیت این وصف قرآن به خوبی ظاهر می‌شود.

توضیح آنکه: انسان در آغاز زندگی مانند حیوانات تابع غرایز و امیال نفسانی است و هم او صرف ارضاء آنها می‌شود و افراد معمولی توجهی به راز آفرینش خود و هدف نهایی زندگی ندارند و درکهای فطری و حضوری ایشان نیز مبهم و ناآگاهانه می‌باشد. و تعبیری که از این حالت حکایت می‌کند همان غفلت است. و نخستین هدف پیامبران و کتاب‌های آسمانی این است که بشر را از این حالت خارج سازند و به فکر و اندیشه وادار نموده و به آگاهی و هشیاری و بیداری برسانند، *يَسْتَأْذِنُ بَعْضُهُم مِّنْ بَعْضٍ لِّيُتَبَأَ فِيهَا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنْ حَسَنَةٍ يَّحْتَسِبُ وَفِيهَا يُنْفِقُ يَوْمَ يَكْفُرُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ*<sup>۲</sup> و به عبارت دیگر، او را از مرز حیوانیت گذرانده وارد قلمرو انسانیت کنند، پس می‌توان گفت قرآن شریف هم به همین مناسبت ذکر نامیده شده است *وَلَقَدْ نَزَّلْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّبٍ*<sup>۳</sup>.

## ۲۷ - موعظه

در آیات (۱۳۸) آل عمران و (۴۶) مائده و (۳۴) نور می‌فرماید: ... *وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ*، و در آیه (۵۷) یونس می‌فرماید: *يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ...،* و در آیه (۱۲۰) هود می‌فرماید: ... *وَيَا مَلَا فِي هٰذِهِ الْأَرْضِ هٰذِهِ مَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ*.

۱ - اعراف ۱۷۹/۷.

۲ - خداوند پیامبران خود را برانگیخت تا عهد و پیمان الهی را که فطری آنان بود، از آنان طلب کنند و به نعمت فراموش شده (توحید) یادآوریشان کنند. نهج البلاغه فیض خطبه یک ص ۳۳.

۳ - قمر ۱۷/۵۴.



### توضیح:

موعظه اسم مصدر از وعظ و به معنای پند و اندرز است و برحادثه ای که موجب عبرت گردد نیز اطلاق می شود مانند آیه (۶۶) سوره بقره: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّلْآيْمَانِينَ بَدَلْنَاهَا وَمَا خَلَقْنَاهَا مِن قَبْلُ مِن شَيْءٍ.

موعظه در حقیقت عبارت است از چیزی که موجب رقت و نرمی دل می شود و آن را به سوی خود و پذیرفتن حق مایل ساخته و از سرکشی و طغیان و تمرد و عصیان باز می دارد، بنابراین نه تنها به خاطر فهماندن مطلب بلکه برای تأثر قلب و رام شدن آن انجام می گیرد، و به عبارت دیگر سر و کار آن با دل است نه با عقل.

### ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ - بشیر و بشری و نذیر

در آیه (۴) از سوره فصلت می فرماید: بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَاقْرَأْهُم مَّا اكْتَسَبُوا فَهُمْ يُسْمَعُونَ، و احتمالاً منظور از نذیر در آیات (۱) فرقان و (۵۶) نجم و (۳۶) مدثر نیز قرآن است، و در آیات (۹۷) بقره و (۸۹) و (۱۰۲) نحل و (۱۲) احقاف به عنوان بشری توصیف شده است. و در آیه (۶) سوره مرسلات می فرماید: فَالْمُفْلِحَاتِ ذِكْرًا - فَذُرَّا نُذُرًا.

### توضیح:

بشری مانند بشارت به معنای مزده و خبر شادی بخش است و آورنده آن را بشیر گویند.

انذار، خبر دادن از چیز ترس آوری است که بتوان از آن تحفظ نمود.

نذیر، هم به معنای انذار و هم به معنای منذر و بیم دهنده استعمال می شود و گاهی بر متعلق انذار نیز اطلاق می گردد.

اطلاق بشیر و نذیر بر قرآن بدین لحاظ است که مشتمل بر خبرهای شاد کننده برای اهل ایمان و اطاعت و خبرهای ترس آور برای اهل کفر و عصیان می باشد، و اهمیت این اوصاف از این نظر است که انگیزه فعالیت های انسان، ترس و امید است و تنها شناختن حق و باطل برای انگیزش او کافی



نیست، البته منشاء ترس، گاهی آلام و رنج‌های زودگذر مادی است و گاهی عذاب و شکنجهٔ ابدی و گاهی محرومیت از وصال محبوب سرمدی. چنانکه منشاء امید گاهی لذت‌ها و منافع دنیوی است و گاهی نعمت‌های جاودانی و گاهی قرب و رضوان الهی، مردمی که هنوز ایمان به آخرت و جهان ابدی نیاورده‌اند ترسشان از محرومیت‌های مادی و امیدشان به منافع دنیوی است و ضعیفان و متوسطین از مؤمنین ترسشان از عذاب دوزخ و امیدشان به بهشت برین است و کاملین ایشان، ترسشان از دوری از خدا و امیدشان به خشنودی و قرب او است. و قرآن شریف دارای همه گونه انذار و تبشیر درخور هر دسته از مردم می‌باشد و از این رو جامع‌ترین برنامهٔ تربیتی را برای طبقات مختلف مردم که دارای استعداد و بینش و همت‌های متفاوت هستند دربر دارد و هر کسی را با بیانی که درخور فهم و استعدادش باشد به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد.

### ۳۱- شفاء

این کلمه بطور نکره در سه مورد بر قرآن کریم اطلاق شده است:

در آیه (۵۷) از سورهٔ یونس می‌فرماید: ... فَذَلَّلْنَاهُ نَكِي مُعَذَّبًا مِّن رَّبِّكُمْ وَيَشْفَاءُ لِيَمَانِي الضُّوْبِ... و در آیه (۸۲) از سورهٔ اسراء می‌فرماید: وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُو شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ... و در آیه (۴۴) از سورهٔ فصلت می‌فرماید: ... قُلْ هُوَ الَّذِي يَشْفِي... أَتَشْفِيهِمْ وَيَشْفِي...

شفاء - بکسر شین - مصدر و به معنای بهبود بخشیدن از بیماری و درمان کردن آن است و اسم مصدر، به معنای بهبودی و درمان نیز استعمال می‌شود و بر دارو و چیزی که موجب بهبودی می‌شود نیز اطلاق می‌گردد.

اطلاق شفاء بر قرآن مجید، از قسم سوم و بلحاظ درمان کردن بیماریه‌ای معنوی انسان می‌باشد چنانکه در آیهٔ یونس به آن تصریح شده است و اختصاص آن به مؤمنین در دو آیهٔ دیگر بلحاظ تأثیر فعلی آن است، مانند اختصاص دادن هدایت قرآن به «متقین» و «محسنین» و... در بعضی از آیات.

روشن است که شفاء بودن قرآن برای امراض معنوی انسان، به معنای عدم صحت استشفاء به آیات شریفه برای امراض بدنی نیست. چنانکه صحت استشفاء که از روایات شریفه استفاده می‌شود دلیل تعمیم معنای ظاهر این



آیات — به حسب استعمال متعارف — نمی‌باشد. زیرا ممکن است از قبیل بطن و یا نوع دیگری از استفاده باشد.

## یادآوری

تعبیرات دیگری در قرآن شریف وجود دارد که قابل انطباق بر این کتاب عزیز است ولی چون صریحاً اطلاق نشده از ذکر آنها در عداد عناوین قرآن خودداری می‌کنیم مانند:

خیر در آیه (۱۰۵) از سوره بقره: مَا تَوْذَّاهُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُؤْذَنَ عَلَيْكُمْ مِنْ غَيْرِ قَوْلٍ رَبِّكُمْ... و در آیه (۳۰) از سوره نحل: وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْنَا رَبَّنَا تَلَاوَاهُمْ...  
خبراً....

روح در آیه (۵۲) از سوره شوری: وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحَقَّ قَوْلُنَا...  
حبل الله، در آیه (۱۰۳) از سوره آل عمران: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...  
امرالله، در آیه (۵) از سوره طلاق: ذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ....

## اوصاف تبعی

### ۱- علی

این تعبیر فقط یک بار در مورد قرآن کریم بکار رفته است. در آیه (۴) از سوره زحرف می‌فرماید: وَأَنْتَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَتَبْنَا لِعَلِيٍّ عَكِيمٌ.

علی، صفت مشابه از علویه معنای بلندی و والایی است و در امور حسی و اعتباری و معنوی به کار می‌رود و استعمال آن در مورد قرآن ممکن است به معنای اعتباری «بلند مرتبه و شریف» باشد. ولی با توجه به ظرفهایی که در آیه فوق الذکر برای آن ذکر شده، فی‌أُمِّ الْكِتَابِ لَتَبْنَا، باید گفت به لحاظ مقام معنوی حقیقت قرآن است که در لوح محفوظ و نزد خدای متعال می‌باشد، نه اینکه چون در کاغذ و نزد ماست.

### ۲- حکیم

لفظ الحکیم در چهار آیه، به صورت صفت برای قرآن مجید آمده است، در آیه (۵۸) از سوره آل عمران می‌فرماید: ذَلِكَ تَلْوَةٌ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ، و سوره



یونس با این آیه: الرَّحْمَةُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، و سوره لقمان با: اِنَّ يٰۤاٰمَنَّا الْكِتَابَ الْحَكِيْمَ، و سوره يس با: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيْمِ آغاز می شود. و در آیه (۴) از سوره زخرف به صورت نکره آمده است: وَ اِنَّ فِيْ اٰمِ الْكِتَابِ لَدِيْنَ اَعْلٰى حَكِيْمٍ.

حکیم به معنای صاحب حکمت است و توصیف قرآن به آن به لحاظ اشتغال این کتاب عزیز بر معارف یقینیه (حکمت نظری) یا دستورات حکیمانه (حکمت عملی) و یا هردو آنها است. و ظاهراً منظور از کلمه الحکمة که در چندین آیه، عطف بر الکتاب شده همان حکمتهای مندرج در کتاب و از باب ذکر خاص بعد از عام و یا به تعبیر دقیق تر، ذکر جزء بعد از کل است (مگر آنکه گفته شود منظور از «الکتاب» در این آیات خصوص قوانین یا سایر اجزاء کتاب — غیر از حکمت — است که در این صورت از قبیل عطف متباینین خواهد بود).

درباره پیامبر اکرم (ص) در آیه (۱۲۹) بقره و (۱۶۴) آل عمران و (۲) جمعه می فرماید: ... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...، و در آیه (۱۵۱) بقره می فرماید: ... وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ... و در آیه (۲۳۱) از سوره بقره — خطاب به مسلمانان — می فرماید: ... وَ مَا نَزَّلْنَا عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ...، و در آیه (۳۴) از سوره احزاب — خطاب به زنان پیامبر (ص) — می فرماید: وَ اذْكُرْنَ مَا يُلِيْنَ فِيْ يٰۤوْنُسُكُنُ فِيْ اٰيَاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةَ...، و در آیه (۵) از سوره القمر می فرماید: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاٰتِیَاءِ مَا فِيْهِ مُّزْدَجَرٌ — حِكْمَةٌ بَالِیَةٌ فَمَا تُنْفِرُ النَّذِرَ، و درباره حضرت عیسی (ع) در آیه (۴۸) از سوره آل عمران می فرماید: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ، و در آیه (۱۱۰) از سوره مائده می فرماید: ... وَ اذْعَلُّنَا الْكِتَابَ الْحَكْمَةَ...

و مؤید آنکه حکمت، در این آیات بخشی از خود کتاب است، این است که در آیه (۳۹) از سوره اسراء بعد از چند دستور حکیمانه می فرماید: ذٰلِكَ بِمَا نُوْحٰی اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ، و همین آیه نیز، این احتمال را که منظور از الحکمة خصوص حکمت نظری باشد تضعیف می نماید.

احتمال دیگری در معنای حکیم هست و آن اینکه منظور از آن محکم به معنای متقن و غیرقابل تردید و نقص باشد، چنانکه در آیه اول از سوره هود می فرماید: ... كِتَابٌ اَشْكُرْتُمْ اٰيَاتَهُ... .

باتوجه به اینکه در آیه اخیر، احتمال دارد که منظور، مرتبه وجود بسیط قرآن





قبل از نزول به این جهان باشد، مجموع احتمالات درباره حکیم به سه احتمال بالغ می‌شود.

۱- حکیم، یعنی با حکمت ۲- حکیم، یعنی محکم و متقن ۳- حکیم، یعنی اشاره به حقیقت بسیطة قرآن، و احتمال اخیر در آیه (۴) سورة زخرف با توجه به ظرفهای (فی ام الكتاب) و (لدينا) روشن تر است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده که چندان حائز اهمیت نیست، از جمله آنکه منظور از حکیم، حاکم بین حق و باطل، یا حاکم به حلال و حرام یا حاکم به بهشت و دوزخ- برای مطیع و عاصی- باشد. و در توجیه اطلاق حکیم به معنای محکم، برقرآن، گفته شده که به لحاظ عدم اختلاف و تناقض، و یا به لحاظ نسخ ناشدنی بودن یا محفوظ بودن آن از تغییر و تحریف است.

### ۳- عظیم

این کلمه فقط در یک مورد، برای قرآن صفت واقع شده و آن در آیه (۸۷) از سورة حجر است که می‌فرماید: *وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبْحَانَ الْمَلَأَى الْقُرْآنَ الْعَظِيمِ*. عظیم صفت مشبهه و به معنای بزرگ است، و گویا ریشه آن عظم به معنای استخوان باشد و ابتداء در اشیاء حسی و سپس در امور اعتباری و معنوی بکار رفته است. توصیف قرآن شریف به «عظیم» هم به لحاظ حقیقت آن که مرتبه‌ای از علم الهی است و هم به لحاظ اهمیتش در تکامل انسان واضح است.

### ۴- ثقیل

به معنای سنگین است و فقط در آیه (۵) از سورة مزمل در وصف قرآن آمده که می‌فرماید: *إِنَّا نَسْفَعُ بِكَ قُرْآنًا ثَقِيلًا*، و ظاهر آن، توصیف بخش اعظم قرآن است که هنوز تا آن زمان نازل نشده بود و سنگین بودن آن بلحاظ وظیفه طاعت فرسایی است که به عهده پیامبر اکرم (ص) می‌گذارد.

### ۵- کریم

این کلمه نیز فقط در یک مورد، وصف قرآن مجید واقع شده و آن آیه (۷۷)



سوره واقعه است که می فرماید: *إِنَّ لِقْرَانُ كَرِيمٍ*.  
 کریم به معنای پرارزش، ارجمند و گرامی است و موارد استعمال وسیعی  
 دارد و از جماد و نبات گرفته تا انسان و ملک و حتی ذات اقدس الهی به آن  
 وصف می شود. و توصیف قرآن به لحاظ مقام والا و ارجمندش نزد پروردگار و  
 کثرت خیرات و برکات آن برای مردم است.

### ۶ - مجید

این صفت در دو مورد در وصف قرآن آمده است: یکی آیه اول از سوره ق:  
*ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ* و دیگری آیه (۲۱) از سوره بروج: *بِنُورِ الْقُرْآنِ مَجِيدٍ*.  
 و گویا اصل معنای آن وسعت است و توصیف ذات اقدس الهی به آن به  
 لحاظ وسعت رحمت وجود و نکته توصیف قرآن به آن به لحاظ وسعت برکاتش  
 می باشد.

### ۷ - مبارک

این کلمه در چهار مورد در وصف قرآن آمده است، در آیه (۹۲) و (۱۵۵)  
 انعام می فرماید: *وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ... و در آیه (۲۹) ص می فرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ*  
*إِلَيْكَ مُبَارَكٌ، و در آیه (۵۰) انبیاء می فرماید: وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ....*  
 مبارک اسم مفعول از بارک است که هم متعدی استعمال شده و هم با  
 «فی» و «علی» متعدی می شود و در وصف اشخاص و اشیاء و زمان و مکان  
 بکار می رود مانند: *وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا (مریم ۳۱)*، *شَجَرَةً مُبَارَكَةً (نور ۳۵)*، *لَيْلَةً مُبَارَكَةً (دخان ۳)*،  
*فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ (قصص ۳۰)* و معنای آن با برکت است و گویا اصل معنای  
 برکت، ثبوت باشد و برکت به مکانی گفته می شود که آب در آن جمع شده باشد  
 (از جریان افتاده و ثابت شده) و برکت یعنی خیر ثابت. و توصیف قرآن به  
 مبارک بدین لحاظ است که منبع و مجمع خیرات بی شماری می باشد.

### ۸ - عزیز

این کلمه فقط در آیه (۴۱) سوره فصلت در وصف قرآن آمده است: *... وَآتَاهُ*  
*لِكِتَابٍ عَزِيزٍ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ تَحْتِهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ... و گویا ریشه آن از ارض عزاز به معنای*



زمین سخت، گرفته شده و به معنای دشوار، نیرومند، غالب و شکست ناپذیر بکار می‌رود، و در اینجا ظاهراً منظور، معنای اخیر است و مؤید آن آیه لَآيَاتِهِ الْبَاطِلِ... می‌باشد.

### ۹ و ۱۰ - قِيم و غيرذی عوج

هریک از این دو صفت نیز تنها در یک آیه، در وصف قرآن آمده است. در آیه (۲) سوره کهف می‌فرماید: ... وَتَمَّ يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا - قَيِّمًا و در آیه (۲۸) از سوره زمر می‌فرماید: قُرْآنًا غَيْرِيًا غَيْرِ عِوَجٍ....

قیم از ماده قیام به معنای راست ایستادن است و هرگاه با حرف جر متعدی شود معنای برپا کردن و مراقبت و حفظ نمودن را دارد. و قیم طفل، کسی است که کارهای او را انجام می‌دهد و منافعش را حفظ می‌کند. و گاهی قیم از قیمت گرفته می‌شود و به معنای ارزشمند می‌باشد. در آیه کهف ظاهراً به معنای مستقیم و بدون انحراف و اعوجاج، و تقریباً معادل با «غیرذی عوج» می‌باشد و جمله وَتَمَّ يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا، مؤید آن است.

### ۱۱ و ۱۲ - تصدیق و مصدق

در آیه (۳۷) یونس و (۱۱۱) یوسف می‌فرماید: ... وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ... و در آیه (۸۹) بقره می‌فرماید: ... مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۲) انعام می‌فرماید: ... مُصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ... و در آیه (۱۱۲) احقاف می‌فرماید: ... وَفَلَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ... و در آیه (۴۱) بقره و آیه (۴۷) سوره نساء می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۱) سوره بقره می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا نُنزِّلُ... و در آیه (۹۷) سوره بقره و (۳) آل عمران و (۴۸) مائده و (۳۱) فاطر و (۳۰) احقاف می‌فرماید: مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...

در همه این موارد منظور این است که قرآن شریف، نزول کتابهای پیشین (تورات و انجیل) را از طرف خدای متعال تصدیق دارد. و روشن است که لازمه آن، تصدیق همه محتویات کتابهایی که امروزه به نام تورات و انجیل نامیده می‌شود، نیست.

۱ - در سوره بینه آیه (۳) می‌فرماید: فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ.



### ۱۳ - مهیمن

این کلمه فقط در آیه (۴۸) سوره مائده در وصف قرآن آمده که می فرماید:  
... مُصِیْفًا لِمَاتِنَ بَدَنِهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّبًا عَلَيْهِ... یعنی این کتاب بر سایر کتابهای آسمانی  
اشراف و سیطره دارد و در نتیجه می تواند بعضی از احکام آنها را نسخ و بعضی  
دیگر را امضاء و تبیین نماید.

### ۱۴ - فصل

این صفت فقط در آیه (۱۳) الطارق به کار رفته: إِنَّهُ لَقَوُّنٌ فَضْلٌ - وَمَا لَهُوَ بِالْهَزِيءِ،  
یعنی قرآن سخن قاطعی است که حق را از باطل جدا می کند و جای ابهام و  
تردید باقی نمی گذارد.

### ۱۵ - مبین

این کلمه بطور نکره (بدون الف و لام) در پنج مورد و بطور معرفه (با الف و  
لام) در پنج مورد دیگر در وصف قرآن آمده است:  
در آیه (۱۷۴) نساء می فرماید: ... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا، و در آیه (۱۵) سوره مائده  
می فرماید: ... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، و در آیه (۱) از سوره حجر می فرماید:  
الرُّبُكُ آبَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ، و در آیه (۱) از سوره نمل می فرماید: طَسَّ يَلُكُ آيَاتِ الْقُرْآنِ  
وَكِتَابٍ مُبِينٍ، و در آیه (۶۹) از سوره یس می فرماید: ... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ، و در آیه  
(۱) از سوره یوسف و (۲) از سوره شعراء و قصص می فرماید: يَلُكُ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ،  
و در آیه (۲) از سوره زخرف و دخان می فرماید: حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، و توضیح  
معنای آن در ذیل عنوان بیان و... گذشت.

### ۱۶ - متشابه

این کلمه تنها در آیه (۲۳) از سوره زمر، صفت همه قرآن واقع شده است:  
آلَّذِينَ نَزَّلْنَا آخِرَ الْتَحْدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا...، و در آیه (۷) آل عمران، صفت بخشی از آیات  
قرآن است، در برابر بخشی دیگر که محکومات نامیده می شود... وَبِهِ آيَاتٌ مُفَعَّلَاتٌ  
مِنْ أُمَّ الْكِتَابِ وَآخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ...





متشابه از ماده شبه به معنای همانند است و چون باب تفاعل همانندی دو چیز را با یکدیگر می‌رساند، هرگاه شی واحدی به آن متصف شود، یا به لحاظ اجزاء آن و یا به لحاظ تعدد دیگری است که در آن منظور شده، چنانکه متشابهات (در برابر محکّمات) به آیاتی گفته می‌شود که برای هریک از آنها معانی متعددی تصور می‌شود که با یکدیگر مشتبه می‌گردند.

بنابراین، وصف کردن همه قرآن به مشابه به لحاظ همانندی آیات قرآن است. و این همانندی یا ظاهری است و یا معنوی، همانندی ظاهری به لحاظ این است که همه آیات آن در حد اعجاز، دارای بلاغت می‌باشد، و همانندی معنوی بدین لحاظ است که تضاد و تخالفی در مفاهیم قرآن وجود ندارد بلکه همه با یکدیگر متناسب و هماهنگ می‌باشند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند.

و اما بحث درباره متشابهات قرآن به خواست خدا در مقالات بعدی به تفصیل خواهد آمد.

## ۱۷ - مثنائی

در آیه (۲۳) از سوره زمر می‌فرماید: ... كِتَابًا مُّثَبِّهًا مُّثَبِّئِينَ... و در آیه (۸۷) از سوره حجر می‌فرماید: وَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الثَّنَائِنِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ.

مفسرین در توضیح این کلمه، نظرهای مختلفی دارند که اهم آنها فهرست وار ذکر می‌شود:

۱ - جمع غیر قیاسی مثنی اسم مفعول تثنیه است یعنی مکرر، و قرآن به این لحاظ که مطالبش و حتی گاهی آیاتش تکرار می‌شود به این نام نامیده شده است و یا به این لحاظ که مکرر تلاوت می‌شود و کهنه گی پیدا نمی‌کند.

۲ - جمع مثنی - به فتح میم و نون - به معنای دوتا دوتا و جفت است، و نکته نام‌گذاری این است که احکام قرآن با معارف، و اندارش با تبشیر، و مواعظش با قصص جفت شده است.

۳ - جمع مثنایه از ماده ثناء است یعنی آیات قرآن مشتمل بر ثناء الهی است و یا اینکه بخاطر بلاغت و اعجازش شنونده را به ثنا گوئی وامی‌دارد.

۴ - جمع مثنیه از ماده ثنی به معنای مایل شدن و مایل کردن و دو چیز یا



دو طرف چیزی را به هم نزدیک کردن و به سوی یکدیگر برگرداندن (تا کردن) است. و آیات قرآن از آن جهت که مجموعه هماهنگی را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر بستگی و پیوند دارند و بعضی از آنها بعضی دیگر را توضیح می‌دهند به مثانی موصوف شده‌اند.

برخی دیگر از مفسرین «مثنیه» را نیز از ماده «ثناء» دانسته‌اند و وجوه دیگری نیز ذکر کرده‌اند که چندان قابل توجه نیست. ولی می‌توان وجه دیگری را بیان کرد که شاید از همه این وجوه روشن‌تر باشد و آن اینکه:

قرآن کلامی است که به حسب اسلوب خاصش، دارای مقطع‌های مشخصی است که خودبخود از یکدیگر جدا می‌شود نه مثل گفتارها و نوشتارهای دیگر که باید فرازهای آنها را با توجه به معانی آنها از یکدیگر جدا کرد.

بنابراین، مثنایی از ماده ثنی به معنای عطف و میل دادن و تا کردن است و اهل لغت گفته‌اند:

«مثنایی الوادی، معاطفه» و در حقیقت کلمه مثنایی همان معنای آیات را افاده می‌کند با این خصوصیت که خودبخود از یکدیگر جدا هستند و در عین پیوستگی دارای مقطع‌های مشخصی می‌باشند مانند کاغذی که تا خورده و دارای لایه‌های متعددی باشد.

## ۱۸ - عربی

در شش آیه تعبیر قرآناً عربیاً آمده است: یوسف / ۲، طه / ۱۱۳، زمر / ۲۸، فصلت / ۳، شوری / ۷ و زخرف / ۳، و در آیه (۳۷) رعد می‌فرماید: ... حُكْمًا عَرَبِيًّا، و در آیه (۱۲) احقاف گوید: وَفَاللِّسَانُ عُرَبِيٌّ لَبَنَانًا عَرَبِيًّا، و در آیه (۱۰۳) نحل آمده: ... وَفَاللِّسَانُ عُرَبِيٌّ لَبَنَانًا عَرَبِيًّا، و در آیه (۵ - ۱۹۳) شعراء می‌فرماید: نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ - عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.

چون بحث درباره عربیت قرآن در مقالات بعدی - به خواست خدا - به تفصیل خواهد آمد در اینجا متعرض آن نمی‌شویم. اوصاف تبعی دیگری نیز می‌توان یافت که هم به ندرت ذکر شده و هم





چندان جای بحث در آنها نیست مانند غیب در آیه (۱) از سوره جن: *إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا*.

## خلاصه گیری

این عناوین و اوصاف را که مجموعاً از پنجاه تعبیر تجاوز می‌کند می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- تعبیرات کلی که به منزله عنوان مشیر یا معنای جنسی می‌باشد و هیچگونه دلالتی بر ویژگیها یا اهداف نزول آن ندارد، مانند کتاب، حدیث، قول، قرآن.

۲- اوصافی که دلالت بر ویژگی قرآن از نظر نحوه بیان دارد، مانند: عربی، مبین، متشابه، مثالی، تفصیل، مفصل.

۳- اوصاف مدح آمیزی که اجمالاً دلالت بر اهمیت و کثرت فواید و برکات آن دارد مانند: عظیم، ثقیل، کریم، مجید، مبارک و احسن الحدیث. صفت‌های علی و حکیم و عزیزان نیز می‌توان در عداد این دسته از اوصاف به شمار آورد و می‌توان آنها را به لحاظ نکته‌های خاصی که افاده می‌کنند، دسته خاصی شمرد.

۴- اوصافی که حال این کتاب را نسبت به سایر کتب آسمانی بیان می‌کند، مانند: تصدیق، مصدق، مهمین.

۵- عناوینی که دلالت بر نزول آن از طرف خدای متعال دارد، مانند: کلام الله، آیات الله، تنزیل (من...).

عناوین حق و حق‌الیقین و صدق را نیز می‌توان جزء این دسته به حساب آورد ولی بنابر احتمال دیگر (که منظور از آنها درستی مطالب باشد) به دسته بعد ملحق می‌شوند.

۶- عناوینی که دلالت بر صحت محتوی و اتقان مضامین و روشنی مفاهیم آن دارد، مفاهیمی که قوای فکری و عقلانی انسان را تغذیه می‌نماید و حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند. مانند: علم، برهان، بیان، تبیان، بینات، فرقان، فصل، قیم و غیر ذی عوج.

۷- عناوینی که دلالت بر نیروی انگیزنده قرآن دارد، نیرویی که انسان را





برای حرکت تکاملی به فعالیت وامی دارد، مانند: بشری، بشیر و نذیر.  
۸- عناوینی که دلالت بر این ویژگی قرآن دارد که دل را بیدار نموده و از غفلت و ناهشیاری خارج و برای پذیرش حق آماده می‌سازند، مانند: ذکر، ذی‌الذکر، تذکرة و موعظه.

۹- عنوانی که دلالت بر رفع موانع و علاج امراض قلب دارد یعنی: شفاء.  
۱۰- عناوینی که دلالت بر روشنگری قرآن نسبت به همهٔ مراحل دارد یعنی هم در مرحلهٔ شناخت، فکر و عقل را هدایت کرده و بینش صحیح و یقینی به انسان می‌بخشد، و هم به دل، روشنی و آگاهی داده و آن را برای گرایش و پذیرش حق مهیا می‌سازد، و هم روح را در سیر صعودی، قدم به قدم همراهی و راهنمایی می‌کند تا درجات عالیه کمال را یکی پس از دیگری طی کند و به هدف نهایی برسد *بتهدی به الله فی اثنتی رضوانه سبب السلام... (مائده/ ۱۶)*، ... وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (نساء/ ۱۷۵). مانند: نور، بصائر، هدی، و رحمت.  
نکاتی که از شش دسته اخیر به دست می‌آید نیاز بیشتری به بحث و تحقیق دارد و ما امیدواریم آنها را در ضمن مقالات بعدی با توجه به آیاتی که در این زمینه‌ها وجود دارد مورد بررسی قرار دهیم.

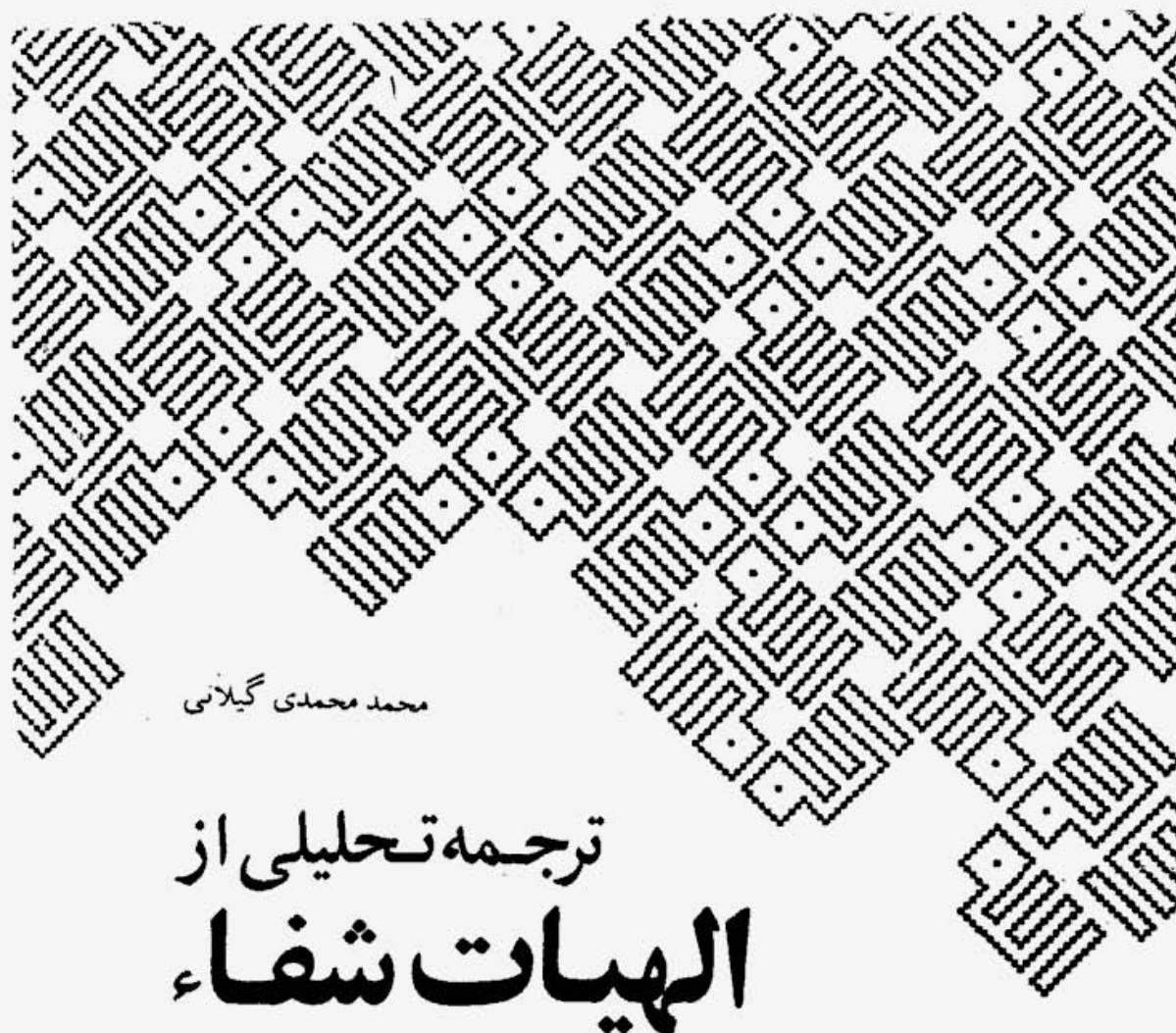
پایان



---

بقیه از صفحهٔ ۶  
نمود و این کاری است به عهده دستگاه قضائی مملکت.  
اینکه دولت نباید اجازه دهد میدان فعالیت به دست زالوهای زراندوز بیفتد، و کسانی که خون مردم را می‌مکند دوباره در مراحل تصمیم‌گیری و مقدرات کشور حضور پیداکنند حرف‌درستی است که ربطی به این بحث نداشته و اختصاص به مردم کوچه و بازار ندارد چون هیچ‌کس راضی نیست که فرد یا دستگاهی بخواهد خون مردم را بمکد، چه منتسب به دولت باشد و چه نباشد.  
امید آن که با بکارگیری درست دستورات واضح و آشکار حضرت امام به همه مشکلات فائق آمده و وظائف خود را بخوبی انجام دهیم.  
والسلام علی من اتبع الهدی





محمد محمدی گیلانی

# ترجمه تحلیلی از الهیات شفاء

قسمت دوم

که قدماء، آنها را در صدر تألیفاتشان ذکر می‌نموده‌اند).

و چون خداوند ولی رحمت و توفیق موفقمان فرمود که قدر ضروری از معانی علوم منطقی و طبیعی و ریاضی را بیان کردیم، شایسته است که در تعریف و شناساندن معانی حکمت، شروع نمائیم، و به استعانت خداوند متعال، ابتداء نموده و می‌گوئیم:

کتاب الهیات شفاء مشتمل بر ده مقاله است، مقاله اولی، هشت فصل است.

## فصل اول:

در پی جوئی ابتدائی از موضوع فلسفه اولی است تا مرتبه وجودی آن در میان علوم روشن شود (زیرا شناخت رتبه هر علمی در سلسله علوم، یکی از رئوس ثمانیه ای است

علوم فلسفی، چنانکه در چندین موضع از کتابها (از آن جمله در مدخل منطق) اشاره شد به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود، و به امتیاز بخش نظری از عملی اشاره گردید و گفته شد که علوم نظری، علمی است که مطلوب در آنها استکمال قوه نظری نفس (از مرتبه عقل هیولانی) به مرتبه عقل بالفعل است، به این بیان که علم تصویری و تصدیقی به اموری که حیثیت آنها حیثیت اعمال و احوال ما نیست، حاصل نماید، پس غایت و غرض در علوم نظری، حصول رأی و اعتقادی است که مستقیماً ارتباطی به کیفیت عمل (مانند علم فقه) یا کیفیت مبدء عمل (مانند ملکاتی که در علم اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرد) از آن نظر که مبدء عمل است، ندارد.

و علوم عملی، علمی است که مطلوب در آنها:

اولاً: استکمال قوه نظری با حصول علم تصویری و تصدیقی به اموری است که ارتباط مستقیم با اعمال ما دارد.

و ثانیاً: استکمال قوه عملی به اخلاق از آنها حاصل می‌شود.

و (در مدخل منطق) گفته شد که علوم نظری منحصر در سه قسم است: طبیعی، تعلیمی و الهی.

و موضوع علم طبیعی عبارت است از: جسم از حیث اتصافش به حرکت و سکون،

و عوارض ذاتیه جسم از همین حیث مورد گفتگو قرار می‌گیرد.

و موضوع علوم تعلیمی، یا کمتی است که با لذات مجرد از ماده می‌باشد (مانند هندسه و حساب) و یا امری است. ذو کم (مانند هیئت و موسیقی که اولی از اشکال و اوضاع فلکیه و دومی از ائتلاف و تنافر نغمه‌ها و زمانهای متخلل بین آنها بحث می‌کند) و آنچه که در علوم تعلیمی از آن بحث می‌شود، احوالی است که بدون واسطه عارض ذات کم می‌گردند که در حدود این عوارض و احوال، هیچگونه ماده و مبدء حرکتی مأخوذ نیست.

و علوم الهی بحث می‌کند از اموری که در قوام وجود و از حیث حدود، مجرد از ماده‌اند و نیز گفتیم که فقط علم الهی است که از علل نخستین وجود طبیعی و تعلیمی و امور مربوط به آنها و از مسبب الاسباب و مبدء المبادی که خداوند متعال است، بحث می‌نماید.

این است آن مقدار اطلاعی که راجع به علوم نظری در کتابهای گذشته، از اجزاء کتاب شفاء بر آن واقف شدی، ولی موضوع علم الهی و حقیقت آن، با این مقدار بیان برایت روشن نگردید، مگر بطور اشاره در کتاب برهان از منطق (فصل هفتم از مقاله دوم و در آغاز مدخل منطق) اگر یادتان باشد.



این مطلب یعنی جستجو از موضوع علم الهی از این نشأت گرفته که در علوم دیگر برایت روشن شد که چیزی به عنوان موضوع و اموری به عنوان مقاصد، و قضایائی به نام مبادی برهان بر مقاصد قرار می‌گیرند (که به نام اجزاء علوم خوانده می‌شوند) و تاکنون آن طور که می‌بایست موضوع این علم را، که چیست تحقیق نموده‌ای، آیا موضوع آن، ذات علت نخستین است تا مقصد و مراد، معرفت صفات و افعال او باشد؟ یا چیز دیگری موضوع آن است؟

و باز در گذشته شنیدی که در میان علوم، علمی است به نام فلسفه حقیقی و فلسفه اولی که اثبات مبادی همه علوم را در کفالت دارد و جملگی مبادی به وسیله آن تصحیح می‌شود و حکمت حقیقی همان است و بس و بی‌تردید گاهی شنیده‌ای که حکمت، افضل علم به افضل معلوم است و گاهی هم شنیده‌ای که حکمت، صحیح‌ترین شناختها و یقینی‌ترین آنها است و زمانی هم گفته می‌شود که حکمت، علم به علل نخستین همه موجودات است، اما معذک به حقیقت فلسفه و اینکه حکمت چیست؟ شناخت کافی حاصل نموده‌ای، و برایت چنانکه باید روشن نگردیده که آیا این صفات و حدود سه گانه مربوط به یک فن است یا به فنون مختلفی که هر یک از آنها حکمت نامیده می‌شود؟

اینک ما برایتان روشن می‌کنیم، این علمی که ما در طریقش هستیم همان فلسفه اولی و حکمت مطلق است، و این صفات سه گانه‌ای که حکمت به آنها تعریف شده، جملگی صفات فن واحدی است که همین فن مورد بحث ما است.

و در جای خود معلوم شده که هر علمی موضوعی مخصوص به خود دارد، پس اکنون لازم است، از موضوع علم ما نحن فیه گفتگو کنیم، و حقیقت آن را روشن نمائیم و ببینیم، آیا موضوع این علم، وجود خداوند متعال است یا نه؟ بلکه بحث از وجود خداوند متعال، خود از جمله مسائل این علم است؟ بنابراین می‌گوئیم:

وجود خداوند متعال، موضوع این علم نمی‌تواند باشد زیرا موضوع هر علمی، در آن علم، مسلّم الوجود بوده، و فقط از احوال و عوارض موضوع مفروض در آن علم گفتگو می‌شود، و این مطلب در چندین موضع گفته آمد و معلوم شد، و وجود خداوند متعال در این علم، امری مسلّم، چون وجود موضوع علم، نمی‌باشد بلکه خود از مسائل مطلوبه در این علم است، زیرا اگر چنین نباشد، خالی از این نیست، یا وجود حضرتش در این علم، مسلّم، و در علم دیگر مطلوب است، یا در این علم مسلّم و در علم دیگر مطلوب نیست؟ و این هر دو وجه باطل است به این بیان:

وجود خداوند متعال در علم دیگر نمی‌تواند مطلوب باشد، چه علوم دیگر، عبارتند از: اخلاق و سیاست و طبیعی و ریاضی و منطق و در علوم حکمی (غیر فلسفه اعلاء) و راء این پنج قسم، علم دیگری نیست، و در هیچ یک از این علوم پنجگانه از اثبات وجود خداوند متعال بحث نمی‌شود و ممکن هم نیست که در این علوم از وجود باری تعالی بحث شود و راز این مدعا را با اندک تأملی در قواعدی که مکرراً بیان شد (خصوصاً در فصل ششم از مقاله دوم از کتاب برهان) خواهی شناخت.

و نیز ممکن نیست که وجود حق تعالی در هیچ علمی، مسئله و مطلوب نباشد، زیرا لازم می‌آید که وجود حضرتش هرگز مطرح بحث نباشد، و در این صورت یا امری بین و بدیهی بالذات، یا تبیین آن مورد نومی و یأس است و حال آنکه نه وجودش، امری بین و بدیهی بالذات و نه تبیین آن در مرز نومی و یأس است زیرا دلیل بر آن موجود است، وانگهی، امری که بیانش در حد یأس است، چگونه می‌توان آن را مسلم الوجود قرار داد؟ پس این باقی می‌ماند که بحث از وجود باری تعالی فقط در این علم است.

و بحث از وجود حق تعالی بر دو گونه واقع می‌شود: یکی از اصول وجود اقدس او، و دیگر از صفات وی، و وقتی که از اصل وجودش در این علم بحث می‌گردد، نمی‌توان

آن را موضوع این علم دانست، زیرا برعهده هیچ علمی نیست که موضوع خود را اثبات نماید، و در آینده نزدیکی تبیین خواهیم نمود که بحث از وجود خداوند متعال در غیر این علم امکان‌پذیر نیست، چه روشن گردید که این علم از مجردات محض گفتگومی‌کند، و در طبیعیات هم واضح شد که خداوند متعال نه جسم است نه ماده جسم، بلکه موجودی است واحد، و از آمیختگی با ماده و حرکت از هر جهت مبرا است، پس این بیان ایجاب می‌کند که بحث از وجود خداوند متعال از مختصات این علم باشد، و آنچه که در طبیعیات در این باره نمودار شد، از حوزه علم طبیعی بیگانه و استفاده از مسأله غیر طبیعی در طبیعی بوده، ولی این کار به این انگیزه صورت گرفت که انسان با نمود اجمالی از جمال حق تعالی، جهت شناخت وجود اقدس او شتاب گیرد و رغبت در اقتباس علوم در وی ریشه دار شده و به مقامی سوق داده شود که به شناخت حقیقی خداوند متعال نائل گردد.

و چون این علم (مانند همه علوم) ناگزیر از موضوع است، و بیان خواهیم کرد آنچه که موضوع این علم گمان شده، موضوعش نیست، پس باید دید که آیا موضوع این علم، همه اسباب نخستین و علل چهارگانه (فاعلی و غائی و صوری و مادی) موجودات است؟ نه علت فاعلی فقط که موضوع بودنش



(چنانکه گذشت) برای این علم ممکن نیست و یا چنین نیست؟

جماعتی نیز موضوع این علم را همه اسباب و علل نخستین پنداشته اند، ولی بحث و نظر در این اسباب و علل نیز خالی از این نیست که وجهه نظریا حیثیت وجود آنها، یا حیثیت سببیت مطلقه آنها یا سببیت مخصوص به هریک، یا سببیتشان من حیث المجموع است، پس می‌گوئیم:

ممکن نیست که اسباب و علل مفروض از لحاظ سببیت مطلقه، موضوع این علم، قرار گیرد تا غرض از این علم، بحث و نظر در اموری باشد که بدون واسطه، عارض اسباب و علل می‌شوند از آن جهت که سببیت مطلقه آنها ملحوظ است، و این مطلب با بیان جوهی ظاهر می‌گردد:

یکی آنکه این علوم گفتگو می‌کند از آن معانی که از عوارض خاصه اسباب و علل نیستند مانند کلی و جزئی و قوه و فعل و امکان و وجوب و غیر اینها، و بدیهی است که این امور به گونه‌ای هستند که بحث از آنها فی‌نفسه صورت می‌گیرد (نه از آن حیث که عارض اسباب و عللند) و انگهی این معانی از اعراض ویژه امور طبیعی، و نه از عوارض خاصه امور تعلیمی است، و در سلسله اعراض خاصه علوم عملی نیز واقع نیستند، پس بحث از این معانی به عهده علوم دیگری خواهد بود و آن علم، همانا

ترجمه تحلیلی از الهیات شفاء

فلسفه اولی است.

و ایضاً علم به اسباب مطلقه، بعد از علم به اثبات اسباب برای اموری که ذوات الاسبابند، حاصل می‌شود، بنابراین مادامی که اسباب، جهت مسببات - از طریق ربط و وابستگی وجود متأخر به وجود مقدم - را اثبات نکرده‌ایم، وجود سبب مطلق و آنکه در نظام هستی باید سببی باشد، در نزد عقل، لزومی ندارد.

و اما (توهم حصول علم به اسباب از طریق حس، مردود است به اینکه) حس فقط به مقارنه بین امور دلالت دارد، و لازم نیست هنگامی که دو چیز در مصاحبت هم موجود می‌شوند یکی از آنها سبب دیگری باشد.

واقناعی که برای نفس به خاطر کثرت واردات حسی و تجربی حاصل می‌شود، قابل اعتماد نیست، به آن بیانی که (در کتاب برهان خصوصاً در فصل نهم از مقاله اول و در فصل پنجم از مقاله سوم) دانستی، مگر با ضمیمه مقدمه‌ای، و آن مقدمه عبارت است از معرفت به این که امور اکثری الوجود، ممکن نیست اتفاقی باشد، و ناگزیر، مستند به سبب طبیعی یا اختیاری است، و این امر در حقیقت به اثبات علل و اقرار بوجود اسباب، تکیه دارد، مضافاً به اینکه استناد امور اکثری به علل و اسباب از امور بدیهی نبود بلکه از قضایای مشهوره

است که فرق بین بدیهی و مشهور و نظائر آنها در منطق روشن شد.

و وجود مبدئی برای حوادث در نزد عقل اگر قریب به بداهت باشد، لازم نیست که بدیهی باشد مانند بسیاری از مسائل هندسی (قریب به بداهت مثل آنکه دو بر مثلث درازتر از یک بر آن است) که در کتاب اقلیدس مورد برهان واقع شده است.

وانگهی بیان وجود سبب در طوق علم دیگری نیست، و می‌بایستی منحصر در این علم بحث شود، پس موضوع علم که در مسائل مربوطه به آن علم، از عوارض ذاتیه آن بحث می‌شود چگونه ممکن است خود مسأله و مطلوب در آن علم باشد؟

و از این بیان نیز روشن شد که (صورت سوم یعنی) اسباب از حیث وجود خاص به هر یک، ممکن نیست موضوع این علم واقع شود، چه حیثیت مذکوره خود از مسائل این علم است، و نیز (صورت چهارم یعنی) اسباب مزبوره بالحاظ اجتماع و کلّ نیز،

نمی‌تواند موضوع قرار گیرد— مراد ما از کلّ، کلی نیست— زیرا این صورت منسلک در صورت دوم است که ابطال شد، چه بحث از اجزاء کلّ و مجموع، مقدم بر بحث در خود کلّ است، اگر چه در جزئیات کلی بنابر اعتباری (که شناخت جزئی به کنه و ماهیت، متوقف به شناخت کلی است) چنانکه در منطق گذشت این طور نیست، و از این رو، واجب است که از اجزاء کلّ، در این علم یا علم دیگری بحث شود، و علم دیگری که عهده دار بحث از اسباب نخستین باشد، جز این علم نیست، و اما اگر بحث در اسباب نخستین فقط از حیث وجودشان و عوارضی که از این حیث به آنها طاری می‌گردد باشد (صورت اول) در این صورت بالضروره موضوع نخستین، موجود از حیث موجودیت است، پس بطلان این نظر که موضوع فلسفه، اسباب نخستین است، روشن شد، بلکه باید دانست که بحث از اسباب نخستین خود از مسائل این علم است.





# ارزشهای اخلاقی

در کتاب پنجمین امام شیعه

## صلوة الرحم

۱ - صلوة الارحام تحسن الخلق، وتسبح الكف وتطيب النفس، وتزید فی الرزق، وتنسى فی الاجل

اصول کافی - ج ۲ - باب صلوة الرحم - ۱۵۲

۲ - ان الرحم معلقة يوم القيامة بالعرش بقول: اللهم صل من وصلني واقطع من قطعتني.

اصول کافی ج ۱۵۱/۲، المحجة البيضاء ج ۴۲۸/۳

## صلوة رحم

در ارتباط با موضوع فوق، مطالعه کتاب ارزشمند «اطائب الكلم فی بیان صلوة الرحم» تألیف مرحوم محقق کرکی به علاقه مندان توصیه می شود.

\*\*\*

۱ - صلوة رحم، موجب حسن خلق و سخاوت و پاکسی نفس بوده و باعث می شود که روزی شخص گشایش پیدا کرده و مرگ او به تأخیر بیفتد.

۲ - رحم و فامیل انسان در روز قیامت، آویزه عرش الهی را به دست گرفته و گویند: بار خدایا هر کس با من رابطه محبت و پیوند الفت برقرار کرده بود با او پیوند  
←





۳- قال (ع): قال رسول الله (ص): ان أعجل الخير ثواباً صلة الرحم.

اصول کافی ج ۲/۱۵۲

۴- قال (ع): قال رسول الله (ص) اوصى الشاهد من امتى والغائب منهم ومن فى اصلاب الرجال وارجام النساء الى يوم القيامة ان يصل الرحم وان كانت منه على مسيرة سنة فان ذلك من الدين.

اصول کافی ج ۲/۱۵۱، اطائب الكلم فى بيان صلة الرحم ص ۳۰ به نقل از کافی، مشکاة الانوار/۱۶۵

۵- قال (ع): قال ابوذر رضى الله عنه: سمعت رسول الله (ص) يقول: حافتا الصراط يوم القيامة الرحم والامانة، فاذا مرالوصول للرحم، المؤدى للامانة نفذ الى الجنة واذا مر الخائن للامانة القطوع للرحم لم ينفعه معهما عمل وتكفأ به الصراط فى النار [ويكبونه فى النار ل]

اصول کافی ج ۲/۱۵۲

.....



و رابطه برقرار کن و هر کس که - به ناحق - با من قطع رابطه کرده بود، ارتباط خود را با او قطع کن.

(شرح: این از باب تشبیه معقول به محسوس است و به بلیغ ترین وجه حق رحم را اثبات می کند و آویختن آن به عرش، کنایه از درخواست حق خود در حضور خداوند است).

۳- امام باقر (ع) از قول رسول خدا (ص) نقل کرد که حضرت فرمودند: سریع ترین خیرها در ثواب، صلة رحم است.

۴- امام باقر (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرمودند: به حاضر و غائب امت خود حتی نسلهای بعدی تا روز قیامت، توصیه می کنم که صلة رحم کنند، اگر چه مسیر او (تا بدان محل) به اندازه یک سال راه باشد، چون این کار از دین اسلام است.

۵- امام پنجم (ع) فرمود: ابوذر گفت از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: دو کناره پل صراط، در روز قیامت صلة رحم و امانت است، کسی که صلة رحم کرده و امانت مردم را بپردازد از پل صراط به بهشت می رسد ولی چون خائن به امانت و



۶ - ما من خطوة احب الله من خطوتين: خطوة يشدبها صفياً في سبيل الله،  
وخطوة الى ذى رحم قاطع...

معذب الجواهر/۲۷

۷ - صلة الارحام تزكى الاعمال وتدفع البلوى وتسمى الأموال وتيسر الحساب  
وتنسى في الأجل

مشكاة الانوار/۱۶۵، بحارج ۱۱۱/۷۴

۸ - قال (ع) قال رسول الله (ص): برّ الوالدين وصلة الرحم يهونان الحساب،  
ثم تلى: «والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل».

مشكاة الانوار/۱۶۵

۹ - قال عليه السلام، قال امير المؤمنين عليه السلام: اذا قطعوا الأرحام جعلت  
الأموال في ايدي الأشرار

وسائل ج ۸ - كتاب الحج - ابواب احكام العشرة، باب ۱۴۹ ح ۱ - ۵۹۳، بحارج ۱۳۸/۷۴

.....

→ قاطع رحم از اين پل بگذرد، ديگر اعمالش بنو سود نداده و در آتش جهنم سرنگون  
می گردد.

۶ - دو قدم در پيش خداوند از هر قدمی با ارزش تر است:

الف - قدمی که در صفي که در راه خدا آراسته شده، بایستد.

ب - قدمی که به سوی رحم و خویشاوند قاطع رحم برداشته شود.

۷ - صلة رحم، عملها را پاک و بلاها را دفع و اموال را پر منفعت و حساب را

آسان و اجل را به تأخیر می اندازد.

۸ - امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که

فرمود: نیکی به پدر و مادر و صلة رحم، حسابرسی در قیامت را آسان می کند و

آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ». (رعد

آیه ۲۱)

۹ - حضرت علی علیه السلام فرمودند: زمانی که صلة رحم قطع گردد و

خویشاوندان از هم خبری نداشته باشند، اموال در دست اشرار قرار می گیرد.



# مشروعیت حکومت و دولت

قسمت سوم

اسماعیل دارابکلانی

در قسمتهای قبلی از این نوشته دیدگاههای مختلفی در مورد «مشروعیت حکومت و دولت» ارائه شد و به نقد و بررسی هر کدام پرداختیم، سرانجام مهمترین آیات و روایاتی که مورد استناد طرفداران شوروی - جهت اثبات مشروعیت حکومت از راه شوروی - قرار گرفته بود مطرح گردید. اکنون نوبت آن رسیده است که ادله آنان را نیز ارزیابی کنیم آنگاه به بیان «دیدگاه اسلام» پردازیم.

## نقد و بررسی

یک پاسخ کلی و عمومی که می توان داد این است که بحث ما در مورد اثبات مشروعیت حاکم و خلیفه بوسیله شوروی است در حالیکه اکثر این نصوصی که ذکر شده به هیچ وجه دال بر این مطلب نیست، زیرا در این ادله، مسئله مشورت، با مسلم بودن اصل مشروعیت حکومت مطرح شده چنانچه از آیه اول بخوبی بدست می آید که خداوند به پیامبر (ص) - با دارا بودن مقام نبوت و ولایت و رهبری - در مورد تنظیم امور اجتماعی و سیاسی مردم، دستور به مشورت داد که پس از مشورت، تصمیم گیری نهائی با پیامبر (ص) باشد. ولی از این آیه استفاده نمی شود که شوروی





می‌تواند به حاکم و خلیفه، مشروعیت بدهد، بلکه مشروعیت حاکم باید از طریق دیگری ثابت شود نه از طریق شوری، و همچنین آیه دوم، موضوع مشورت را امور شخصی و اجتماعی مردم قرار داده است نه مسئله رهبری و ولایت و حکومت.

و اگر کسی بخواهد از اطلاق آن استفاده کند، خواهیم گفت با توجه به آیات و روایات دیگری که با صراحت خاصی دال بر این است که ولایت عاقله از سوی خداوند به پیامبر (ص) و اولی الامر که همان معصومین (ع) هستند، اعطاء شده و در زمان غیبت کبری نیز فقهاء به عنوان ولی مردم منصوب گردیده‌اند، با جمع بین این دو دسته از ادله و با توجه به آیه اول بخوبی بدست می‌آید که آیه: **وَأَقْرَبُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** در مقام بیان اثبات مشروعیت حاکم و خلیفه، بوسیله شوری نیست، بلکه مشورت برای حاکم و خلیفه، تجویز شده است تا در امور اجتماعی و سیاسی به انظار متخصصین و متعهدین و خبگان و خبرگان توجه کرده و تصمیم نهائی را با توجه به نظریات آنها اتخاذ کند، بخصوص اگر خلیفه و حاکم واقعاً در تشخیص موضوع و اینکه چه چیزی برای امت اسلامی مصلحت دارد و چه چیزی مصلحت ندارد در تردید باشد، نیاز به شور و مشورت با اهل فن خواهد داشت و در این گونه امور نباید تنها با نظر به درک و فهم خود حکم کند، بلکه باید پس از مشورت با خبرگان، تصمیم نهائی را اتخاذ کند، چون ثمرات و نتایج مهمی بر آن مترتب خواهد بود زیرا:

از یک سو به نظر مردم و صاحب نظران توجه شده، و آنها احساس حقارت نخواهند کرد و این موجب می‌شود که مردم نسبت به چنین حاکمی بیشتر دلگرمی داشته و مورد حمایت خودشان قرار دهند، و این نکته ممکن است از آیه (۱۵۹) سوره آل عمران استفاده شود: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... و اگر مردم احساس کنند که حاکم تنها به رأی و نظر خود عمل می‌کند و توجهی به انظار و نظریات صاحب نظران ندارد دلسرد شده و با وی همکاری نخواهند کرد و در نتیجه از نفوذ و قدرت وی کاسته شده، و احیاناً منجر به شورش می‌گردد.**

و از سوی دیگر، وقتی حاکم کارها را با مشورت انجام داد و پس از شور و مشورت تصمیم‌گیری نمود، در صورتی که در بعضی از موارد، حکمش به نفع جامعه نبوده و مخالف با مصالح عامه مردم حکم نمود عذری در برابر جامعه خواهد داشت و مردم او را سرزنش نمی‌کنند.

و همچنین حاکم با توجه به انظار متخصصین و خبرگان، بهتر می‌تواند مصالح عامه مردم را تشخیص داده و با اطمینان بیشتری تصمیم‌گیری نماید.



بنابراین تردیدی نیست که مشورت با اهل فن و متخصصین، مخصوصاً در امور مهم اجتماعی، ضروری و لازم است ولی با اصل لزوم مشورت و شوری در امور جاری کشور نمی توان اصل مشروعیت حاکم و خلیفه را اثبات کرد، بلکه ضرورت شوری و مشورت پس از تشکیل حکومت مشروع است، یعنی برحاکم - پس از آنکه مشروعیت حکومت و ولایتش محرز شده باشد - لازم است در امور جاری کشور با اهل فن مشاوره نموده و تصمیم نهائی را بعد از مشاوره اتخاذ کند.

نتیجه کلی که از این آیات و روایات گرفته می شود این است که: شور و مشورت در امور جاری مردم، مطلوبیت شرعی دارد و حاکم اسلامی می تواند با مشورت دیگران به تصمیم گیری نهائی برسد، ولی از مجموع ادله استفاده نمی شود، که مشروعیت حاکم نیز از شوری به دست می آید.

واگر عقلاء هم به نظر گروه مشورتی توجه می کنند، بخاطر این است که اعتقاد دارند نظر گروه مشورتی بیش از نظر فرد، کاشفیت از واقع دارد و اطمینان بیشتری به انسان در جهت کشف از واقع می دهد، و همانطور که در مباحث خیر متواتر و شهرت مطرح شده، ضم آراء براساس قانون احتمالات اقرب به واقع است<sup>۱</sup>.

بهر حال اگر ضم آراء به یکدیگر به صورتی باشد که به انسان اطمینان بیشتری به مطابقت با واقع بدهد متبع خواهد بود، چون با ضم آراء و نظر دیگران، انسان بهتر می تواند راه صواب را بدست آورد، چنانچه همین معنی از وصیت حضرت علی (ع) به فرزندش، بدست می آید: *أضْمُ آراءَ الرِّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرْتُ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ الْإِثْمِ*<sup>۲</sup>.

و همچنین از این ادله استفاده نمی شود که صرف اکثریت داشتن از آن جهت که اکثریت است مشروعیت آور باشد، چون این آیات و روایات به صورت عام ذکر شده است و غرض از شور و مشورت این است که در اطراف موضوعی که به مشاوره گذارده می شود، انظار دیگران مشخص گردد و حاکم، به آنچه که اقرب بواقع است عمل کند، خواه تعداد مشاورین کم باشند یا زیاد، خواه تصمیم گیری نهائی مطابق با نظر اکثریت باشد یا نباشد، البته اگر دلیل و قرینه و یا اماره ای برای کشف واقع وجود نداشت، تصمیم گیری نهائی را می توان با رأی اکثریت توجیه کرد.

۱ - رجوع شود به کتاب «درآمدی بر حقوق اسلامی» تألیف دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (گروه حقوق و علوم سیاسی).

۲ - وسائل الشیعة ج ۸ ص ۴۲۹



در نتیجه، آنچه که از مجموع ادله استفاده می شود این است که حاکم پس از آنکه مشروعیتش از ناحیه دیگری اثبات شد، در اجراء احکام و تنظیم امور جامعه، و رسیدگی به کارهای مردم و غیره نیازمند به نظر متخصصینی است که با مشورت آنها تصمیم گیری نماید و این بدین معنی نیست که اکثریت و کمیّت آراء در مشروعیت حکومت حاکم دخالت دارد - آنطور که طرفداران دموکراسی می گویند - بلکه تنها بخاطر این است که حاکم با شور و مشورت بتواند مصالح واقعی جامعه را درک کرده و به آن برسد و این امری است عقلانی که عقلا در کارهای روزمره خودشان به این طریق عمل می کنند و تنها، جمع آوری آراء و نظریات را در کشف آنچه که اصلح است کافی نمی دانند، بلکه شور و مشورت بیشتر به خاطر این است که با تبادل انظار و تضارب افکار، محصول سودمندی عاید گردد و چه بسا بعد از شور و مشورت و تبادل افکار و نقد و بررسی انظار مختلف، گروه مشورتی به نتیجه ای دست یابند که هیچیک از آنها در آغاز به آن نرسیده باشند، و ادله ای که در باب مشورت وارد شده، ناظر به این ارتکاز عقلانی است. و در بخش بحث از ولایت فقیه - انشاء الله - خواهیم گفت که هر چند مشروعیت ولایت فقیه سرانجام از طریق ادله شرعی اثبات می شود، ولی در تنظیم کارهای اجتماعی و اداره کشور، بر ولی فقیه لازم است که از متخصصین و خبرگان هرفنی کمک بگیرد و پس از شور و تبادل نظر تصمیم نهائی را اتخاذ کند.

از مجموع بحثهای گذشته بدست آمد که: در اسلام مشروعیت و مقبولیت حاکم تفکیک شده است، مقبولیت که به معنی پذیرا شدن مردم است مربوط به خود مردم می باشد چون تا مردم، حکومت حاکم و خلیفه ای را نپذیرند، چگونه حاکم می تواند بر مردم حکومت کند؟ بنابراین به ثمر رسیدن حکومت و فعلیت یافتن و تحقق آن بستگی به پذیرش مردم دارد، و بیعت، انتخابات و رأی گیری در نظام حکومتی اسلام مربوط به همین قسمت است که مردم تعهد بدهند و با حاکم، پیمان وفاداری بسته و با وی همکاری نمایند، و این موضوع، هیچ ارتباطی با مسئله مشروعیت اصل حکومت و ریشه آن ندارد، بدین جهت ممکن است فردی مقبول بین مردم بوده و مقبولیت اجتماعی داشته باشد ولی حکومت وی از نظر اسلام مشروع نباشد، چه اینکه مشروعیت حکومت حاکم از راه مقبولیت اجتماعی بدست نمی آید، و نیز ممکن است حکومت فردی از نظر اسلام مشروعیت داشته باشد ولی مقبولیت اجتماعی پیدا نکند و مردم با او بیعت نکنند و در نتیجه فعلیت پیدا نکند.

بنابراین در استقرار حکومت اسلامی، حکومت حاکم، هم باید مشروعیت داشته باشد و

هم مقبولیت:





مشروعیت آن باید از راه موازین شرعی احراز گردد. و مقبولیت آن و یا به تعبیر دیگر حاکمیت حاکم، باید از طریق مردم تحقق یابد، نظیر حکومت حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در صدر اسلام و نیز نظام جمهوری اسلامی ایران در عصر حاضر، ولی در نظام های دموکراسی و حکومتی شیه به آن، بین مقبولیت و مشروعیت حکومت تفکیک نشده است، بلکه مشروعیت حکومت همچون مقبولیت آن از مردم می باشد.

این مهمترین عنصری است که دو دیدگاه اسلام و دموکراسی را از یکدیگر متمایز می سازد.

در اینجا به فرارزهایی از سخنان حضرت علی (ع) مبنی بر اینکه امامت و ولایت و رهبری فقط از طریق تنصیص الهی، مشروعیت پیدا می کند نه از طریق شوری، اشاره می کنیم:

حضرت در خطبه دوم - ضمن معرفی آل پیامبر و بیان ویژگیها و خصوصیات آنان - می فرماید: ... وَلَهُمْ خِصَانُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ، الْآنَ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ وَقِيلَ اِلَى مُنْتَقِلِهِ.

خصانص امامت در آنان جمع و امامت، حق ایشان است و درباره آنان، وصیت پیامبر (ص) و ارث از او ثابت است، و اکنون، حق بسوی اهلش و بجائی که از آن خارج شده بود بازگشته. (این بیان ضمن آنکه مشروعیت ولایت و امامت را فقط از راه تنصیص الهی اثبات می کند ضمناً عدم ایجاد مشروعیت شوری را در امر خلافت نیز بیان می دارد).

و در خطبه ششمیه (خطبه سوم) می فرماید: اَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ اَبِي قَحَافَةَ وَاِنَّهُ لَيَتَلَمَّ اَنْ مَخَلَى مِنْهَا مَخَلُّ الْقَلْبِ مِنَ الرَّحْمٰى، بِنَحْدِ عَنِي السَّبِيلُ وَلَا يَرْقَى اِلَى الْكَبْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا نُوْبًا وَعَطَوْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَظَلَفْتُ اَرْتَاى بَيْنَ اَنْ اَصُوْلَ يَبْدُجَدَّاءُ اُضْبِرَ عَلٰى ظَخِيَّةِ عَمِيَاء... فَرَأَيْتُ اَنْ الصَّبْرَ عَلٰى هَاثَا اَخْبِي فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَمِيْنِ قَدِّي وَفِي الْاَخْلُقِ شَجَا، اَرَى تُرَائِي نَهْبًا...

سوگند به خدا، که ابن ابی قحافه، خلافت را مانند پیراهن پوشید با آنکه می دانست که موقعیت من (از جهت کمالات علمی و عملی) نسبت به خلافت، مانند موقعیت مدار سنگ آسیاب است و علوم و معارف از وجود من مانند سیل سرازیر می شود، و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم به اوج و رفعت من نمی رسد، پس ناچار

۱- نهج البلاغه فیض ص ۴۵.

۱- نهج البلاغه فیض ص ۴۶.

جامهٔ خلافت را رها و پهلواز آن خالی کردم و در کار خود فکر می‌کردم که آیا بدون کمک و یا رویاور حمله کرده و حق خود را بدست آورم؟ و یا اینکه بر تاریکی و گمراهی خلق صبر کنم... دیدم که (در این موقعیت خاص) صبر و شکیبائی پیشه کردن، خردمند نیست، پس صبر کردم درحالی که چشمانم را غبار و خاشاک (حوادث) و گلویم را استخوان (غم) گرفته بود چون میراث خود را تاراج رفته و خلافت را غصب شده، می‌دیدم.

این بیانات حضرت بخوبی منعکس کنندهٔ مطالبی است که عرض کردیم. و اما نامهٔ حضرت علی (ع) به معاویه که فرمود:

إِنَّهُ يَا بَنِي آلِ قَوْمِ الَّذِينَ يَا تَعْمُوا أَبَا بَكْرٍ وَتَحْتَمِرُونَ عُثْمَانَ عَلِيًّا مَا يَا تَعْمُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِي شَاهِدٌ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلِيًّا رَجُلًا وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى...<sup>۱</sup>

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بستند، پس بر کسی که حاضر بود (طلحه و زبیر) میسور نبود که (جز او را) اختیار کند و آن را که حاضر نبود (توای معاویه) ممکن نبود که آن را نپذیرد و شوری و مشورت حق مهاجرین و انصار می‌باشد و اگر آنان بر انتخاب فردی اجتماع کردند، رضا و خشنودی خدا در این کار است.

هرچند ممکن است از این فرمایش مشروعیت آور بودن شوری استفاده شود، ولی به نظر ما چنین نیست چون:

اولاً: حضرت جواب اسکاتی و اقلناعی به معاویه می‌دهد و مطابق با نظر و رأی او سخن می‌گوید، یعنی اگر معتقدی که خلافت و امامت بوسیلهٔ شوری تعیین می‌شود، این هم بیعت مردم و شورای مهاجرین و انصار است و در واقع حضرت خواسته است راه مخالفت معاویه و امثال او را از همان راهی که وارد می‌شوند ببندد و به احتمال قوی این سخن، نوعی جدال باحسن با معاویه است و نمی‌توان از آن ملاک کلی و برهانی بدست آورد.

و ثانیاً: بابتوجه به سخنانی که از آن حضرت دربالا نقل شد— و دال بر این بود که امامت و خلافت، با شوری سامان نمی‌یابد و این مقام را از پیش بوسیلهٔ تنصیص دارا بوده و قبلاً به این امر منصوب شده بود— حداکثر چیزی که از نامهٔ حضرت می‌توان استفاده کرد این است که استقرار حاکمیت امام بر جامعه و مقبولیت اجتماعی پیدا

۱- نهج البلاغه فیض ص ۸۴۰.



کردن و به فعلیت رسیدن حکومت، نیازمند بیعت و شوری است و همانطوری که توضیح دادیم مردم تنها در به فعلیت رساندن حکومت حاکم، نقش اساسی خواهند داشت بطوری که اگر مردم، حاکمیت امام و یا حاکمی را که باید حکومت کند (و حکومت او شرعی است) نپذیرند مسئولیت امامت و حکومت کردن به فعلیت نمی‌رسد، نه اینکه از مقام امامت و ولایت سلب شود، چنانچه سخن دیگر آن حضرت، شاهد گفتار ما است که می‌فرماید:

أَمَا وَالَّذِي خَلَقَ الْعَبَّةَ وَيَرَى النَّيْمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ  
الْعُلَمَاءَ الْآيَهُارُوا عَلَيَّ كَيْفَةَ ظَالِمٍ وَلَا سَنَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا.

سوگند به خدائی که دانه گیاه را شکافت (و گیاهی نواز آن بوجود آمد) و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیتی که (برای بیعت با من) حاضر شدند و مرا یاری کردند تا حجت بر شما تمام شود. و اگر نبود آن عهد و پیمانی که خداوند متعال از علماء و دانایان گرفته تا راضی بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم نشوند، لجام شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم (تا هر کجا و به سراغ هر که می‌خواهد برود).

این بیان نیز نشان می‌دهد که بیعت مردم و وجود ناصر و حضور حاضر، تنها در به فعلیت رساندن مسئولیت امام و حاکم اسلامی نقش دارد نه در اصل مشروعیت آن، و از این بیان نمی‌توان استفاده کرد که مشروعیت حاکم هم در دست مردم است بطوریکه اگر مردم بیعت نکردند و یا رأی ندادند و یا شوری مخالفت کرد، آن حاکم دیگر حاکم نباشد و اصل جواز حکومت از او سلب گردد.

و یا اگر اعضاء شوری فردی را به عنوان حاکم و یا خلیفه مسلمین تعیین کنند، در حالی که مطابق با موازین و معیارهای واقعی اسلام نباشد، حکومت چنین حاکمی مشروعیت داشته باشد، چه اینکه مردم در ایجاد حق حکومت و یا سلب آن و بطور کلی در مشروعیت و عدم مشروعیت حکومت، هیچگونه نقشی ندارند بلکه تنها در به فعلیت رساندن حکومت حاکم و خلیفه و حاکمیت آن بر جامعه نقش داشته و موثر خواهند بود.

### مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام

در مباحث قبلی تا حدودی نظر اسلام را بیان داشتیم و کم و بیش بدست آمد که مشروعیت یافتن حکومت حاکمان نه از ناحیه مردم است و نه از ناحیه شوری و نه غیر

۱- نهج البلاغه فیض ص ۵۲.



اینها، بلکه مشروعیت آن تنها باید از مصدر ربوبی و از طریق وحی، ابلاغ گردد ولی برای اینکه همه جوانب این مسئله بخوبی بررسی شود خوب است این بحث را با تحلیل بیشتر و دقیق‌تری در اینجا تعقیب نمائیم.

برای اینکه درست ریشه مشروعیت حکومت بدست آید ابتداء باید به دو سؤال زیر پاسخ مناسب بدهیم:

یکی اینکه آیا افراد بریکدیگر سلطه و ولایت داشته، و هر فردی نسبت به فرد دیگر ولایت و حقی دارد؟

دیگر اینکه آیا انسان بر نفس خود سلطنت و ولایت دارد؟

اگر به این دو سؤال، درست پاسخ دهیم و مشکلات آن را حل کنیم خواهیم توانست راهی برای حل مسئله مشروعیت حکومت پیدا کنیم.

اما در پاسخ به سؤال اول می‌گوئیم:

اصل اولی عقلانی اقتضاء می‌کند که هیچ فردی سلطنت و ولایتی بر فرد دیگر نداشته و هیچ کس حقی برگردن شخص دیگر نداشته باشد، زیرا ولایت و سلطنت فردی بر فرد دیگر به چهار نحو قابل تصور است:

۱- ولایت تکوینی و حقیقی استقلالی و ذاتی.

۲- ولایت حقیقی تبعی و عرضی.

۳- ولایت اعتباری استقلالی و ذاتی.

۴- ولایت اعتباری تبعی.

ولایت تکوینی و حقیقی، عبارت است از اینکه هستی پدیده‌ها و تداوم آن بنحوی از انحاء در اختیار موجودی باشد که قدرت بر هر نوع دخل و تصرف در آنها را داشته باشد بطوری که پدیده‌ها و موجودات در برابر قدرت و خواسته او هیچگونه اراده و قدرتی از خود نداشته و در وجود و هستی، محکوم او باشند و بین آنها یک رابطه تکوینی و حقیقی وجود داشته باشد، یعنی پدیده‌ها در وجود و هستی، محکوم او باشند و بین آنها یک رابطه تکوینی و حقیقی وجود داشته باشد، در حالی که این خصوصیات و ویژگیها در ولایت اعتباری وجود ندارد زیرا در ولایت اعتباری یک نوع رابطه قراردادی، اعتبار و جعل می‌شود و بخاطر جعل این رابطه، یک نوع ولایتی اعتبار می‌گردد، پس موضوع ولایت اعتباری دخل و تصرف در هستی و آفرینش نیست بلکه به چیزهائی مربوط می‌شود که اراده و اختیار اشخاص دیگر هم نفیاً و یا اثباتاً می‌تواند به آن تعلق بگیرد.

اگر ولی، هر یک از این دو نوع ولایت را بطور استقلال داشته و از کسی اخذ



نکرده باشد و در ولایت خود هم به چیزی و یا به کسانی نیازمند نباشد بلکه خود ذاتاً و استقلالاً آن را دارا باشد، آن را ولایت ذاتی و استقلالی گویند اما اگر ولیّی، در داشتن ولایت وابسته به دیگری بوده و از منبع دیگری آنرا دریافت کرده باشد، بطوری که داشتن و نداشتن ولایت در گرو اعطاء و عدم اعطاء مُعطّی باشد، این نوع از ولایت، ولایت عرضی و تبعی نامیده می‌شود.

اکنون باید بررسی کرد که انسانها نسبت به یکدیگر کدام یک از این انواع چهارگانه ولایتها را دارا هستند.

اقا ولایت و سلطه حقیقی و تکوینی استقلالی و ذاتی، روشن است که هیچ کس چنین سلطه‌ای بر دیگری ندارد چون اگر چنین سلطه‌ای وجود می‌داشت می‌بایست هر فردی، مقهور اراده و فرمان دیگری بوده و هیچگونه قدرت بر تخلف از آن را هم نداشته باشد درحالی که افراد تابع اراده و خواست و تصمیم خودشان هستند و تنها امر و نهی لفظی نمی‌تواند افراد را تابع و تسلیم خود کند.

علاوه بر این، ولایت تکوینی استقلالی، در صورتی حاصل می‌شود که هستی و وجود شئی بنحوی از انحاء در اختیار ولیّی باشد و این نوع از ولایت تنها در مورد علل مأمنه الوجود و عللی که مفیض وجودند می‌تواند مصداق داشته باشد و بدیهی است که انسان نسبت به هیچ چیز علیتی ندارد تا چنین ولایتی هم داشته باشد و در مباحث توحید ثابت شده که در نظام هستی تنها ذات اقدس الهی است که چنین ولایتی بر کلّ جهان هستی از جمله انسانها دارد و بدین جهت است که می‌گوئیم تنها خداوند است که بخاطر داشتن ولایت حقیقی استقلالی بر انسانها، حق هر نوع اعمال و اظهار نظر را دارد و تنها اوست که حق قانونگذاری و تعیین مجری قانون را دارا است و مشروعیت هر امری هم باید از ناحیه او برسد، و آیات زیر این ادعای ما را ثابت می‌کند:

أَلَا إِنَّ الْحُكْمَ (۶۲/انعام) إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ (۵۷/انعام) وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً (آل عمران/۸۳).

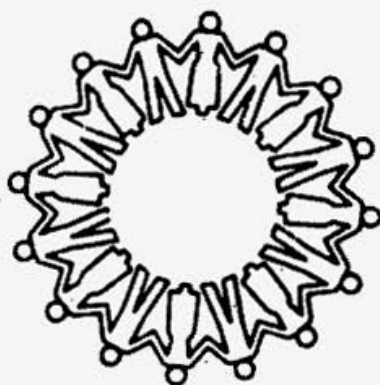
و اقا ولایت تکوینی تبعی و عرضی (غیراستقلالی)، در صورتی انسانها نسبت به یکدیگر چنین ولایتی را خواهند داشت که از ناحیه مفیض وجود که ولایت استقلالی و ذاتی دارد چنین ولایتی به آنها واگذار شود، چون از مفهوم ولایت عرضی و تبعی این معنی به دست می‌آید، و این نوع از ولایت را خداوند به برخی از افراد از قبیل ملائکه، پیامبران و اولیاء خدا افاضه فرموده است، پس ولایت آنها در طول ولایت ذات اقدس الهی خواهد بود. وجود این چنین ولایتی را از آیات زیر می‌توان بدست آورد:

قُلْ بِتَوْفِيقِكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (سجدة/ ۱۱) وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ... (النمل/ ۴۰) إِنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الْكَلْبِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَإِنِّي الْأَكْثَمُ وَالْأَبْرَصُ وَإِخِي الْمَوْتِيُّ بِإِذْنِ اللَّهِ... (آل عمران/ ۴۹).

و این نوع از ولایت هرچند برای کسانی ثابت و محقق است ولی هیچ ارتباطی با مسئله حکومت که یک نوع ولایت اعتباری است ندارد زیرا چه بسا ممکن است کسانی این نوع از ولایت را دارا باشند ولی حاکم بر جامعه نبوده، و حکومتی برای آنها جعل نشده باشد، علاوه بر این، همانطور که گفته شد این نوع از ولایت تنها برای بعضی از پیامبران و اولیاء الله قرار داده شده است و آن هم نوعاً بر اشیاء خارجی است نه بر انسانها، چون خداوند متعال چنین ولایتی را به انسانها نداده است تا بر یکدیگر چنین ولایتی داشته باشند.

و اما ولایت و سلطنت اعتباری، هرچند فرد، ولایت تکوینی بر افراد دیگر ندارد ولی ممکن است بخاطر اغراض خاصی قرار گزارده شود که فردی بر فرد دیگر ولایت داشته باشد و ولایتی، اعتبار و جعل گردد، این ولایت تشریحی و اعتباری را نیز انسانها نسبت به یکدیگر بالاستقلال ندارند زیرا بر اساس رابطه ولایت تکوینی یا تشریحی، کسی می تواند ولایت اعتباری مستقلی داشته باشد که ولایت تکوینی ذاتی و استقلالی را نیز دارا باشد و چون تنها ذات اقدس الهی است که ولایت تکوینی استقلالی را دارا است بدین جهت او می تواند نسبت به برخی از اشیاء علاوه بر ولایت تکوینی که دارد به خاطر یک سری از مصالح، یک نوع ولایتی برای خود جعل و اعتبار نماید و اما غیرذات اقدس الهی، کسی حق چنین اعتباری را ندارد.

ادامه دارد.





گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه  
محمود عبداللهی



# مضاربه مزارعه مساقات

قسمت سوم

در دو قسمت قبلی این مقاله بعد از تعریف مضاربه، خصوصیات و ویژگیهای قرارداد مضاربه مورد بحث قرار گرفت.

و سپس عقد مزارعه مورد بررسی قرار گرفت و بعداً راجع به نقش کار و زمین و بذرو ابزار کشت و محصول آن صحبت کردیم و بعد از آن قرارداد مساقات و عوامل تولید و طرفین قرارداد و سهم عوامل تولید و ویژگیهای آن بررسی گردید و در بخش دوم هم نظری به تفاوت‌های مضاربه و مزارعه و مساقات با ربا داشتیم و اینک دنباله مطلب:

### ۳- در مضاربه، مقدار سود تضمین نمی‌گردد.

در ربا، سود دقیقاً معین است و هیچگونه خسارتی هم پیش‌بینی نمی‌شود، اما مضاربه، یک فعالیت اقتصادی از نوع تجارت است و طبعاً مقدار سود، نوسان دارد و ممکن است کم و احتمال هم دارد زیاد بشود. اضافه بر اینکه خسارت احتمالی آن هم یک موضوع طبیعی است که وجود دارد.

ممکن است اشکال شود که: امروز با توجه به گستردگی و تشکیلاتی شدن فعالیت‌های اقتصادی، کارآئی و اطلاعاتی که اقدام کنندگان از آن بهره‌مند هستند، می‌توان خسارت احتمالی را، پیش‌بینی نمود، چنانچه امروز بانک‌ها با توجه به سرمایه‌های قابل توجهی که از افراد جامعه جذب می‌نمایند و با تجربیاتی که به دست آورده و روابطی که با مؤسسات اقتصادی دیگر دارند، می‌توانند این اطمینان خاطر را به افراد بدهند که اگر به عنوان مضاربه، پول در اختیار چنین مؤسسه‌ای بگذارند، خسارتی به آنان وارد نخواهد شد.<sup>۱</sup>

---

۱- مسئله‌ای که بررسی اجمالی آن در اینجا لازم است. این است که آیا بطور کلی می‌توان در مضاربه، خسارت احتمالی را متوجه عامل نمود تا مالک از این نظر آسوده‌خاطر شود؟ یعنی با شرط ضمن قرارداد، زیان احتمالی به عهده‌عامل گذاشته شود، این مسأله را از دو جهت باید مورد بررسی قرار داد:

الف- آیا چنین پیش‌بینی، یعنی قرار دادن مسئولیت به عهده‌عامل از نظر فقهی صحیح است یا خیر؟

ب- چه شرایطی زمینه‌ساز توسل به اینگونه پیش‌بینی‌ها می‌گردد؟

در باره‌مطلب اول از جنبه فقهی دو نظر وجود دارد، یکی غیر مشروع بودن چنین شرط و نظر دیگر، صحت و مشروع بودن آن را ثابت می‌کند و اینک به توضیح دو نظر می‌پردازیم:

۱- استدلال نظر اول این است که مقتضای قرارداد مضاربه و به عبارت دیگر، اثر طبیعی آن، این است که هیچ‌گونه خسارتی متوجه عامل نباشد. و این مطلب از روایاتی نیز استفاده می‌شود. بنابراین، شرط برخلاف این جهت، باطل است. زیرا نه با مقتضای قرارداد (و اقتضای طبیعی آن) سازش دارد و نه با دلایل ویژه، (یعنی روایاتی) که در این کتاب وارد شده است. محققینی مانند علامه حلی در قواعد و تذکره و محقق کرکی در جامع المقاصد و شیخ طوسی در مبسوط، از طرفداران این نظریه هستند و حتی برخی از فقهاء می‌فرمایند: در صورتی که صاحب سرمایه چنین شرطی کرد و خسارت احتمالی را به عهده‌عامل گذارد، مضاربه تبدیل به قرض می‌شود و همه سود از آن عامل می‌گردد (تذکره ←



در پاسخ باید گفت:

اولاً: گستردگی برنامه، تجربیات و کارآئی اقتصادی، بطور معمول اگر احتمال خسارت را فرضاً از بین ببرد و برای افراد از این جهت اطمینان آور باشد (که چنانچه سرمایه در دست فلان مؤسسه اقتصادی قرار گرفت، بخاطر کارآئی ویژه‌ای که دارد، خسارت نخواهد داشت) ولی این موضوع ماهیت مضاربه را عوض نمی‌کند، زیرا تجارت ذاتاً با احتمال خسارت همراه است.

ثانیاً: از اقدام به تجارت و خرید و فروش کالا - باتوجه به تغییر و تحول شرایط - سود تضمین شده‌ای را نمی‌توان انتظار داشت. همانطور که گفته شد، سود در نوسان است و هر چند مؤسسه مجری قرارداد از کارآئی و تجربه سطح بالائی هم برخوردار باشد، به لحاظ ثابت نبودن شرایط، سود حاصله مشخص نخواهد بود، بنابراین، هرگز مبلغ معینی را به عنوان سود نمی‌توان پیش‌بینی کرد. برخلاف ربا که مقدار زاید، دقیقاً مشخص می‌گردد.

الفقهاء ص ۲۲۵). امام خمینی نیز چنین شرطی را صحیح نمی‌دانند (تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۱۱).  
۲- برخی فقهاء مانند صاحب جواهر می‌گویند: این صحیح است که زیان متوجه مال باشد و در روایات نیز چنین آمده است، اما این موضوع نه بدان جهت است که مضاربه، در یافت خود چنین اثری دارد و به اصطلاح مقتضای عقد، چنین است. بلکه اطلاق قرارداد و سکوت آن بر حسب معمول سبب می‌شود که خسارت متوجه عامل گردد. بنابراین، اگر طرفین در ضمن قرارداد خود تصریح کرده و شرط کنند که زیانی متوجه سرمایه نشود، شرطی برخلاف اثر طبیعی و مقتضای قرارداد متمهد نشده‌اند بلکه صرفاً به شرطی پای بند شده‌اند که با اطلاق قرارداد سازگار نیست و این چنین شرطی هم اشکال ندارد.  
البته غالب کسانی که می‌گویند ضامن ساختن عامل صحیح نیست، معتقدند که به صورت شرط فعلی صحیح است. یعنی در صورت وقوع خسارت، اگر چه به عنوان مضاربه زیان متوجه سرمایه است اما می‌توان عامل را متمهد نمود که آن را جبران کند. (تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶۱۱).

و شرط ضمن عقد قرارداد هم که با آن، خسارت احتمالی را از سرمایه دفع کرده و متوجه عامل می‌سازند، در صورتی که صحیح باشد، ماهیت مضاربه را عوض نمی‌کند. زیرا هر چند که در اصل قرارداد مضاربه خسارت احتمالی متوجه سرمایه است نه عامل ولی کسانی که اجراء قرارداد به عهده آنهاست مجبور نیستند چنین شرطی را پذیرفته و نسبت به آن، توافق کنند. حال اگر شرایط اضطراری وجود داشته باشد مانند زمانی که می‌خواهند جامعه را از نظام غلط سرمایه‌داری و رباخواری نجات دهند و بخواهند برای جذب سرمایه و استحکام بیشتر، متوسل به این موضوع (که مربوط به خود قرارداد نیست) شوند، تغییری در حقیقت قرارداد نمی‌دهد.

و در مورد مطلب دوم باید گفت: همانطور که در بخش اول نیز اشاره شد، اصولاً در جامعه‌ای که همه



## آیا قراردادهائی چون مضاربه، عامل ازین رفتن حق کار است؟

استثمار به بیان ساده، به معنی خوردن، بردن و سرقت حق دیگران است، حال باید ببینیم در مضاربه، مزارعه و مساقات و بطور کلی، قراردادهائی که موجب ترکیب کار و سرمایه می‌گردد، آیا حق یکی توسط طرف دیگر تصاحب می‌شود؟ باید توجه داشت که در این بحث، در صدد این نیستیم که:

امکان استفاده استثماری از این گونه قراردادهای را بطور کلی نفی کنیم زیرا از هر قراردادی ولو خیلی دقیق و عالی هم تدوین شده باشد، امکان سوء استفاده و وسیله قراردادن آن برای استثمار وجود دارد.

بلکه در پی روشن کردن این معنی هستیم که آیا این نوع قراردادهای — آن طور که برخی می‌پندارند — ماهیتاً استثماری هستند، یا نه؟  
باتوجه به نکات زیر نتیجه می‌گیریم که جواب کاملاً منفی است:

## ۱- نماء (افزوده‌ها) تابعی از ماده اولیه است

تردید نیست کسی که روی ثروتهای طبیعی (که در مالکیت کسی نیست) کار

→ اجزاء و عناصر سیستم اقتصادی اسلامی پیاده می‌گردد و یا حداقل در حال پیاده شدن است. با توجه به اینکه افراد مایلند در صورت امکان، مستقل بوده و برای خود کار کنند — و دولت اسلامی هم موظف است برای چنین افرادی ابزار کار فراهم سازد — لذا لزوم حاکمیت توازن اقتصادی و عدالت اجتماعی، سبب می‌شود که شرایط و امکانات کار برای همه کسانی که قادر به کار هستند ولی فاقد ابزار می‌باشند فراهم گردد. طبیعی است که در این شرایط، معمولاً قراردادهائی همچون مضاربه، از گستردگی برخوردار نیست و بنابراین کم‌تر نوبت و مجال چنین پیش‌بینی‌هایی می‌رسد که برای جذب سرمایه بیشتر، خسارت را متوجه عامل نمایند.

اما زمانی که جامعه گرفتار بلای تمرکز ثروت در دست افراد خاص بوده و در دوران انتقال باشد و مسئولین بخواهند نظامی را که رباخواری در رگ و پی آن نفوذ کرده و جزء بافت آن شده است به نظام اسلامی تغییر دهند، ممکن است بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی دیگر، چنین مصلحت ببینند که برای جذب بیشتر سرمایه‌های بیکار (جهت حفظ استقلال اقتصادی) اطمینان بیشتری به صاحب سرمایه داده و خسارت را متوجه عامل سازند. زیرا سیستمی که در آن، قراردادی چون مضاربه وجود دارد که مطابق مقررات آن، سهمی از سود بازرگانی به عامل اختصاص می‌یابد، بسیار روشن است که جهت گیری آن به سوی ایجاد عدالت می‌باشد. حتی در صورتی که خسارت احتمالی به عهده عامل قرار گیرد — اما نظامی که متکی به ربا می‌باشد و نتیجه زحمت فردی را فرد دیگری بدون تحمل رنجی، به خود اختصاص می‌دهد، بکلی ظالمانه است.

کند، محصول کار متعلق به خود او خواهد بود، مثلاً فردی که با حفظ مقررات لازم به جنگل می‌رود و چوبهائی را از درخت جدا کرده و می‌آورد، چوب متعلق به خود او است. هم چنین کسی که با زحمت، زمین مواتی را احیاء و کشت کند، اگر دیگری بخواهد بر حاصل کارش دست گذارد و قسمتی از زمین را بگیرد. بدون تردید این، یک نمونه استمار بشمار خواهد رفت.

اما بعد از اینکه این شخص چوب بدست آورده را در اختیار نجار گذاشت — بدون اینکه چوب را به او بفروشد — و او با چوب مورد نظر، صندلی ساخت، یک نظر این است که نجار بخاطر کاری که انجام داده، ارزش جدیدی به صندلی افزوده و به همین جهت باید در مالکیت صندلی سهم شود و شرکت او به مقدار ارزش جدیدی می‌باشد که بر چوبها افزوده است. بنابراین اگر قیمت چوبها ۱۰۰ تومان و صندلی ساخته شده از آنها پانصد تومان است، نجار به مقدار ۴۰۰ تومان در مالکیت صندلی شریک است، این نظر مارکیستها است.

نظر دیگر این است، در صورتی که چوب در مالکیت نفر اول باقی مانده باشد، کیفیت تازه (شکل صندلی) بر روی مال او تحقق یافته و نماء، ملک او به شمار می‌رود و موجب شرکت حقوقی نجار در مالکیت صندلی نمی‌گردد، زیرا هر چند که ارزش جدید با انجام کار نجار به وجود آمده اما همه ارزش افزوده شده، در اثر کار نجار نبوده است، بلکه ماده خام (در اینجا چوب) در ایجاد ارزش جدید مؤثر بوده است، زیرا اگر دو نوع چوب متفاوت وجود می‌داشت و مقدار کار مساوی (چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت) روی آنها انجام می‌گرفت، ارزش صندلی‌ها متفاوت می‌شد، مثلاً اگر صندلی هائی با چوب تبریزی و چوب گردو ساخته شود و به فرض یک نوع کار روی آنها انجام گیرد، ارزش صندلی ساخته شده از چوب گردو ممکن است بیش از دو برابر ارزش صندلی ساخته شده از چوب درخت تبریزی باشد و این جز دخالت کیفیت و مرغوبیت نوع چوب، چیز دیگری نیست.

روی این اصل چنانچه بگوئیم از نظر حقوقی، نجار در این صندلی شریک است، مقدار سهم او نامشخص خواهد بود، چاره این است که یا باید طبق قرارداد قبلی روی سهم الشركة توافق کنند (نظیر مضاربه، مزارعه، و مساقات) که در واقع مصالحه قبلی بین دو طرف توافق انجام گرفته و یا باید نماء جدید تابع اصل ملکیت چوب باشد و حق الشركة نجار را به صورت اجرت تعیین شده قبلی و یا به صورت اجرت متعارف و

معمول بازار، به او بپردازند، بنابراین مشارکت حقوقی نجار در مالکیت صندلی بی معنا خواهد بود.

در مساقات که درخت و باغ متعلق به مالک باغ است، حال اگر باغبانی در این باغ کار کرد و درختها را آبیاری نمود و در پرورش آنها کوشید تا شکوفه‌ها تبدیل به میوه شد، طبیعی است که این رشد هم دنباله همان باغ و درخت است و آب دادن به باغ نمی‌بایستی سبب خارج شدن محصول و ارزش جدید از دست مالک شود، لیکن صاحب باغ با بستن قرارداد مساقات، توافق می‌نماید که قسمتی از محصول را در برابر کار قرار دهد و... به باغبان پرداخت کند.

همچنین در مورد مزارعه نیز نتیجه و محصول زراعت، متعلق به کسی است که بذر را مالک بوده است، زیرا این بذر است که تغییر شکل می‌دهد و به صورت محصول در می‌آید.

در تجارت نیز سود دنباله سرمایه و مربوط به آن است، ولی قرارداد مضاربه موجب می‌گردد به جای اینکه به کسی که کار کرده اجرت پرداخت شود، در برابر فعالیت تجارتي که انجام داده، قسمتی از سود را برداشت نماید.<sup>۱</sup> بنابراین، اگر سهمی که برای طرفین در نظر گرفته می‌شود عادلانه باشد، هیچگونه استثماری وجود نخواهد داشت.

## ۲ - ابزار در ایجاد محصول و ارزش جدید، دخالت دارد

کسانی که می‌گویند سهم بری سرمایه در این قسم قراردادها عامل استثمر است، به این امر متوسل می‌شوند که ارزش جدید، حاصل کار بوده و اختصاص سهمی از آن به (سرمایه و) کسی که کار نمی‌کند، تضييع و ربودن حق کار است. برای روشن شدن این ادعا باید دید آیا ارزش هائی که افزوده می‌شود فقط محصول کار است تا اینکه سهم شدن صاحب سرمایه در سود حاصل، استثمر باشد؟

۱ - لذا در این سلسله قراردادها که عامل، مالک درصدی از سود می‌شود، فقهاء آن را برخلاف قاعده کلی و «علی خلاف الاصل» می‌دانند، یعنی ضابطه کلی، نفاء تابع اقم است، ایجاب می‌کند کسی که کار می‌کند حقی در سودی که تابع ماده اولیه است، نداشته باشد ولی در این چند قرارداد، برخلاف آن قانون کلی، کسی که کار می‌کند در محصول شریک می‌شود.



این مطلب، غیرقابل انکار است که عوامل دیگر، در میزان محصول جدید مؤثرند، مثلاً کسی که پارچه می‌بافد، چنانچه با دست به این کار اشتغال ورزد می‌تواند ده متر پارچه ببافد اما هنگامی که ابزارفتی در اختیار داشته باشد، بازدهی کار او افزایش می‌یابد، سؤال این است که: آیا تمام این محصول فقط مربوط به کار او است؟ یا اینکه ابزار، نقش مؤثری را در این بازدهی بیشتر، ایفا کرده است؟

نمی‌توان انکار کرد که این ابزار نقش مهمی در این بازدهی داشته است، پس نتیجه این خواهد بود که باتوجه به نقش وسیله تولید، اگر سهمی برای ابزار در نظر گرفته شود، استثمار نخواهد بود. زیرا ارزش افزوده شده، تنها به خاطر کار نبوده است.

همین بیان — باتوجه به مواردی که ذیلاً توضیح داده می‌شود — دقیقاً در قراردادهای مضاربه، مزارعه و مساقات هم قابل تعمیم و استناد است.

الف — در مزارعه اگر کار و تلاش زارع در بوجود آمدن و وفور محصول دخالت مستقیم دارد، اما نقش اساسی زمین را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. شاهد اینکه بازدهی کار در زمینها یکسان نمی‌باشد، این است که گاهی یک مقدار کار روی مقدار معینی از زمین، مثلاً یک تن گندم بازدهی دارد و همان اندازه کار روی زمین دیگر، با حفظ همان مساحت، ۵ برابر یعنی ۵ تن گندم می‌دهد.

بنابراین محصول، تنها معلول کار نیست بلکه نوع و مرغوبیت زمین نیز نقش اساسی دارد. پس اجازه دادن، نسبت به سهم بری صاحب زمین — اگرچه بذریه متعلق به او نباشد — امضاء کردن استثمار نیست. حتی اگر بگوئیم که در قرارداد مزارعه صحیح است ابزار کشاورزی متعلق به فرد یا گروه سوم باشد<sup>۱</sup> و سهمی از سود نیز به صاحب ابزار اختصاص یابد، باز هم از جهت مورد بحث به اشکالی برخورد نمی‌کند، زیرا ابزار همانطور که در افزایش محصولات صنعتی دخالت دارد، در کارهای کشاورزی نیز می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد.

ب — در قرارداد مساقات، فردی که مثلاً در باغ انار مدت معینی زحمت می‌کشد تا

---

۱ — یعنی قرارداد مزارعه، بین سه فرد یا سه گروه منعقد شده باشد: ۱ — صاحب زمین ۲ — مالک ابزار کشاورزی ۳ — فرد یا افرادی که صاحب نیروی کاری باشند (کشاورزان). البته این امر مورد توافق همه فقهاء نیست و بسیاری معتقدند که در قرارداد مزارعه تنها دو طرف قابل تصور است، یکی مالک زمین و دیگری کشاورز (عامل).

اینکه شکوفه‌ها رشد کرده و تبدیل به انار گردد، مسلماً باغداری و کار او در ارزش افزوده و قیمتی که بدست می‌آید دخالت دارد، ولی نقش خاص نوع درخت و باغ را نیز در محصول نمی‌توان منکر شد. اگر همین مقدار زحمت را همان شخص در باغ لیمو کشیده بود، مسلماً قیمت دیگری به دست می‌آمد و این بخاطر ماده‌ای است که کار به آن تعلق گرفته است. پس چون نوع باغ و درخت در ارزش محصول نقش دارد، اینجا هم قرار دادن سهمی برای صاحب باغ در قرارداد مساقات، استئمار نخواهد بود.

ج- در مضاربه، اگر چه زحمتی که عامل برای خرید کالا و نقل و انتقال و عرضه آن متحمل می‌شود، در سودی که بدست می‌آید دخیل است، ولی نوع کالا که متعلق به مالک است و نقل و انتقال داده می‌شود، نیز نقش مؤثری در میزان سود دارد. زیرا درست است که عامل، کار می‌کند لقا کاروی در خلا<sup>۲</sup> نیست بلکه به خرید و عرضه نوع خاصی از کالا تعلق می‌گیرد که از آن مالک است. به عبارت دیگر، نوع کالا است که مورد تمایل قرار گرفته و تقاضا نسبت به آن وجود دارد، به عنوان مثال، فرض کنیم که عامل، دو نوع کالا را خریداری می‌نماید و به شهر دیگری انتقال می‌دهد- مثلاً پرتقال و زیره وارد کرمان می‌نماید- و نسبت به یکی از این دو کالا، بخاطر کمبود آن، تقاضا و رغبت فراوانی هست. طبیعی است که زیادی تقاضا نسبت به یکی از دو کالا سبب ارزش بیشتر همان کالا می‌شود. اینجا زحمت نقل و انتقال از ناحیه عامل نسبت به دو کالا مساوی بوده است اما تمایلی که به یکی از دو کالا تعلق گرفته- که مربوط و متعلق به مالک است- عامل افزایش ارزش آن می‌شود.

اصولاً اگر ما در بحث ارزش، این مطلب را پذیرفتیم که تمایل و رغبت، مقدار ارزش را تعیین می‌کند، در این صورت، کار و نیروئی که صرف تولید آن می‌شود و همچنین ابزار کار و بطور کلی هزینه، مستقیماً نمی‌توانند در ارزش یک کالا مؤثر باشند. بلکه اینها عواملی هستند که تمایل را افزایش می‌دهند.

البته، در شرایط مختلف، مطلوبیت کالاها متفاوت است و لذا مقدار ارزش هم،

کاهش یا افزایش می‌یابد.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت نوساناتی که در ارزش بوجود می‌آید، به عوامل مختلفی بستگی دارد، طبیعت، ماده خام، کار، ابزاری که به کار گرفته شده و همچنین عوامل سیاسی، جغرافیائی، آداب و رسوم و مانند آنها، نقش مؤثری در این جهت دارند، همه این شرایط و عوامل دست بدست هم داده و رغبت و تمایل خاصی را

در یک مکان خاص بوجود می‌آورد. این تمایل وقتی به تقاضا تبدیل شد، در قیمت تبلور می‌یابد. قیمت، در واقع بیان‌کننده شدت رغبتی است که مردم به خرید کالا داشته و اقدام به خرید آن می‌نمایند و عوامل دیگر، همه واسطه‌ای برای پیدایش تمایل هستند. روشن است شرایط اجتماعی، سیاسی و جوی، هیچ سهمی از درآمد بدست آمده را که خود ممکن است موجب افزایش یا کاهش رغبت، شده باشند، نمی‌برزند، بلکه کل ارزش، مربوط به کالا است که البته بین کار و ماده خام و ابزار، توزیع می‌شود و لذا چنین نتیجه گرفته می‌شود که نوع کالا در میزان قیمت مؤثر است.

### بخش سوم

در یک سیستم مطلوب اقتصادی، باید کار و سرمایه بتواند ترکیب شود

**لزوم وجود قراردادهائی که در آنها کار و سرمایه بتوانند ترکیب شوند:**  
علاوه بر اینکه قراردادهای مضاربه، مزارعه و مساقات که نوعی ترکیب کار و سرمایه است کاملاً جنبه و جهت اقتصادی دارد، اصولاً در یک سیستم مطلوب اقتصادی، باید چنین قراردادهائی پیش‌بینی شود. زیرا مالکیت خصوصی، کاملاً منطقی و مورد پذیرش است اما بخاطر اختلافات و نوساناتی که در کارائیهای اقتصادی افراد وجود دارد، تفاوت درآمدها هم به دنبال آن، وجود خواهد داشت. یک فرد پنج ساعت کار می‌کند و دویست تومان درآمد و دیگری در همین مقدار ساعت کار، دو برابر او، کارائی و درآمد دارد. و باصرفنظر از تفاوت در کارائی، اصولاً در جامعه‌ای که آزادی وجود دارد، اختلاف ذوق و سلیقه‌ها موجب اختلاف در نوع فعالیت‌ها خواهد شد. هر چند فعالیت مورد نظر فرد، درآمد اقتصادی نداشته باشد. نتیجه این خواهد بود که در هر صورت مقدار درآمد افراد، متفاوت گردد و در بسیاری از موارد، ممکن است قسمتی از درآمدها، زیادتر از هزینه زندگی فرد باشد.

حال باید دید با درآمدهای مازاد بر احتیاج، چگونه باید برخورد کرد:

#### الف - قطع رابطه کار و درآمد

یک راه این است که بگوئیم بطور کلی افراد بدون توجه به میزان کارائی اقتصادی آنان، فقط باید به اندازه نیاز از تولیدات جامعه برخوردار شوند. اشکالات چنین نظریه‌ای اجمالاً این است که:



اولاً: لازمه آن نادیده گرفتن آزادی و حریت انسان است و با حاکمیت اراده و کرامت او سازگار نیست. زیرا این چنین برخورد، سبب می شود که بشر را در حد حیوان تنزل داده و به اندازه احتیاج، او را تغذیه کرده و به مقدار توانائیش از او کار بکشیم.

ثانیاً: این راه سبب می شود که انگیزه اقتصادی کسانی که از کارآئی بیشتری برخوردارند افت نماید. زیرا می بینند هرچه فعالیت نمایند، نمی توانند همه ارزشی را که ایجاد کرده اند بدست آورند، بلکه تنها به میزان مصرف و نیاز، به آنان تعلق می گیرد و از بقیه حاصل کار خود محروم می گردند و حتی می باید از کسانی که هرگز کارآئی آنان را در فعالیت های اقتصادی نداشته اند، به حکم آنکه نیاز و مصرفشان کمتر است، عقب تر باشند. این روش — که ممکن است برای ارزش دادن به آن تبلیغ و ترویج هم بشود — انگیزه کار و کوشش بیشتر و بهتر را مسلماً از بین می برد و در حقیقت بصورت یکی از بزرگترین موانع رشد و توسعه اقتصادی متجلی می گردد، و عدم کارآئی و پیشرفت و تکامل سریع کشورهای کمونیستی بهترین دلیل بر این مدعای ما است.

### ب — شرکت اجباری در فعالیت تولیدی

راه دیگر این است که گفته شود آنچه زیاده تر از مخارج بدست می آید، متعلق به خود آنها است، ولی اگر کسی بخواهد از آن استفاده کند باید شخصاً درآمد مازاد خود را به ابزار تولید تبدیل نموده و با آن کار کند و از راه تولید و یا سایر فعالیت های اقتصادی، پس انداز خود را بکار گیرد.

باید گفت این منطقی است که افراد سعی کنند خودشان مستقیماً هرچه دارند در مسیر تولید قرار دهند، هم از سرمایه خود استفاده کنند و هم موجب گسترش اقتصادی جامعه گردند. اما اجبار و منحصر نمودن استفاده از مال به این طریق، غیر منطقی است، زیرا:

اولاً: عده ای به مقدار لازم، کار کرده اند. کارمند و یا کارگری که هشت ساعت کار می کند، معنی ندارد او را مجبور کنیم که چنانچه بخواهد از پس انداز خود استفاده کند، باز خودش به کار پردازد.

ثانیاً: همیشه یک طبقه نسبتاً بزرگی از جامعه، بطور کلی از گروه غیرمولد جامعه بشمار می روند زیرا نمی توانند فعالیتی داشته باشند. زیرا در همه جوامع، غالباً افراد، قسمتی از پایان عمر خود را — همچون قسمتی از اول زندگی — از کار افتاده بوده و

قادر بکار تولیدی نیستند و از این جهت، بازنشسته می‌شوند، بنابراین معنی ندارد که گفته شود خودشان مستقیماً با سرمایه خود، فعالیت اقتصادی داشته باشند.

ثالثاً: همیشه گروهی وجود دارند که می‌توانند در صورت وجود برنامه، به فعالیتهای اقتصادی اشتغال ورزند ولی مایلند مثلاً قسمتی از وقت کار روزانه خود را به امور علمی یا هنری اختصاص دهند، اگر چه اینگونه کارها، فاقد درآمد باشد. اجبار این گروه به اینکه تنها راه استفاده از پس اندازها این است که خودشان به فعالیت اقتصادی پردازند و در نتیجه، اشتغالات مورد تمایلشان را که فرضاً درآمد اقتصادی هم ندارد رها کنند، مسلماً با آزادی و حاکمیت اراده سازگار نخواهد بود.

### ج - انفاق

راه دیگر برای درآمدهائی که بیش از حد نیاز می‌باشد، بخشش است، یعنی اگر افراد، مالک مقدار زائد بر نیاز هستند، آن را فی سبیل الله و در راه توسعه کارهای علمی، رفع خلایق‌های جامعه و بوجود آمدن توازن اقتصادی، انفاق کنند.

طبیعی است که این پیشنهاد هم بسیار خوب است. در اسلام، هم انفاق وجود دارد و هم ایثار (یعنی بخشش چیزی که انسان خود به آن نیازمند است). ولی اینها ارزشهای اخلاقی است و در صورت تربیت شدن انسانها بسیار مؤثر واقع می‌شود، ولی نمی‌تواند تنها راه برای استفاده از سرمایه و پس انداز باشد. زیرا اشکالات گذشته را به همراه خواهد داشت.

### د - قرض

اگر کسی بخواهد از اضافه درآمد خود استفاده کند می‌بایستی آن را قرض بدهد تا مثلاً در تعاونیهای تولید برای تأمین نیازهای اقتصادی طبقه مستضعف بکار گرفته شود و هر زمان هم که شخص مایل باشد همان مقدار، به او برگردانده می‌شود.

ولکن این پیشنهاد نیز همانند انفاق، اخلاقاً خوب است ولی مردم باید با رشد فکری، این موضوع را اختیار کنند، بنابراین، انتخاب قرضه به عنوان تنها راه قانونی استفاده بردن از پس اندازها، با انگیزه اقتصادی سازش دارد و نه با حاکمیت اراده انسان.

\*\*\*



## هـ- ربا

راه دیگری است که اشکالات عدیده آن درجای خود مطرح خواهد شد. بنابراین، با توجه به اینکه ممکن است افراد در جامعه به نسبت‌های مختلف، درآمدهای مشروعی داشته باشند که گاهی اضافه بر هزینه زندگی آنهاست، اگر مسیر منطقی وجود نداشته باشد که بتوانند از پول و محصول کار خود استفاده کنند، دو اشکال مهم بوجود خواهد آمد.

اشکال اول: راه مصرف‌گرایی گشوده می‌شود و افراد متمایل می‌گردند که پولشان را به صورت کالای تجملاتی درآورده و ذخیره کنند و طبعاً به اسراف و تبذیر کشیده خواهند شد.

اشکال دوم: تأمین زندگی گروه بزرگی از جامعه به دولت تحمیل می‌شود زیرا عده زیادی از مردم، که دورانی از عمر خود را نمی‌توانند مولد باشند، باید از بودجه عمومی استفاده کنند و دولت، متکفل زندگی آنان باشد. اما اگر قراردادهایی چون مضاربه وجود داشته باشد که کار و سرمایه را ترکیب کند (و پول در مسیر فعالیت‌های مشروع اقتصادی بکار افتد)، این خود بهترین وسیله برای بیمه شدن افراد می‌باشد. زیرا در واقع افراد را از ذخیره‌های خودشان بهره‌مند می‌سازد، پس بکار افتادن سرمایه از طریق قرارداد مضاربه (ترکیب کار و سرمایه)، هم گامی در جهت گسترش فعالیت‌های اقتصادی است و هم موجبی برای جلوگیری از راکد ماندن سرمایه‌ها و هم موجب پائین آمدن هزینه‌های دولتی.

برای توضیح بیشتر، ذکر دو نکته، ضروری بنظر می‌رسد:

### ۱- مضاربه در رابطه با سایر عناصر اقتصادی اسلام

پیاده شدن هر یک از قراردادهای اقتصادی در شرایط مختلف، می‌تواند بازتاب‌های متفاوتی داشته باشد، مثلاً اجاره، تجارت و یا قراردادهای مورد بحث ما، در زمانی که سایر مقررات اقتصادی و اجتماعی اسلام پیاده شده و یا در حال پیاده شدن باشد، آثار ویژه‌ای دارد ولی در زمانی که از دیگر شکل‌ها و عناصر اقتصادی اسلام خبری نیست، پیامدهای دیگری خواهد داشت، در شرایطی که محدودیتی در مالکیت و سلطه بر منابع طبیعی وجود ندارد و با سوء استفاده و برداشت ناصحیح از قوانین و یا با زدویندهای اجتماعی می‌توان سطح بسیار وسیعی از زمین‌های مناسب را با کشیدن



حصاری بدور آن، به مالکیت خویش درآورد و قشروسیعی از جامعه نیز بخاطر وضع اجتماعی و فرهنگی خاص، دارای خبرویت کاری نبوده و از داشتن ابزار کار محروم هستند، در چنین موقعیتی، کسانی که دارای نیروی کار می‌باشند بخاطر محرومیت، با هر اندازه درآمد، بطرف مالک زمین و صاحب سرمایه جذب خواهند شد و طبیعی است که در این چنین محیطی، زمینه نامتعادل بودن میزان سهم بری از فعالیت‌های اقتصادی، بسیار زیاد است.

اما اگر در جامعه، از طرفی مالکیتها کاملاً کنترل شده و محدودیتهای قانونی رعایت شود و از طرف دیگر سیاست کلی حکومت و سیستم این باشد که برای همه ابزار کار فراهم سازد بگونه‌ای که نداشتن وسیله کار، سبب نشود افراد مجبور شوند برای دیگران کار کنند و هدف نظام، غنی کردن همه باشد، در این صورت سهم کار افزایش می‌یابد و با شرایط قبلی، اصلاً قابل قیاس نخواهد بود.

بنابراین، مضاربه، مزارعه و مساقات در ارتباط با سایر عناصر و بافتهای اقتصادی اسلام باید مورد بحث قرار گیرد. و در شرایطی که مقررات دیگر اسلام پیاده نشده، به هر نسبتی که جای آنها خالی باشد، به همان نسبت زمینه برای سوء استفاده از این موارد، وجود خواهد داشت و این موضوع، انحصاری به اینگونه قراردادها ندارد.<sup>۱</sup>

## ۲- مضاربه در جامعه ایده‌آل، گسترش ندارد

در یک اقتصاد مطلوب، در عین حال که باید راه بکار افتادن سرمایه بدست دیگران - مثل قرارداد مضاربه - باز باشد تا کسانی که دارائیهائی دارند و خود نمی‌توانند و یا به عللی نمی‌خواهند کار کنند، از مسیر تولید و تجارت باز نمانند و به مصرف گزائی کشیده نشوند. ولی باید توجه داشت که توسعه و یا محدودیت این نوع قراردادها در شرایط مختلف اجتماعی تفاوت می‌کند، در جامعه‌ای که به حد مطلوب رسیده باشد، یعنی توازن اجتماعی در جامعه تحقق پیدا کرده و یا آهنگ سیستم این باشد که به همه، ابزار کار بدهند تا کسی بخاطر نداشتن زمین و وسیله کار مجبور

۱- سایر قراردادها نیز چنین است به عنوان مثال در مورد تجارت، حضرت علی (ع) در فرمان مالک اشتر، وقتی نقش مثبت بازرگانان را در ورود و صدور کالا و نقل و انتقال آن بیان می‌کند. به سودجویی آنان نیز اشاره می‌فرماید. مالک اشتر، یعنی مسئول استان و منطقه را نیز هشدار می‌دهد که باید مواظب طبع حریص زیاده‌طلبها نیز باشد و اعلام می‌دارد که لازم است هرگاه دید عده‌ای، از قراردادها و مبادلات، بخاطر شرایط خاص، سوء استفاده می‌کنند، با پیش‌بینی‌های لازم و وضع مقررات، جلوی سوء استفاده آنها را بگیرد.

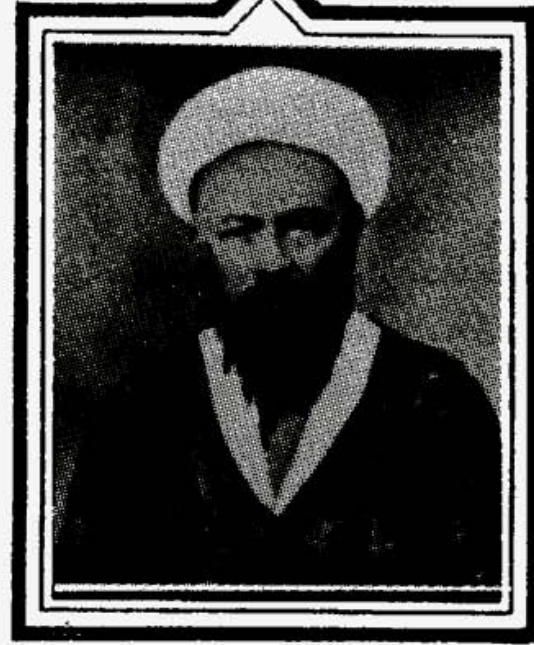
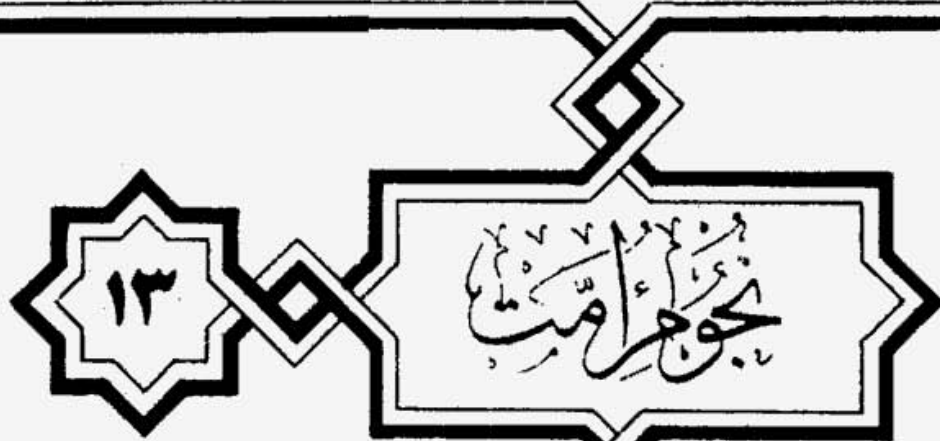
نباشد برای دیگران کار کند، طبیعی است در چنین حالتی، مضاربه خودبخود کاربرد قابل توجهی نخواهد داشت و دامنه آن، محدود خواهد شد. به عبارت دیگر، در جامعه‌ای که روابط و ضوابط آن اسلامی است، مضاربه و مزارعه و مساقات، رواج زیادی ندارد زیرا از یک طرف افراد باتوجه به فراهم بودن امکانات، مایل هستند و سعی می‌کنند که برای خود کار کنند و از طرف دیگر چون ارزش کار افزایش می‌یابد، کسانی که به سود بیشتری فکر می‌کنند، حتی المقدور سعی می‌نمایند در بکار انداختن سرمایه، خود مباشرت داشته باشند و در نتیجه معمولاً سرمایه‌گذاری از راه مضاربه، بیشتر محدود به کسانی خواهد شد که سهم کار هر مقدار هم که زیاد باشد، باز به نفعشان خواهد بود که با سرمایه خود وارد این قرارداد شوند. زیرا در غیر این صورت، پول آنها را کد و بدون نفع می‌ماند.

ولی زمانی که هنوز جامعه به حد ایده‌آل نرسیده و توازن اقتصادی حاکم نگردیده و یا مانند زمان ما دوران انتقال را می‌گذرانند و می‌خواهیم اجتماع را از اختلاف‌های فاجش در زندگی و رباخواری که جزء بافت آن شده نجات دهیم و اوضاع اقتصادی را به حد مطلوب برسانیم، طبیعی است در عین لزوم ریشه کن کردن رباخواری، چرخ اقتصاد جامعه هم باید خوب بگردد، سرمایه‌ها به وسیله مضاربه و قراردادهای مشابه آن به جریان بیفتد. حتی برای اینکه سرمایه، بیشتر جذب بشود و مؤسسات اقتصادی، همانند بانک‌ها بیشتر بتوانند صاحبان سرمایه‌ها را تشویق نمایند که پولی در اختیارشان گذارند تا از این راه قدمهای بلندتری در راه کارهای تولیدی بردارند، سعی می‌کنند اطمینان بیشتری به آنها بدهند و از راه‌های مختلفی — که قبلاً بیان شد — تا حدودی خیال آنان را از ورود خسارت به سرمایه، راحت سازند. ولی همانطور که گفتیم، اصولاً دامنه دار شدن مضاربه و جذب سرمایه‌ها برای اینکه دیگران با آن، فعالیت اقتصادی کنند و بعد برای عامل و صاحب سرمایه، هر یک سهمی در نظر گرفته شود بیشتر مربوط به دوران انتقال است.

اما در جامعه‌ای که توازن حاکم است و خود افراد دارای سرمایه بوده و غنی می‌باشند، مردم برای فعالیت اقتصادی، نیازی به سرمایه ندارند، در عین حال، حتماً راه استفاده از سرمایه‌های بدون کار از طریق ترکیب کار و سرمایه، باید باز باشد. زیرا همیشه کسانی هستند که پول دارند و نمی‌توانند کار کنند و یا به دلالی نمی‌خواهند کار کنند و به درآمد کم هم که باشد، قانع می‌باشند.

بنا بر (ع) (ق) باباد





مرحوم آية الله حاج ميرزا محمد قمي  
معروف به ارباب رضوان الله عليه





او فرزند محمدتقی بیک معروف به ارباب، در حدود سال ۱۲۷۶ هجری قمری در شهر مقدس قم متولد شد. دوران کودکی را در زادگاهش بسر آورد و در همانجا به تحصیلات ابتدائی پرداخت و سپس مشغول تحصیل علوم دینی شد، دروس سطح را از مدرسان آن روز قم فرا گرفت و برای ادامه تحصیل و درس خارج به عتبات رفته و در سامراء و نجف از محضر آیات عظام مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج میرزا حسین نوری استفاده کرد و بعد از آنکه به مدارج عالی علمی نائل آمد و اجتهاد و فقاہت وی مسلم و مورد تصدیق اساتید قرار گرفت، آنگاه به شهر قم برگشته و به تدریس و تحقیق و تألیف و انجام امور شرعی پرداخت، حوزه درسی او مرجع استفاده اکابر و مورد تبجیل و تحلیل علمای وقت خود شد.

#### شاگردان آن مرحوم:

- آیة الله حاج میرزا محمد فیض قمی (ره)
- خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی
- آیة الله حاج میرزا محمد کبیر قمی (ره)
- آیة الله حاج شیخ حسن نویسی (ره)
- مرحوم آقا میرزا علی محمد باغ پنبه ای قمی
- مرحوم حاج شیخ ابوالحسن فقیهی
- مرحوم حاج شیخ احمد فقیهی
- مرحوم حاج شیخ محمد صادق فقیهی
- مرحوم سید محمد صادق طاهری

۱ - از آنجا که صاحب ریحانه الادب من ایشان را هنگام وفات ۶۵ و مؤلف آثار الحجة سال رحلت ایشان را ۱۳۴۱ هجری قمری ذکر کرده اند و در مورد سال تولد آن مرحوم مدرکی در دست نبود، سال فوق با توجه به تاریخهای فوق، تخمین زده شد.



مرحوم آقا میرزا محمد تقی اشراقی فرزند ایشان.  
و مرحوم آقا میرزا محمد باقر معروف به ربّانی فرزند دیگر ایشان.

### تألیفات و آثار علمی ایشان

الاربعین الحسینیة، این کتاب در سال ۱۳۲۸ تألیف و در سال ۱۳۳۰ در تهران در ۴۴۴ صفحه رقعی چاپ شده است.

داستان تألیف این کتاب ارزنده به این صورت نقل شده است: از مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدک الوسائل می خواهند که بحار الانوار را برای چاپ، مقابله و تصحیح کند ایشان می گویند به سراغ آقا میرزا محمد قمی بروید و چون به ایشان مراجعه می کنند می پذیرد ولی در اثر انجام این کار بسیار سنگین و طولانی و پرهزمت، بینایی چشم خود را از دست می دهد، در این تاریخ نذر می کند که اگر خداوند او را شفاء داده و بینائی چشمش برگردد کتاب اربعین را بنویسد که خداوند او را شفاء داده و ایشان هم این کتاب گرانقدر را تألیف می کنند.

این کتاب شرح چهل حدیث است و در آغاز حدیث اول، سلسله سند خود را از مرحوم حاجی نوری که شیخ اجازه او بود تا امام معصوم علیه السلام یاد می کند. امید است به همت آقا زاده ایشان حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا سعید اشراقی. این کتاب به سبک روز، تجدید چاپ و مورد استفاده فضلاء قرار گیرد.

۲- شرح کتاب بیان شهید اول که یکی از کتابهای فقهی معروف است.

۳- شرح قصیده عینیة سید اسماعیل حمیری (لام عمرو. .)

۴- رساله ای در ردّ فرقه ضالّه بابیه.

۵- حواشی بر دوره کتاب جواهر الکلام.

۶- دیوان اشعار در مرثیه امام حسین علیه السلام و غیره.

۷- حواشی بر بسیاری از کتابهای علمی.

۸- از آثار علمی ایشان همانطور که در بالا اشاره شد تصحیح و مقابله بحار الانوار چاپ کمپانی است، البته چند نفر از علمای بزرگ در تصحیح دوره بحار همکاری داشته اند که یکی از آنها مرحوم حاج میرزا محمد قمی است.



در پایان جلد سیزدهم بحار می خوانیم:

قد جاء هذا السفر الشريف منطبعا مطبوعاً ومصححاً مقبولاً حسبما امره عمدة الاعيان والاعاظم الحاج محمدحسن الاصفهانی امين دارالضرب بعدما بذل سيدنا الجليل والعالم النبيل الميرزا محمد خليل الموسوي برهة من دهره في اصلاح هذا الامر وتيسير اسبابه وصرف الهم في التصحيح، وهذا الجزء كاغلب اجزاء الكتاب تصحيح العبد الاثم المستمسك بعرى رواة الاخبار، الميرزا محمد القمي.

۹ - ديگر از آثار علمی ایشان، تصحيح كتاب غيبت نعمانی است که در سال ۱۳۱۸ چاپ شده است، در پایان نسخه چاپی آمده است: قد بلغ قبلا وتصحيحاً على نسخ معتمدة... وحرره بيمناه الوازرة محمد القمي ۱۳۱۷.

۱۰ - تصحيح كتاب اثبات الوصية مسعودی که در سال ۱۳۲۰ چاپ شده است.

۱۱ - تصحيح نسخه كنزالعرفان فاضل مقداد که در چاپ جديد آن از اين نسخه استفاده شده است.

۱۲ - استنساخ و مقابله و تصحيح كتابهای ديگر که هر کدام یکی از آثار علمی ایشان به شمار می آید و در کتابخانه ها محفوظ است، از جمله منهاج النجاة فيض کاشانی به خط مرحوم قمي با حواشی از ایشان در کتابخانه آية الله مرعشی قم موجود است.

### در راه تأسيس حوزه علميه قم

یکی از آثار و باقیات صالحات اين مرد بزرگ کمک قابل توجه ایشان به تأسيس حوزه علميه قم است، در کتاب «آثار الحجّه» آمده است: از کسانی که در تأسيس حوزه، سهم به سزائی دارند مرحوم حجة الاسلام والمسلمين آقای حاج ميرزا محمد ارباب است که بسيار ساعی و مصّر بودند در توقف مرحوم آية الله حائری در قم.

بنابراين بايد گفت: آن مرحوم از کسانی است که در ثواب اين بنيان علمی و دينی تا قيامت سهم و شريك می باشد.

### ستایش علماء از آن مرحوم:

مرحوم محدث قمي که از شاگردان او بوده است در کتاب فوائد الرضوية از استاد خود



چنین یاد می کند:

«شیخنا العالم الفاضل الفقيه المحدث الحكيم المتكلم، الشاعر المنشي الاديب الاريب حسن المحاضرة، جيد التقرير والتحرير جامع المعقول والمنقول ادام الله بقاه... وكان حفظه الله تعالى كمحمد بن احمد بن عبدالله البصري الملقب بالمفجع المعروف بكثرة بكائه وتفجعه على اهل البيت عليهم السلام...»<sup>۱</sup>

مؤلف ریحانة الادب نیز در حق ایشان چنین نوشته است:

«حاج میرزا محمد - مجتهد قمی - معروف به ارباب، از اکابر علمای امامیه قرن حاضر، چهاردهم هجرت می باشد که در اوائل جوانی از قم به عتبات رفت، در حوزه درسی میرزای شیرازی، حاج میرزا محمدحسن و حاج میرزا حبیب الله رشتی و آخوند خراسانی حاضر و مراتب علوم دینی را تکمیل نمود تا آنکه اجتهاد و فقاہت وی مسلم و مورد تصدیق اساتید و حوزه درسی او مرجع استفاده اکابر و مورد تبجیل تمامی علمای وقت خود شد و تمامی اوقات او در تدریس و حکومت شرعی و ترویج دین مصروف بود، در اعمال و وظائف نهی از منکر، قلبی قوی داشته و اهتمام تمام به کار می برد...»<sup>۲</sup>

و صاحب کتاب تحفة الفاطمیین درباره ایشان می گوید:

مرحوم میرزا محمد ارباب صاحب کتاب «اربعین الحسینیة» از آیات الهیة و از براهین قاطعه طریقه حقه جعفریة در فقاہت و اجتهاد مقامی بسیار بلند و رتبه ای بس ارجمند داشت، به مقام بزرگواری و بسط ید و انفاذ حکم و قبول عامه که داشت، کمتر کسی رسیده است، در حفظ و حمایت شریعت مصطفوی دقیقه ای فرو نگذاشت و در این باب اقدام و اهتمام او را دیگری نداشت... در نهی از منکر و منع اهل فجور

۱ - فوائد الرضویة ج ۲/۲۰۲.

۲ - ریحانه ج ۴/۴۸۹.



قلبی قوی داشت و در حفظ حدود شرعیه دقیقه‌ای فرونگذاشت و...»<sup>۱</sup>  
مرحوم آیه الله حاج آقا محسن اراکی برای زیارت به قم می آیند و در قم از مرحوم ارباب  
دیدن می کنند یکی از حضار مجلس از مرحوم اراکی می پرسد اینکه معروف است در قم جای  
پای جبرئیل است یعنی چه؟  
ایشان رو به مرحوم ارباب کرده و می گوید: یعنی ایشان.

### فرزندان آن مرحوم:

از آن مرحوم فرزندانی به جای ماند که هر کدام به سهم خود خدماتی به اسلام و مسلمین  
انجام داده اند که در ذیل اسامی آنان یاد می شود.

۱- مرحوم آقا میرزا محمد باقر ربّانی که از شاگردان والد خود و مرحوم حاج شیخ  
عبدالکریم حائری بود، او مردی عالم و سخنور بود و در اواخر عمر در یکی از مساجد تهران  
اقامه جماعت می کرد.

۲- مرحوم آقا میرزا محمد تقی اشراقی متولد ۱۳۱۳ که از مدرّسین حوزه علمیه قم و نیز  
استاد سخن، و سخنوری توانا بودند، از تألیفات ایشان تفسیر سوره یوسف و تفسیر سوره اعلی و  
سوره ن والقلم، چاپ شده است. ایشان در سال ۱۳۶۸ قمری مرحوم و در مسجد بالا سر حرم  
حضرت معصومه (س) دفن شدند. شرح حال ایشان در کتابهای آثار الحجة و گنجینه دانشمندان  
و مؤلفین کتب چاپی و کتاب الوقایع والحوادث و غیره آمده است.

در اینجا لازم است از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا شهاب الدین اشراقی فرزند  
آقا میرزا محمد تقی اشراقی و داماد معظم حضرت آیه الله العظمی امام خمینی دامت برکاته و  
مؤلف تفسیر گرانقدر سخن حق و... یادی کرده و برای ایشان طلب رحمت و مغفرت نماییم.

۳- حجة الاسلام مرحوم آقا میرزا محسن اشراقی که از وعاظ قم بودند.

۴- حجة الاسلام مرحوم آقا محمد اشراقی که از اهل علم و به خدمات فرهنگی اشتغال  
داشتند.

۵- مرحوم آقا صالح اشراقی

۱- آثار الحجة ج ۲۲۱/۱ به نقل از تحفة الفاطمیین.



۶ - و بالاخره تنها یادگار بازمانده از ایشان حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج آقا سعید اشراقی متولد ۱۲۹۷ هجری شمسی که از وعاظ طراز اول قم می باشد و در مسجد سیدان قم که توسط خود ایشان تجدید بنا شده، اقامه جماعت می کنند.

### سجایای اخلاقی:

یکی از ویژگیهای شاخص آن مرحوم، مهربانی و کمک به مردم بود. مهربانی و محبت ایشان به مردم به حدی بود که حتی مجرمین و متخلفین آن زمان به خود اجازه می دادند، به او پناهنده شوند و در منزلش «بست» بنشینند و هر کس در منزل آن مرحوم به بست می نشست در امان بود.

در تفقد از سادات فوق العاده کوشا بود و به وضع محرومان و مستمندان رسیدگی می کرد. تواضع و تقوای او به حدی بود که اصحاب ائمة طاهرین (ع) و پرورش یافتگان مکتب اسلام را به یاد می آورد.

خوش محفل و خوش برخورد بود و معاصران خود را می ستود و در تعظیم و بزرگداشت آنان کوتاهی نمی کرد.

خلوص و صداقت ایشان را از این داستان به خوبی می توان دریافت: ایشان در اولین روزهای که مرحوم آیت الله العظمی حائری به تدریس پرداخته بودند، رو به شاگردان حوزه درسی خود کرده و می فرماید: ما سالها «اهم و مهم» را به شما درس می دادیم، در حال حاضر، حضور در درس آیه الله حائری «اهم» است، برخیزید و در درس ایشان حاضر شوید، همه می روند فقط دو تن از فرزندانش (مرحوم میرزا محمد تقی و مرحوم میرزا محمد باقر) می مانند که می خواهند از محضر پدر بهره برند، ولیکن معظم له از آنان نیز می خواهد که از درس آیه الله حائری استفاده کنند.

در امر به معروف و نهی از منکر قاطع بود، نقل می کنند که در آن زمان بعضی از اطرافیان متولی باشی<sup>۱</sup> - که از با نفوذترین شخصیت‌های آن زمان قم بود - متعرض زن شوهرداری می شود! خبر به آن مرحوم می رسد، متأثر شده نامه ای به رئیس نظمیة قم می نویسد

۱ - البته خود ایشان از این امور مبری بوده است.





که متهم را دستگیر کنند آنها می گویند بخاطر انتساب متهم به متولی باشی معذوریم! معظم له با شنیدن این جواب متأثر شده و می گوید: در شهری که بر چنین مجرمی نتوان حد جاری کرد، جای ماندن نیست و حرکت می کنند تا از شهر خارج شوند، مردم نیز بدنبال او حرکت می کنند و غوغای عجیبی در شهر بوجود می آید: فرماندار وقت به مرحوم آیت الله آقا حسن حرم پناهی که از وابستگان ایشان بودند متوسل می شود و ایشان از مرحوم ارباب تقاضا می کند که به منزل او بروند تا اگر بناست از شهر خارج شوند به اتفاق هم خارج گردند. مرحوم ارباب به منزل ایشان می رود، رؤسای دوائر دولتی و بزرگان شهر که متوجه وخامت اوضاع بودند در آن جا جمع شده تقاضا می کنند که معظم له از این تصمیم عدول کرده و آنان در اجرای فرمایشات ایشان آماده هستند و بدین ترتیب متهم دستگیر و در چهار سوق بازار قم که محل رفت و آمد مردم بود حد می خورد. و در مورد سائر ویژگیهای ایشان نوشته اند:

متهجد بود و در سفر و حضر، تهجدش ترک نمی گشت و به امام حسین (ع) و ائمه معصومین (ع) عشق می ورزید و در شهادت آن بزرگواران شدیداً و بلندبلند گریه می کرد، و خودشان در دهه عاشورا و روز آخر ماه صفر و ۲۵ رجب - مصادف با شهادت موسی بن جعفر (ع) - در مسجد بالا سر منبر می رفتند و از این طریق عشق و ارادت خود را به ائمه اطهار (ع) به منصه ظهور می رساند.

#### نمونه ای از تدبیر سیاسی آن مرحوم:

در جنگ بین الملل اول که روسها وارد ایران شدند آن مرحوم با کیاست و زرنگی خاصی برای جلوگیری از افساد و خسارت روسها علیه رزم مخالفت برخی، با «باراتف» - فرمانده روسها - ملاقات کرده و برای تشویق و بازداشتن او از ورود به قم فرمود: چرا می خواهید روابط مردم ما را با خودتان خراب کنید، مردم ما وقتی به بازار برای خرید جنس می روند می گویند ما مصنوعات ساخت روسیه را می خواهیم و... باراتف که از این برخورد لذت برده بود اظهار داشت که من تاکنون با هیچ کشیشی که چنین منطقی برخورد کرده باشد، مواجه نشده ام، و رو به مرحوم ارباب کرده و گفته بود من در خلعت شما هستم هر دستوری داشته باشید اجرا می کنم و ایشان اضافه می کنند که شهر ما یک شهر مذهبی است اگر قشون شما



با موزیک و... بخوانند وارد این شهر شوند بافت مذهبی شهر بهم می خورد، شما به شهر وارد نشوید من از دلالتها می خواهم که اجناس مورد نیاز شما را تهیه و در خارج از شهر به شما تحویل دهند و آنها هم به این درخواست عمل کرده و وارد شهر قم نمی شوند<sup>۱</sup>.

### نمونه اشعار ایشان:

مرحوم آیه الله ارباب طبعی سرشار و ذوقی سلیم داشت به عربی و فارسی اشعار زیبایی می سرود که زیبایی لفظ و معنای اشعار او آنقدر زیاد و جالب و جاذب بود که برخی از سروده های او نقل مجلس و عاظم و اهل منبر شده است.

از جمله اشعار معروف او در توسل به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قصیده زیر است:

گوارا عیش بادا بر جوانان  
که مرغی در قفس افتاده نالان  
چه صیادی غزال اندر بیابان  
نه در سر شوق باغ و مرغزاران  
بنفشه زار طرف جویباران  
دهان غنچه لعل گلعداران  
می تلخ لب شیرین زبانان  
خوش است اما برای شادکامان  
کجا سودی برد از لاله زاران  
بگریم همچو ابر اندر بهاران  
بنه امیدی رسند امیدواران  
پدیدار آید اندر بزم یاران  
ببارد ابر رحمت آب باران

ز پیری شکوه ها دارم فراوان  
چنان افزوده دل پژمرده حال  
مرا تیر حوادث کرد بی تاب  
نبویم گل نجویم طاق سنبل  
صفای باغ راغ آب جاری  
نسیم صبح صوت عنده لبان  
سواد زلف خط خال مشکین  
شراب شمع نقل عیش مستی  
دلی کوسوزد از داغ جدائی  
همی خواهم که اندر کنج عزلت  
چه خوش باشد که بعد از انتظاری  
جمال الله شود از غیب طالع  
دعد از قرن قدرت نفخه صور

۱ - بخش مربوط به سجایای اخلاقی ایشان از بیانات فرزند آن مرحوم، حجة الاسلام والمسلمین جناب حاج آقا سعید اشراقی استفاده شد.





اگر اسکنند در دوران بیاید  
به آواز (انا الحق) مرغ توحید  
همی گوید منم آدم منم نوح  
منم موسی منم عیسی بن مریم  
جهان شد تیره چون شبهای تاریک  
توای جام جهان رخساره بنما  
جهان ویران ز جور جوفروشان  
تو مرآت نسکوئی خدائی  
به بین ما را اسیر بند کفار  
تو موسی وار شمشیر خدائی  
توای عدل خدا کن دادخواهی  
برون کن ز استین دست خدا را  
قدم در کربلا بگذار و بستان  
توای دست خدا از شصت قدرت  
خبرداری که از سم ستوران  
شنیدستی چنان دست خدا را

چشند آب حیاتی تشنه کامان  
کنند پرواز اندر شاخساران  
خلیل داوودم قربان جانان  
منم پیغمبر آخر زمانان  
خدایا در رسان خورشید تابان  
که خستند از تعب آئینه داران  
ز سالوسی این گندم نمایان  
خدا را سوی ما رو کن شتابان  
گرفتار شکنج روزگاران  
بکش وانگه بکش فرعون و هامان  
ز جا خیزای پناه بی پناهان  
بکن خونخواهی از خون نیاکان  
سرپر خون زدست نیزه داران  
بکش تیر از گلوی شیرخواران  
دگر جسمی نماند از شه سواران  
جدا کردند از تن ساریانان

### وفات و مدفن:

ایشان پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین و کوشش در راه احیاء دین و آثار رسول خدا (ص) و ائمه طاهرین علیهم السلام در سال ۱۳۴۱ هجری قمری دارفانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت.

هنگام مرگ بیش از پنج روز در بستر کسالت نخواستید و روزهای آخر عمرش یکی از متدینین و محترمین به منزل ایشان می آید و می گوید: شب گذشته در خواب دیدم که نامه شما مهور به دوازده مهر شد، ایشان با شنیدن این خبر خوشحال شده و بعد از مدتی کوتاه به دیدار یار می رود رحمة الله علیه و رضوانه و غفرانه.

در فوت ایشان مرحوم آية الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بسیار متأثر شده و در تسلیت فرزندان آن مرحوم فرمودند: نه تنها شما یتیم شدید بلکه برادری هم از دست من رفته است.



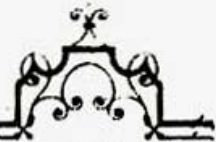


آن مرحوم در قبرستان معروف به شیخان مدفون گردید و مرقدش مورد توجه اهل علم و معرفت قرار گرفت، رحمت خدا ارزانی روح پاکش باد.

### مدارک این مقاله

- ۱- فوائد الرضویه محدث قمی ۶۰۲/۲.
- ۲- ریحانة الادب خیابانی ۴/۴۸۹.
- ۳- هدیه الرازی تهرانی: ۱۴۲.
- ۴- آثار الحجّة ۱/۲۳۰ و ۱۳۵ و ۱۶.
- ۵- گنجینه دانشمندان ۱/۱۵۰.
- ۶- مؤلفین کتب چاپی ۵/۷۷۸ و ۲/۲۴۵.
- ۷- بحارج ۵۱ ص ۳۸۲.
- ۸- اربعین الحسینیة چاپ سنگی.
- ۹- الذریعه تهرانی ۱/۴۲۵.
- ۱۰- تاریخ قم: ۲۷۹.
- ۱۱- مختار البلاد ناصر الشریعه: ۲۷۴.
- ۱۲- تحفه الفاطمیین ج ۱.
- ۱۳- مطالبی که حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا سعید اشراقی فرمودند.





اغراق گوئیها و زیاده روی های او را حذف می نمود و فقط موارد مورد نیاز خود را از عبارت وی نقل می کرد.

بسیار جای تأسف است که ابن غضائری در کتاب خود- الضعفاء- بزرگان و افراد مورد اعتماد، مانند احمد بن مهران را تضعیف کرده و درباره او چنین می گوید:

احمد بن مهران که کلینی از او حدیث<sup>۱۰</sup> نقل می کند ضعیف می باشد. ولی ثقة السلام- کلینی- از وی بلا واسطه روایت کرده و برای او طلب آموزش می کرد چنانکه در باب ولادت سیده زهراء (س) می فرماید: احمد بن مهران رحمه الله سند حدیث را به معصوم رسانده و احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار نقل می کند...<sup>۱۱</sup>

بنابراین تضعیف های ابن غضائری از روایات، قابل اعتماد و مورد پذیرش نیست مخصوصاً در مواردی که در مقابل تضعیف وی، نجاشی- که خبیر این فن بوده- و شیخ- که از اساطین این علم می باشد- راویان مذکور را توثیق کرده باشند.

آری توثیق های ابن غضائری در اعلی درجه اعتبار است و لکن چنین توثیق هائی از او خیلی کم است و محقق داماد می فرماید: کمتر کسی است که از جرح و تضعیف ابن غضائری جان سالم بدر برده و کمتر عالم موثقی بوده که از قدح وی نجات یافته باشد<sup>۱۲</sup>.

با بیان



۱۰- و ۱۱- کافی ج ۱ ص ۴۵۸ باب مولد الزهراء، حدیث ۳.

۱۲- سماء المقال ج ۱ ص ۲۲-۱۹.

## آنچه امروز



## میگذرد

### اذافسد العالم فسد العالم

روزنامه اخبارالיום چاپ قاهره با شیخ الازهر دانشگاه بزرگ و معروف مصر، مصاحبه ای نموده و بخصوص درباره انقلاب اسلامی ایران گفتگویی مشروحی داشته است که توجه شما را به قسمتی از یکی از پاسخهای وی جلب می‌کنم:

«آنچه اکنون در ایران می‌گذرد یک پدیده سیاسی است که با اسلام واقعی فاصله بسیار دارد و این حرکت، هرگز معرف اسلام نیست زیرا اسلام خشونت و زور را محکوم می‌کند.»



ما از طرف آن خبرنگاریک سوال دیگری اضافه کرده و در انتظار پاسخ

می مانیم.

آیا آنچه اکنون در مصر می‌گذرد و دولت مردان و روحانیون وابسته به آنان عمل می‌کنند یک پدیده‌ای است که با اسلام واقعی فاصله نداشته و می‌تواند معترف اسلام باشد و خشونت و زوری وجود ندارد؟

مصر با آنکه در جنگ با اسرائیل فاتح بوده، جنگ را ختم می‌کند و با حکومت غاصب و اشغالگری که مردم فلسطین را آواره نموده و کشتارهای بیرحمانه‌ای داشته است با بستن ننگین‌ترین قرارداد در تاریخ چندین هزار رساله کشور و در تاریخ اسلام یعنی امضاء پیمان سه جانبه کمپ دیوید با سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین مصالحه می‌کند و در حقیقت استعمار آمریکا را پذیرفته و یک کشور کهن و بزرگ اسلامی را در اختیار بیگانگان قرار می‌دهد و اگر مردم مسلمان، با کشتن سادات، تنفر و انزجار خود را از این قرارداد نشان می‌دهند، اگر سرباز مصری در صحرای سینا رگبار مسلسل خود را به روی اسرائیلیان می‌گیرد، مبارک و دادگاههای فرمایشی او «سلیمان خاطر» را محکوم و اعدام می‌کند و اگر مسلمانان اعتراض و تظاهر کنند، آنان را با بدترین وضع سرکوب می‌کنند. آیا این گونه حرکت‌های حکومت مصر، حرکت‌های اسلامی بوده و خشونتی در کار نبوده است، و این روشها می‌تواند معترف اسلام باشد؟!

اگر در مصر، فرهنگ غرب و فحشاء و فساد روبه رشد و توسعه می‌گذارد و دستگاه حاکمه از آن حمایت کرده و خود بدان دامن می‌زند آیا این یک پدیده‌ای است که با اسلام واقعی فاصله ندارد؟!

اما در ایران که حرکتی بر اساس اعتقاد و ایمان مردم به اسلام و قرآن بوجود آمد و از توتلی بیگانگان و کفار به حکم صریح قرآن کریم<sup>۱</sup>، سرباز زده و عامل بیگانه استعمارگر آمریکا، شاه را بیرون انداخته و دست چپاولگران را کوتاه نموده و خود سرنوشت خویش را بدست گرفتند این حرکت یک پدیده سیاسی بوده و با اسلام فاصله بسیار دارد؟

۱- لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء (ممتحنه ۶۰-۱).

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدى القوم الظالمین. (مائده ۵-۵۲)

در جمهوری اسلامی ایران که بساط فحشاء و فساد، شراب و قمار و مراکز تولید مشروبات الکلی برچیده شده و در سراسر کشور هیچ گونه مظاهر نشر فرهنگ آلوده به فساد غرب به چشم نمی‌خورد، زنان مسلمان با حجاب کامل اسلامی در تمام مراحل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تا مجلس شورای اسلامی و دانشگاهها حضور و شرکت دارند، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها مجلات تئاترها، سینماها، پارکها، میدانهای عمومی در کل، مروج فضیلت و شرافت و شهامت و علم و کمال و اخلاق فاضله انسانی هستند، این حرکت اسلامی نبوده و نمی‌تواند معرف اسلام باشد؟

و بالاخره در ایران که برای دفاع از حیثیت و شرافت و دین و آئین و کشور و وطن خود، پیرو جوان به حکم قرآن کریم<sup>۱</sup> جلو متجاوز را گرفته و با او می‌جنگند و همه نوع مشکلات را به جان و دل می‌خرند تا دست متجاوز را برای همیشه قطع کنند این حرکت اسلامی نبوده اما حرکات کشور مصر اسلامی است؟

یک مقایسه کوتاه برآنچه در یک شبانه روز در کشور مصر می‌گذرد، با آنچه در جمهوری اسلامی ایران بخصوص در شب و روز جمعه می‌گذرد می‌تواند نشان دهد مردم مسلمان در این دو نقطه از زمین در این فاصله زمانی کدام یک بیشتر به خدا و دین و آئین اسلام و خواسته‌های قرآن نزدیک تر شده و به آن عمل کردند تا بتوان قضاوت کرد که آنچه امروز در ایران می‌گذرد و آنچه امروز در مصر می‌گذرد کدام یک با اسلام فاصله بیشتری دارد؟

\*\*\*

## نابینائی تا کجا؟

افرایت من اتخذ الله هواه واضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون.<sup>۲</sup>

۱- ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد... (الحج ۲۲-۴۱).

ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل عظيم. (البقرة ۲-۲۵۱).

۲- جاثیه ۴۵-۲۲.





از یک فرد سیاسی در مکتب و منطق دنیای امروز چندان دور نیست که تنها از زبان حکومت خود سخن گفته و خواسته های فرمانروایان خیانت پیشه و ستمگر را بازگو کند، اما از یک عالم و روحانی اسلامی، گمراهی و ضلالت تا این اندازه چرا؟ از یک روحانی درباری سخن از زبان حکومت خود گفتن باز چندان دور نیست اما قضاوت درباره جریانه های دیگر جهان تا این حد مغرضانه و دور از حقیقت چرا؟ آری این اثر «اتباع هوی» است که بدنبال آن چشم و گوش بسته شده و قلب و مغز از دریافت و درک حقایق محروم می ماند.

ایران شاه خائن را بیرون می کند، حکومت مصر او را پناه می دهد. ایران رابطه خود را با اسرائیل قطع می کند و آن را یک حکومت غاصب و اشغالگر می خواند، ولی حکومت مصر با آن پیمان صلح می بندد و ایران مردم آواره فلسطین را حمایت می کند و از حرکت حق طلبانه آنان رسماً پشتیبانی می کند و حکومت مصر مخالفت می کند و... حداقل این مسائل را نمی توان دید و قضاوت کرد؟!

یک سؤال دیگر هم از این روحانی دانشگاه الازهر مصر بکنیم و بحث را خاتمه دهیم، اگر ایشان در زمان پیامبر اسلام (ص) حضور می داشتند حتماً برخورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، با کفار و مشرکین و بخصوص با یهود را ناصحیح می دانستند و لابد این همه جنگهای حضرت با دشمنان و مخالفین را خشونت می دانستند و خشونت را هم در اسلام مردود می شناختند.

من نمی دانم ایشان به همان اندازه که آیات صوم و صلوة را در قرآن کریم دیده اند، آیات مربوط به ولایت و حکومت اسلامی، دفاع و جهاد، نهی از تولی کفار، امر به معروف و نهی از منکر، و دستورات نظامی و سیاسی و مالی اسلام را خوانده اند؟.

آیا پیامبر اسلام (ص) و خلفاء پیامبر (ع) با قدرتهای طاغوتی زمان خود و با کفر و شرک چگونه رفتار کردند، کجای قرآن و سنت و کدام دستور اسلامی اجازه می دهد که با سرسخت ترین دشمنان اسلام<sup>۱</sup> یعنی یهود - آن هم در حال تجاوز و اشغالگری آن - صلح کرد، اما با حکومتی که در سرزمین خود بیگانه

۱ - لتجدن اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود والذین اشركوا. (مانند - ۸۳).



را رانده و اسلام و قرآن را حاکم ساخته، باید جنگید و جلوریشه و پیشرفت آن را گرفت؟

\*\*\*

برای ما روشن است که ملت مسلمان مصر و حتی روحانیون و علماء آن با این اظهار نظر همراه نبوده و ایشان را یک روحانی وابسته درباری می‌دانند که حرکات آزادی طلبانه روحانیون، ائمه جمعه، دانشگاهیان مصر مطلب را روشن می‌کند و برخورد خشونت بار حکومت مبارک و مشاوران آمریکائی وی برای سرکوب مردم در اعتراض، اعدام و محاکمه سلیمان خاطرها بهترین دلیل مطلب است.

بی‌مناسبت نیست که هم برای اطلاع این روحانی وابسته و هم دلگرمی روحانیون آزاد و متشع دنیای اسلام نظر اخیر علمای اهل سنت جمهوری اسلامی ایران را که در یک اطلاعیه مشترک با امضاء جمع کثیری از آنان با داشتن مقامات بالای امامت جمعه و دیگر سمتهای روحانی و اجتماعی، درباره آنچه در ایران می‌گذرد بخصوص مسأله جنگ با عراق اظهار داشته اند، بیاوریم.

این بزرگواران نیز عالم و روحانی اهل سنت هستند و این نظرشان، برادران مسلمان سراسر جهان اسلام با دقت و توجه بیشتر درباره آنچه امروز در ایران می‌گذرد قضاوت خواهند نمود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طَبَقَ آيَاتٍ - وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ

هُمْ الْكَافِرُونَ - وَفَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ

فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ - وَطَبَقَ فَرْمُودُهُ

صِرَتِ رَسُولِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ - لَا يُؤْمِنُ

أَحَدٌ لَّمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ بِتَبَعًا لِمَا جَبَّتْ بِهِ - ثَابِتٌ مَّسْرُودٌ





رژیم بعث عقلی عراق مخالف قرآن و اسلام است. و عمارت  
 با خدای تعالی است و مزدور صهیونیسم کوفته‌ها باشد. و رهبر این  
 رژیم مثل العفلق فرما سرزی که پستانش قرآن و امرها  
 و شکستنا و اسیر است ما روایین اهل تسنن آمدن کردستان  
 و آذر با جان فخر و یا خردان جهاد مبارزه مستحکم را فرض عین بر همه  
 مسلمانان جهان بزرگ مسلمانان ایران و عراق تا رسد کن کردن رژیم  
 کوفه عقلی و آرزای قدم عزیز و متضعفان جهان سیدانیم ، و ما  
 لَكُمْ لَاتُفَاتِلُونَ فِي سَبْلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ  
 وَالْوَالِدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ  
 الظَّالِمِ آهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ  
 لَدُنْكَ نَصِيرًا ، صدق الله العظيم

(Handwritten notes and signatures in Persian script, including names like 'امام حسین' and 'عبدالمطلب', and various signatures and dates.)

Handwritten notes and signatures at the top of the page, including the name "عبدالله" (Abdullah) and other illegible text.

Main body of handwritten text, appearing to be a list of names or entries, some circled or underlined, with various annotations.

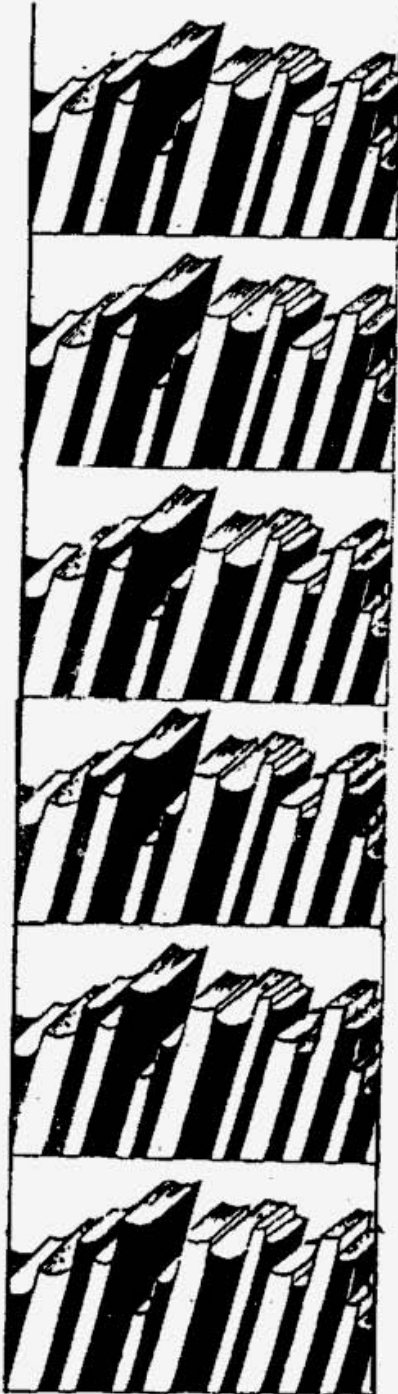




# یکصد و پنجاه نسخه خطی

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی خوانساری که نزد فرزندشان آقای حاج میرزا علی اکبر غفاری از تجار محترم تهران نگهداری می‌شود.

رضا استادی



- ۱- مرآة الحق و مشکوة الحقیقة، سیر و سلوک، فارسی، از محمد تقی بن عبدالکریم تبریزی ملقب به صمد علی‌شاه متولد ۱۲۶۸ و متوفای پس از ۱۳۱۸. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، رجوع کنید به فهرست منزوی صفحه ۱۳۸۵.
- ۲- بیاض، شامل مطالب مستترقه از حدیث و دعاء و شعر و علوم غریبه و غیره، ۸۵ برگ جیبی.
- ۳- واجب الاعتقاد علی جمیع العباد، اصول عقائد، عربی، از علامه حلی در گذشته ۷۲۶. این نسخه، اول و آخرش ناقص است. رجوع کنید به ذریعه ۲۵/۴.
- ۴- رساله در رمل فارسی، دارای مقدمه و چهارده باب ۱- در بیان رمل و ترتیب آن ۲- در طریق بیرون

آوردن ضمیر ۳- در راندن نقطه و عمل طرح و در آن دو فصل است ۴- در ضمیر گفتن از جدول و دانستن جدول و در آن دو فصل است ۵- در دقینه بیرون آوردن... ۱۴- در حالات پیوست شانزده گانه و خدام هر یک از اشکال سته عشر...  
 آغاز: مقدمه در بیان واضع و کیفیات وضع او، مشهور چنان است که دانیال پیغمبر...  
 این رساله چهارده برگ رحلی است تحریر سده سیزده، با جدول زرین در صفحات.  
 ۵- جنگ، فارسی شامل مقدمه شرح میبیدی بر دیوان امیر مؤمنان علیه السلام و رقیمة شیخ بهائی به میرزا ابراهیم همدانی و بخشی از رساله مبدأ و معاد فارسی و چند نامه دیگر و اشعار فراوان از شعراء، تحریر سده یازده و دوازده، شصت برگ، رحلی.  
 ۶- رساله مناظره و مباحثه سید مهدی بحر العلوم با یکی از علمای یهود. رجوع کنید به ذریعه ۲۲/۳۰۳.  
 ۷- رساله سیر و سلوک، منسوب به سید بحر العلوم، فارسی، در این نسخه، ترجمه تحفه الاسرار سید بن طاووس نامیده شده است، رجوع کنید به پیشگفتار چاپ جدید آن.  
 ۸- لوامع صاحبقرانی، شرح و ترجمه فقیه، فارسی، از مجلسی اول متوفای ۱۰۷۰، این نسخه تا پایان کتاب صلوة است، تحریر اسماعیل جریادقانی در ۱۰۶۵.  
 ۹- مجالس المؤمنین، تراجم، فارسی، از قاضی نورالله شوشتری شهید در ۱۰۱۹، نسخه بسیار خوبی است تحریر سده یازده با جلدی ارزنده.  
 ۱۰- زبدة البیان، آیات الاحکام، عربی، از مقدس اردبیلی متوفای ۹۹۳، تحریر نوروز علی بن حاج محمد در ۱۲۸۵.  
 ۱۱- الدرر الحویزیه فی العقائد الجعفریه، دارای مقدمه و فصول و در روخاتمه، از شیخ غالب بن قصودین صالح الحویزی که در سال ۱۳۰۹ زنده بوده است، تاریخ تألیف: ۱۳۰۲  
 آغاز: الحمد لله ذی الجلال و الاکرام و الهدایة و

الانعام...  
 آغاز جلد دوم: الدررة الخامسة فی تعیین الائمة و فیها نوران...  
 تحریر آقاخان خوشه ولی من محال فراهان در سال ۱۳۰۹ در شهر حویزه من مملکه عربستان به دستور امان الله خان امیر پنجه، ۲۴۰ برگ، رحلی.  
 ۱۲- منتهی المقال، رجال، عربی، از ابوعلی متوفای ۱۲۱۵ یا ۱۲۱۶، تحریر ۱۲۳۹.  
 ۱۳- شرح شافية ابن حاجب، صرف، عربی، از محمد بن محمد شهیر به معین الدین الفسوی، داماد ملا محمد تقی مجلسی، تاریخ تألیف: ۱۱۰۹، رجوع کنید به ذریعه ۱۳/۳۱۴، تحریر محمد علی بن محمد صادق قوجانی در ۱۱۳۹.  
 ۱۴- تذکرة الفقهاء، فقه، عربی، از علامه حلّی، این نسخه تا آخر امر به معروف یعنی تا پایان جزء سادس است، تحریر سده سیزده.  
 ۱۵- شرح نفیسی = شرح الموجز، طب، عربی، از برهان الدین نفیس بن عوض بن حکیم کرمانی، رجوع کنید به فهرست ره آورد صفحه ۲۵۳.  
 ۱۶- قوامع الفضول، اصول فقه، عربی، از شیخ محمود عراقی میثمی متوفای ۱۳۰۸. این نسخه جلد اول آن است.  
 ۱۷- فصل الخطاب، اصول فقه، دوره، عربی، به اندازه یک جلد قوانین، از ملا حسینعلی تویسرکانی در گذشته ۱۲۸۶، تاریخ تألیف: ۱۲۶۳. رجوع کنید به ذریعه ۱۶/۲۲۸.  
 تحریر اسماعیل بن عبدالله بن خوانساری.  
 ۱۸- مصباح المنیر، لغت، عربی، از قیومی متوفای ۷۷۰، رجوع کنید به کشف الظنون صفحه ۱۷۱۰، تحریر سلیمان بن معصوم الحمینی فی مشهد الرضا در ۱۰۵۴.  
 ۱۹- تنقیح الرائع فی شرح مختصر الشرايع، فقه، عربی، طهارت تا ارث، از فاضل مقداد متوفای ۸۲۶، این نسخه ظاهراً تحریر سده یازده است.  
 ۲۰- مفاتیح الشرايع، فقه، عربی، از ملا محسن کاشانی متوفای ۱۰۹۱، این نسخه جلد اول است،



تحریر حیدر بن محمد در سال ۱۰۹۸.

- ۲۱- جامع المقاصد، فقه، عربی، از محقق ثانی، تاریخ تألیف بخشی از آن: ۹۲۸، این نسخه از اقرار تا نکاح است، تحریر محمدابراهیم بن علی حسینی در ۱۰۴۶.
- ۲۲- حاشیه بر شرح مختصر عضدی، اصول فقه، عربی، از ملا میرزا جان باغنوی در گذشته ۹۹۴، تحریر عبدالوهاب در سال ۱۰۷۲.
- ۲۳- شرح زیارت جامعه، عربی، از شیخ احمد احسانی، این نسخه جلد دوم و تحریر سده ۱۳ می باشد.
- ۲۴- شرح لمعه=الروضة البهیة، فقه، عربی، از شهید ثانی، جلد دوم، تحریر سده ۱۲ و ۱۳.
- ۲۵- جامع المقاصد محقق ثانی متوفای ۹۴۰، این نسخه از احیاء الموات تاهبات است، تحریر ۱۰۶۸.
- ۲۶- قواعد الاحکام، فقه، عربی، از علامه حلی متوفای ۷۲۶، به خط محمد بن حسین الشهیر بسعدالدین الغفاری در سال ۹۹۰.
- ۲۷- فقیه، حدیث، عربی، از شیخ صدوق در گذشته ۳۸۱، آخرین نسخه ناقص است، تحریر ۱۰۶۷.
- ۲۸- مجموعه یازده رساله:
- ۱- نتایج الافکار، فقه، عربی، صلوة مسافر، از شهید ثانی، تاریخ تألیف: ۹۵۰.
  - ۲- رساله فی طلاق الغائب، عربی، از شهید ثانی.
  - ۳- رساله فی احکام نجاسة البثر بالملاقاة، عربی، از شهید ثانی.
  - ۴- رساله فی حکم من تیقن الطهارة والحدث... عربی، از شهید ثانی.
  - ۵- رساله فی میراث الزوجة، از شهید ثانی، تاریخ تألیف ۹۵۶.
  - ۶- رساله فی حکم من احدث بالحدث الاصغر فی اثناء الغسل، از شهید ثانی، تاریخ تألیف: ۹۵۰.

- ۷- جواب سئوالهای فقهی شیخ احمد، عربی، از شهید ثانی.
- ۸- مسائل خاصة
- ۹- رساله فی صلوة الجمعة، از ملا محمد سراب، دو صفحه.
- ۱۰- رساله فی صلوة الجمعة، از شهید ثانی، تاریخ تألیف: ۹۶۲.
- ۱۱- اجازه شهید ثانی به پدر شیخ بهائی در تاریخ ۹۴۱.
- این مجموعه ظاهراً تحریر سده یازده است و در تملک صدر الافاضل دانش بوده و خطوط او در نسخه دیده می شود.
- ۲۹- روضة الشهداء، مقتل، فارسی، از ملاحسین کاشفی، نسخه ای است بسیار ارزنده، با جدول ها و سرفصلها و گلهای زرین، تحریر سده ده و یازده.
- ۳۰- شرح مختصر الاصول حاجبی، اصول فقه، عربی، از عضدالدین عبدالرحمن ایچی متوفای ۷۵۶، تحریر سال ۱۰۲۲.
- ۳۱- شرح مفتاح العلوم سکاکی، نسخه کهنه ای است، در خود کتاب یادداشت شده که: در تاریخ ۷۱۲ نوشته شده و بنا بر این شاید شرح قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی متوفای ۷۱۰ باشد، این نسخه گویا بخش بیان و بدیع است و آخرش افتاده دارد.
- آغاز: بسملة الفصل... الفصلین المعقودین لضبط معاهد العلمین والکلام فیها فی علم البیان و...
- ۳۲- حاشیه بر عمدة الاصول شیخ طوسی، اصول فقه، عربی، از ملاخلیل قزوینی متوفای ۱۰۸۹، به خط محمد شریف ابن محمد مؤمن در سده ۱۱ و ۱۲.
- ۳۳- شرح الفیه ابن مالک، از ابن ناظم، تحریر ۱۰۷۹.
- ۳۴- شرح نفیسی، طب، عربی، به شماره پانزده مراجعه شود، این نسخه یک صفحه دیباچه دارد آغاز آن: توجهنا الی جنابک الاقدس...
- ۳۵- مجموعه هفت رساله:



- ۱- رساله در ابطال بابیت، از سید اسماعیل یزدی اردکانی چاپ ۱۳۱۳ با تقریظ مرحوم ملا محمد باقر فشارکی.
- ۲- کشف الیقین علامه حلی، تحریر ۱۳۲۱.
- ۳- قواعد العقائد خواجه طوسی، تحریر محمدحسین بن محمدعلی عراقی کرهرودی در ۱۳۲۲.
- ۴- الزام الناصب، عربی، مناظره درباره مذهب، تحریر همان کاتب در ۱۳۲۶. رجوع کنید به ذریعه ۲/۲۸۹.
- ۵- منهاج السالکین، سیر و سلوک و تصوف، عربی از شیخ نجم الدین کبری، چهار برگ، آغاز: الحمد لله الذي يعلم مکائیل البحر ...
- ۶- مراثی سید بحر العلوم برای علی علیه السلام.
- ۷- الفین علامه حلی، این نسخه فقط ۱۲ برگ آن است، تحریر سده ۱۴. این مجموعه به قطع وزیری است.
- ۳۶- عدة الاصول شیخ طوسی، اصول فقه، عربی، تحریر سده ۱۱ و ۱۲.
- ۳۷- بیاض، شامل اشعار مرثیه، فارسی و عربی، حدود دویست برگ، رقعی، تاریخ تحریر ۱۱۸۴ در آن دیده می شود.
- ۳۸- تاویل الآیات الباهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تفسیر، عربی، از سید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، شاگرد محقق ثانی متوفای ۹۴۰، رجوع کنید به ذریعه ۳/۳۰۴.
- آغاز: ان احسن ماتوج به همام الالفاظ و الکلمات ...
- انجام: و اطراف النهار
- این نسخه خشتی و ۱۲۵ برگ و تحریر سال ۱۱۵۵ می باشد و در پایان آن ۱۳ برگ شامل احادیث فضائل است، نسخه از موقوفه شیخ محمد هادی بن

شیخ احمد نحوی، شهیر به شاعر بر فرزندش محمدعلی و غیره بوده است.

۳۹- مجموع شش رساله:

- ۱- روح الایمان و روح الایقان و نور العرفان و نور الجنان، عربی، تاریخ تالیف ۱۳۱۵، ۱۰۸ برگ خشتی
- مؤلف: آخوند ملازین العابدین گلپایگانی معروف به حجة الاسلام از تلامذه صاحب حاشیه معالم شیخ محمد تقی و صاحب فصول شیخ محمدحسین می باشد و مطالب شیخ احمد احسانی را درست و صحیح می داند.
- به ذریعه ۱۱/۲۶۲ مراجعه شود.
- آغاز: الحمد لله الذي خلقنا بقدرته ...
- ۲- رساله فی شرح حدیث اعرابی من بنی سلیم، حدیثی است که از صفحه ۲۱ جلد ۱۰ بحار نقل شده است، ۷ برگ.
- آغاز: الحمد لله ... و بعد روی العلامة المجلسی ....
- ۳- رساله فی تحقیق حال الصراط، سه صفحه.
- آغاز: الحمد لله الواحد العلی ...
- ۴- رساله فی علم النبی والامام، ۱۳ صفحه.
- آغاز: الحمد لله و بعد فقد سئلنی من لایسعی إلا اجابة مسئلة ...
- ۵- اسرار الصلوة، ۹ برگ، احتمال دارد از قاضی سعید قمی باشد، به ذریعه ۷/۴۹ مراجعه شود.
- ۶- ابضاح الجوامع، شرح خطبه، قد اقبل الیکم شهر الله...» است ۶۲ برگ از مؤلف روح الایمان که در همین مجموعه هست
- مؤلف: حجة الاسلام گلپایگانی ره شرحی هم بر درة بحر العلوم ره دارد و نسخه ای از این روح الایمان که معروف به شرح الصلوات می باشد و شرح خطبه در

کتابخانه خصوصی آیت الله العظمی گلپایگانی موجود است.

آغاز: الحمد لله... وبعد لما وفقني الله سبحانه وتعالى لتصنيف رسالتين عزيزتين جليلتين في فضائل النبي صلى الله عليه وآله وعشرته الطاهرين كتابنا روح الايمان و الانوار القدسية...

۴۰- شرح واقبه تونی، اصول فقه، عربی، از سید صدرالدین قمی، تاریخ تالیف آن طور که در مباحث استصحاب کتاب آمده است: ۱۱۴۱، این نسخه تحریر محمدحسین بن علی مراد نمکوری در ۱۲۲۶ می باشد.

#### ۴۱- مجموعه دورساله:

۱- معین الخواص، فقه، عربی، از میرزای قمی، تحریر ۱۲۲۸.

۲- شاید شرح صغیر صاحب ریاض باشد، طهارت تا صیام.

آغاز: الحمد... هو اطلاق الاسم من غير اضافة فهوفى الاصل طاهر فى نفسه ومظهره ولغيره...

۴۲- مشارق الانوار برسی، تحریر دخیل علی بن همدان فی المدرسة الغروية در ۱۰۸۶، در پایان نسخه دعای ندبه با تفاوتهایی با آنچه در مفاتیح الجنان است دیده می شود، روی جلد این نسخه نام کتاب، جامع الاسرار ضبط شده است.

#### ۴۳- مجموعه:

۱- تقریرات درس آخوند خراسانی، اصول فقه، براثت و اشتغال، عربی.

آغاز: الحمد... فهذه جملة ما نريد ان نقرنها على شيخنا... ملامحمد كاظم الطوسي دام ظله العالی...

۲- ایضاح المضامین، حاشیه قوانین میرزای قمی است از ملالطف الله لاریجانی مازندرانی نجفی متوفای ۱۳۱۱.

رجوع کنید به ذریعه ۲/۵۰۰ تحریر ۱۳۴۰.

۴۴- شرح فوائد احسانی، از خود او، این

نسخه تحریر ۱۲۶۴ و ناقص است.

#### ۴۵- مجموعه:

۱- مقياس المصابيح علامة مجلسي، دعا، فارسی، تحریر ۱۱۰۸.

۲- رساله ترجمه دعای کمیل از علامه مجلسی،

آغاز: الحمد لله وسلام على عباده....

#### ۴۶- مجموعه شش رساله:

۱- رساله از شیخ احسانی، ۲۲ برگ، خشتی.

آغاز: الحمد لله... اما ان الله تعالى خلق شجرة ولها اربعة غصون...

۲- رساله فی جواب سئالات السيد محمد، ۱ برگ، تحریر ۱۲۳۵، گویا از شیخ احسانی، سؤال اول آن از حقیقت سوره توحید است.

۳- رساله فی جواب سئالات الشيخ عبدعلی، ۱۵ برگ، ظاهراً از شیخ احسانی است.

۴- رساله فی رد رساله شرح التوحيد لعبدالكريم بن ابراهيم جيلاني، ۳۷ برگ. آغاز: الحمد لله... الذي جل عن التشاكل...

۵- رساله فی شرح مصطلحات العرفاء در بیست و هشت باب، عربی، این نسخه تا باب العین را دارد، ۳۲ برگ.

آغاز موجود: باب الالف بشاربه الى الذات الاحدية ابي الحق من حيث هو الاول...

۶- الرسالة القدسية فی اسرار النقطة الحسية المشيرات الى الاسرار الهوية الغيبية، ۱۲ برگ، شاید از شیخ احسانی باشد.

آغاز: الحمد لله الذي ظهر بما شاء لمن شاء بمشيته...

#### ۴۷- مجموعه شش رساله:

۱- تمیهد القوا عد شهيد ثانی، ۱- تحریر



محمدعلی بن محمدرضا در ۱۲۵۴.

۲- رساله فی العقائد، گویا از شهید ثانی، ۱۰ برگ تحریر ۱۲۵۴، عبارت «فان قيل» در آن تکرار می شود.

آغاز: الحمدلله فهذه عقيدة قادنى الدليل اليها...

۳- ناسخ و منسوخ، ۹ برگ، ناقص.

آغاز: الحمدلله الذى لم ينسخ من آية الاوقداتى بخير منها...

۴- حياة النفس، شيخ احمد احسانى، تحرير ۱۲۵۴.

۵- مقدمة تعليقه آقا باقر بهبهانى بر رجال استرآبادى، تحرير ۱۲۲۷.

۶- رساله فى نکاح المدعية للخلوعن المانع، عربى، دارى مقدمه و سه مقاله و خاتمه، از محمد بن على محمد حسینی

کرازى، ۱۶ برگ، تحرير ۱۲۳۸.

آغاز: الحمدلله الذى هدانا الى الطريفة القويمة...

۴۸- مجموعه پنج رساله:

۱- حاشیه بر فرائد الاصول شيخ انصارى از ميرزا محمد حسن آشتياني، اين نسخه از بحث حجيت ظواهر است.

۲- رساله عمليه گویا از شيخ انصارى با حاشیه میرازی شیرازی.

۳- رساله عمليه شيخ انصارى، فارسى، گردآورنده: محمد يوسف استرآبادى

۴- شرح فصول خواجه طوسى، عربى، ۲۸ برگ، تحرير محمد بن محمد طاهر در ۱۲۹۳.

آغاز: قال قدس سره بعد ذكر الخطبة وهى موضوعة على اربعة فصول...

انجام: وآله مصابيح الظلام و خلفائه الكرام...

۵- نهج السداد فى شرح واجب الاعتقاد، از عبد الواجد بن الصنى النعمانى، ۱۴

برگ.

آغاز: يقول الفقير... الحمدلله الذى وجبت على الخلائق معرفته...

۴۹- مبداء و معاد ملاصدرا، تحرير محبعلی بن روح الامين در ۱۲۱۱.

۵۰- مرصاد العباد، عرفان، فارسى، از نجم الدين كبرى أبوبكر عبدالله بن محمد بن شاهوار رازى كه در سال ۶۲۰ تأليف آن به پايان رسیده است، اين نسخه شايد از قرن هشتم باشد، و در حاشيه آن گلشن راز شبرى و اشعار متفرقه ديگر نوشته شده است.

۵۱- رساله در رد صوفيه، فارسى، از ميرزا قمى در پاسخ سرافراز نامه شامى، رجوع كنيد به فهرست منزوى صفحه ۷۸۸.

آغاز: الحمد... اما بعد دعا گوى قديم صميم و سعادت جوى در جاده خير...

۵۲- منية اللبيب فى شرح التهذيب، اصول فقه، عربى، از عميد الدين بن مجد الدين متوفى ۷۵۴، تحرير سده سيزده.

۵۳- كشف الاحتجاج، ترجمه احتجاج طبرسى است از على بن حسن زوارهاى، تحرير ۱۲۳۵، روى جلد اين نسخه نوشته است: تأليف ملافتح الله كاشانى، رجوع كنيد به ذريعه ۴/۷۵ و ۱۸/۷.

۵۴- تفسير سوره اعلى و طارق و زلزال، عربى، از ملاصدراى شیرازی، تحرير محمد ابراهيم بن محمد باقر خوانسارى در سال ۱۳۰۶، كاتب در همان سال با نوشتن يادداشتى، نسخه را به آخوند ملا ملا محمد على خوانسارى اهداء و از ايشان بسيار تجليل كرده است.

۵۵- جامع المقاصد، فقه، عربى، اين نسخه نكاح است، آخرش افتاده، تحرير سده يازده

۵۶- حاشیه بر البهجة المرضية سيوطى، شايد از حجة الاسلام شفتى باشد، در آغاز چهار مقاله درباره بسم الله دارد.

آغاز موجود: المقالة الثانية اعلم انهم اختلفوا فى ان اللفظ الجلالة اهي مشتقة...



انجام: و هو اجتماع المثليين وتحرك الثاني قوله لازماً تحريك.

۵۷- كشف اللثام فاضل هندی، فقه، عربی، این نسخه صلوة است.

۵۸- جواهر العقول، حاشیه رسائل شیخ انصاری است از سید ابوالقاسم اشکوری متوفای حدود ۱۳۲۵، رجوع کنید به ذریعه ۵/۲۷۲.

۵۹- مجموعه:

۱- رساله فی تحقیق معنی الکراهه فی العبادات از آقا جمال خوانساری، سه صفحه، و شاید بخشی از یکی از کتابهای او باشد.

۲- شرح وافیہ تونی از سید صدرالدین قمی، به خط ابوالقاسم بن سید حسن موسوی خوانساری در ۱۱۹۲ ظاهراً، کاتب نسخه را با نسخه ای مصحح، مقابله کرده است.

۳- وافیة الاصول ملا عبدالله تونی که در حواشی نسخه نوشته شده است.

۶۰- شرح شرایع، فقه، عربی، کتابهای رهن تا وصایا، حدود ۲۰۰ برگ، خشتی، تحریر سده سیزده. آغاز: کتاب الرهن والنظر... و هو مصدر رهن او اسم للشئ المرهون و جمعه رهان...

آغاز: کتاب الإجاره: هی لفة کما فی المسالك وغیره اجرة... فالامرفیه سهل...

۶۱- جنگ، شامل احادیث متفرقه و منقولاتی از کتب متعدده و نیز شامل این رساله ها:

۱- التحصین ابن فهد حلی.

۲- محاسبة النفس سید ابن طاووس

۳- التجريد فی کلمة التوحید از غزالی.

آغاز: بسم... قال الشيخ... فی الحديث الصحيح والنقل الوارد الصریح...

۴- کلمات قصار امیر مؤمنان.

۶۲- مجموعه سه رساله:

۱- مزاج الارواح، صرف، عربی

۲- شرح کافیه، نحو، فارسی، از میرسید شریف جرجانی، تحریر آقاجان بن میرسلطان حسین ساکن دزماری در ۱۲۰۶، رجوع کنید به فهرست منزوی ۲۰۶۶.

آغاز: الكلمة لفظ... معنی کلمه در اصل لغت یک سخن است و معنی وی در اصطلاح نحوی لفظی است...

۳- شرح مغنی جاریردی، نحو، عربی، از محمد بن عبدالرحمن بن محمد عمری میلانی، تاریخ تألیف: ۸۰۱، تحریر همان کاتب در سال ۱۲۰۷، رجوع کنید به کشف الظنون صفحه ۱۷۵۱.

۶۳- مجموعه دو کتاب:

۱- معالم الاصول، تحریر ۱۲۶۶.

۲- نتائج الافکار، سید ابراهیم قزوینی.

۶۴- رساله ای در نجوم، از رحمة الله که آن را به نام ابی شجاع منوچهر بن شیرزاد نگاشته است، حدود صد برگ، رقمی.

باب یا فصل اول: دانستن شمار حروف ابجد. باب یا فصل آخر: دانستن طریقه محترمه.

۶۵- مفتاح الفلاخ شیخ بهائی، تحریر سده یازده و دوازده.

۶۶- مفاتیح الشرایع فیض کاشانی، فقه، عربی، این نسخه جلد دوم و تحریر سیدعلی موسوی در ۱۰۲۱ می باشد، ظاهراً کاتب سید علی قورجانی شارح خلاصه و جد اعلاى آیت الله العظمی گلپایگانی باشد.

۶۷- مجموعه دو رساله:

۱- عبرة الناظرین، صرف، عربی، از عبدالله بن محمد الساکن فی الاقلیم الرابع، دارای مقدمه و سه باب، ۱۵۶ صفحه، خشتی.

آغاز: الحمد لله الفرد الازل الابد...

۲- رساله فی العلم، عربی، از علی نقی بن شیخ احمد احسانی، این رساله را

در دفاع از پدرش در موضوع علم الباری نوشته است، ۳۱ برگ، خشتی.  
۶۸ - ترجمة الحجة البالغة، از سيد كاظم رشتی، عقائد، فارسی، رجوع كنيد به فهرست منزوی صفحه ۹۳۲.

۶۹ - مجموعه هفت رساله:

- ۱ - رساله التعادل و الترجيح، از شيخ انصاری.
- آغاز: الحمد... في التعادل والترجیح وحيث ان موردهما الدليلان...
- ۲ - رساله في العدالة.
- ۳ - رساله في التقيه.
- ۴ - رساله في الرضاع از محقق كركي، آغاز: الحمد لله كما هو اهله والصلاة
- ۵ - رساله في قاعدة «من ملك»
- ۶ - رساله في قضاء الصلوات
- ۷ - رساله في تقديم الفوائت على الحاضرة.

غير از رساله چهارم گویا از شيخ انصاری و همان رساله ها باشد كه با مكاسب چاپ شده است.

۷۰ - مجموعه سه رساله:

- ۱ - مقدمه واجب آقا حسين خوانساری
- ۲ - زبدة الاصول شيخ بهائي
- ۳ - خلاصة الحساب شيخ بهائي، تحرير على محمد بن محمد علي در ۱۲۵۶.
- با تملك ميرزا محمدحسن بن ميرزا علي محمد بن ميرزا محمد علي بن ميرزا خيدر علي بن ميرزا عزيز الله بن ميرزا محمد تقی الماسی بن ميرزا محمد كاظم بن مولی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی در ۱۲۵۹ ظاهر.

۷۱ - مجموعه دو كتاب.

- ۱ - لؤلؤ البحرين شيخ يوسف بحرانی، تراجم، عربي، تحرير ابوالقاسم بن محمد هادی در ۱۲۶۶.

۲ - فقه است، مكاسب تحرير على بن محمد الازارانی در ۱۲۶۶، ۹۰ برگ، خشتی.

آغاز: كتاب المعاملات وهو القسم الثاني من اقسام الفقه لانه ينقسم الى اربعة اقسام...

۷۲ - اصلاح العمل، فقه، عربي، از سيد مجاهد. اين نسخه تا كتاب صيام را دارد.

۷۳ - شرح يكي از متون فقهی است مؤلف از شاگردان شيخ انصاری بوده و از صاحب جواهر به عنوان شيخ الفقهاء نام می برد، حدود صد برگ، خشتی.

آغاز: الحمد... قال رحمه الله كتاب الرهن والنظر فيه يستدعي فصلاً اولاً في الرهن وهو وثيقة لدين المرتهن اقول: الكتاب قد يطلق على المعنى المصدرى الذي هو صفة قائمة بالموصوف...

۷۴ - گویا شرح هدايه ميبیدی باشد، وسط كتاب اين عنوان هست: القسم الثاني في العلم الطبيعى وفيه مقالات الاول في احكام الجسم. روى جلد نسخه نوشته است: شرح اشارات خواجه، اول و آخرش ناقص است.

۷۵ - كتاب فقهی است از نكاح تا اطعمه و اشربه، در خود نسخه جلد پنجم روض الجنان ناميده شده است ولى گویا شرح كبير باشد، تحرير عبدالرزاق بن ميرزا محمد النكوری در ۱۲۵۲.

آغاز: الحمد... كتاب النكاح هو فى اللغة الوطنى على الاشهر بل عليه الاجماع...  
انجام: قدمت المجلد الخامس من كتب (كذا) روض الجنان.

۷۶ - حاشیه بر مختصر مطول، از خطائى، تحرير سده ۱۱ و ۱۲.

۷۷ - شرح اشارات خواجه طوسى، تحرير سال ۹۳۴، در آغاز و انجام نسخه فوائدى سودمند از علم اخلاق يادداشت شده است.

۷۸ - مختصر مطول، تحرير ۱۰۶۶، با يادداشتی از سيد ابوالقاسم جعفر حسینی (ظاهراً

میرکبیر خوانساری می باشد، جد صاحب روضات و مرحوم آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری) حاکی از اینکه در سال ۱۱۵۷ این نسخه را به نواده اش محمدعلی بن سیدعلی نقی بن عمه سیدزین العابدین حسینی موسوی تملیک کرده است.

۷۹ - حاشیه بر شرح مطالع منطق، عربی، از میر سید شریف، تحریر عطاء الله بن ناصرالدین در ۱۰۱۲، آغاز نسخه افتاده است.

۸۰ - مجموعه سه رساله:

- ۱ - سی فصل خواجه طوسی، نجوم، فارسی، تحریر ۱۰۸۶.
- ۲ - بیست باب در اسطرلاب از خواجه طوسی تحریر علی رضا در ۱۱۴۲.
- ۳ - هفتاد باب در اسطرلاب از شیخ بهائی، فقط دو برگ از این رساله در این مجموعه هست.

۸۱ - مجموعه هفت رساله:

- ۱ - حدود الاشياء، شاید از ابوعلی سینا باشد.
- آغاز: الحمد لله... حمداً يستحقه بعظمة ذاته وسعة رحمته...
- ۲ - توضیح المقاصد شیخ بهائی تحریر ۱۱۰۴.
- ۳ - من مقالات مولانا کمال الدین لاری، یک برگ.
- ۴ - رساله فی ذکر اتمام الاسبوع والفضول الاربعة، فصل ۴۲ کتاب مصباح کفعمی است.
- ۵ - اعتقادات شیخ صدوق، تحریر محمدحسین بیابانکی در ۱۱۰۴.
- ۶ - آداب المتعلمین منسوب به خواجه طوسی، تحریر محمدحسین بن کامران بیابانکی در مدرسه حاج محمدباقر صفارقی محله جوجیر در ۱۱۰۴.
- ۷ - خطبه نکاح، فارسی، در یک صفحه، تحریر ۱۱۰۹.

۸۲ - مجموعه سه کتاب:

- ۱ - شرح حکمة العین میرک بخاری، تحریر محمدعلی حسینی سده ۱۲. آغاز: اما بعد الحمد لله فاطر ذوات العقول...
- ۲ - حاشیه خفزی بر شرح قوشچی بر الهیات تجرید.
- ۳ - حاشیه سلطان بر حاشیه خفزی مذکور، تحریر محمدالحسینی الاسترآبادی در ۱۱۹۴ در مدرسه جعفریه متصل به صحن رضوی، با تملک محمدرضابن شیخ لطف الله بهرام. و ابوالقاسم بن حسین خوانساری آن را در طهران در ۱۱۹۱ (کذا) خریده است.
- ۸۳ - فیض، رساله ای است پیرامون نماز شب، فارسی، در پنج مطلب، مؤلف: علی نقی، ۸۳ برگ جیبی. آغاز: حمد بی نهایت و ثنای بی غایت... در حاشیه اشعاری از میرزا پریشان گلپایگانی و ضیره مورخ ۱۳۲۹ دیده می شود، با سر لوح و جدول زرین.
- ۸۴ - مجموعه چهارده رساله:
  - ۱ - لغز و معما، هندسه، عربی، از شیخ بهائی، سه برگ تحریر عبدالرحیم بن حاج عبدالقنی در ۱۰۷۴.
  - آغاز: اما بعد الحمد والصلوة فيقول احوج الخلق.
  - ۲ - قصیده طرد الخیل از سید رضی، ۴۸ بیت، آغاز: ایحل لساکنة العلم.
  - ۳ - باب سوم جبل المتین شیخ بهائی، فقه، میراث.
  - ۴ - رساله فی حکم منکر اصول الدین اوالمذهب، عربی، ۲ برگ، آغاز: الحمد... فائدة اعلم ان اصول الاسلام عند فقهاننا.
  - ۵ - رساله فی الجبر والاختیار، عربی،



از آقا باقر بهبهانی، ۴ برگ، تحریر ۱۱۸۴.

۶ - رساله فی حکم رؤیة الهلال قبل الزوال، ۲ برگ.

۷ - عین الاسرار، فقه، درباره اینکه آب برای همه مردم مباح است یا ممکن است به ملک کسی درآید، از ابوالقاسم بن محمدالحسینی، دارای دو مقدمه و دو فصل و یک خاتمه، ۴ برگ.

آغاز: الحمد لله الذی انزل من السماء ماء طهورا.

۸ - حاشیه بر رساله عین الاسرار مذکوره عربی، از محمدحسین بن محمدزمان جریادقانی، ۵ برگ.

آغاز: الحمد لله... وبعد فهذه تعليقات...

۹ - حاشیه بر حاشیه مذکوره عربی، دو برگ.

۱۰ - قصیده فرزندق در مدح امام سجاد با ترجمه فارسی.

۱۱ - قصیده لابی عبدالله الحلی من رؤساء المحدثین فی مدح علی بن ابی طالب (ع)، ۲۰ بیت.

۱۲ - قصیده سید اسماعیل حمیری: لام عمر... با ترجمه فارسی به شعر.

۱۳ - رساله فی العروض، عربی، دارای مقدمه و سه باب، ۸ برگ، تحریر محمد جعفر موسوی در ۱۰۱۷.

آغاز: الحمد لله... وبعد فقد سألتی بعض اخوان الدین...

۱۴ - رساله نهم تکرار شده است.

۸۵ - مجموعه هفت رساله:

۱ - واجب الاعتقاد علامه حلّی، تحریر محمد صادق بن محمدعلی قودچانی خوانساری شارح خلاصه وزبده شیخ در ۱۰۹۴.

۲ - سعیدیه علامه حلّی، تحریر همان

کاتب ۱۰۹۵.

۳ - چند مسأله در زکوة منقول از کتاب العویص شیخ مفید.

۴ - مختصر من قول ارسطاطالیس فی النفس در هفت باب ۱ - فی درک کل معلوم ۲ - فی وجود النفس ۳ - فی ان النفس جوهر ۴ - فی ان النفس روحانی لاجسمانی ۵ - فی ان النفس بسیطة لامرکبة ۶ - فی ان النفس حیة غیر مایة ۷ - فی ان النفس عاملة غیر منکرة.

این رساله سه برگ است تحریر همان کاتب در ۱۰۹۵.

۵ - اسرار الصلاة شیخ رئیس ابوعلی سینا.

۶ - رساله فی کلمة التوحید منسوب به فضل الله استرآبادی به ذریعه ۷/۶۹ و ۱۴/۴۱ رجوع کنید، ۵ صفحه، تحریر همان کاتب در ۱۰۹۵.

آغاز: الحمد لله الواحد الحرّی بالتحمید...

۷ - منهاج الکرامه علامه حلّی، تحریر همان کاتب در ۱۰۸۹.

۸۶ - حاشیه بر شرح تجرید فوشجی (حاشیه قدیم) از جلال الدین دوانی.

آغاز: الحمد لله... لم یردمعینا اقول: مراده بالزیادة...

انجام: مجموع الهیولی والصورتن.

۸۷ - مجموعه ۳۰ رساله و بند:

۱ - وصیت نامه علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

۲ - نصاب الصبیان

۳ - شافیه ابن حاجب، تحریر قاسم بن علی همدانی در ۹۶۱ در مشهد.

۴ - کافی ابن حاجب.

۵ - حاشیه ملاجلال بر شمسیه منطق.

۶ - رساله مشتملة علی ثلاث ابیات

فی الکلام والمنطق والحکمة، از مسعود بن حسین شیروانی اسفرائینی، در بالای صفحه اول این رساله نوشته: آموزج مسعود اسفرائینی، ۳ صفحه، تحریر ۹۶۱.

آغاز: ان احری کلام نطق به الانسان.

۷ - رساله فی رد رساله القوشچی فی القصر، عربی، از ابوالفتح بن مخدوم الحسینی، ۹ برگ تحریر ۹۶۱.

۸ - رساله قوشچی در قصر، همانکه رساله ۷ و ۹ و ۱۰ در پیرامون آن نوشته شده.

۹ - حاشیه بر همان رساله قوشچی، از شیخ الاسلام، تحریر همان سال، ۴ صفحه.

۱۰ - حاشیه بر همان رساله، از ملاغفور، ۳ صفحه، تحریر همان سال.

۱۱ - رساله در شبهه مجهول مطلق، از میرابوالفتح حسینی، ۵ صفحه، تاریخ تألیف: ۹۵۳ در مشهد.

۱۲ - شرح عضدی بر استعاره مفتاح، ۱۵ صفحه، تحریر ۹۶۰.

۱۳ - رساله فی التصور والتصدیق، از عصام، شرحی است بر یک رساله، ۶ برگ.

آغاز: بسمله نعمه بمدح منطق کل حکیم.

۱۴ - حاشیه بر رساله تصور و تصدیق، از میرابوالفتح حسینی مذکور، ۱۱ برگ، تاریخ تألیف ۹۵۱ در قزوین، تحریر ۹۶۰.

آغاز: الحمد لله الذی احاط بكل شیء علما.

۱۵ - تجرید الکلام خواجه طوسی، تحریر ۹۶۰.

۱۶ - حاشیه و شرح رساله وجودیه میرسید شریف است، عربی، ۱۱ برگ، تحریر ۹۶۱، شارح مولانا اسدالله المشهدی

آغاز: سبحان من حقیقته الوجود...

در دوجای مجموعه این رساله به نام رساله وجودیه میرسید شریف یاد شده است.

۱۷ - هدایة الحکمة ابهری، تحریر ۹۶۱ در مشهد.

۱۸ - اثبات الواجب مولانا ابوالحسن بن احمد، ۱۳ برگ، تاریخ تألیف ۹۰۷ یا ۹۵۷.

آغاز: وهانا اشرع فی المقصود...

۱۹ - رساله فی تحقیق نفس الامراز خواجه طوسی، متن و شرح است، ۱۲ صفحه.

آغاز: اعلم اننا لانشک فی کون الاحکام.

۲۰ - رساله فی الفرائض، فقه، عربی، از خواجه طوسی، تحریر ۹۶۰.

آغاز: لله الحمد اهل الحمد.

۲۱ - دیباچه بی نقطه شیخ فیض، ۲ صفحه، عربی.

۲۲ - رساله فی الحساب والجبر والمقابله، ابوالعلا محمدالبهشتی الاسفرائینی دارای دو مقاله، عربی، ۸ برگ.

آغاز: الحمد لله مبدع الاحاد.

۲۳ - قانونچه طب، تحریر ۹۶۱.

۲۴ - کلمات الطیوخوس تلمیذ اسکندر.

۲۵ - رساله فی التجوید، ۵ صفحه.

۲۶ - دوازده بند محتشم، تحریر ۱۰۵۸.

۲۷ - قصیده برده.

۲۸ - ۱۹ برگ است سلسله مشایخ محمد بن مخدوم الحسینی تا امام هشتم (ع).

۲۹ - رساله در قرأت، عربی،

آغاز: سوره البقرة ثم اتخذتم العجل اح



ک ص ف ر ...

- ۳۰ - منظومه جزری در تجرید، این منظومه حواشی دارد از مولانا کمال المللة والدین عماد که در تاریخ ۹۵۷ به خط قاسم بن علی همدانی نوشته شده است. در این مجموعه غیر از این سی رساله و بند مطالب متفرقه دیگر از شعر و حدیث و نسخه دواء و دعا و غیره هست و جز چند صفحه همه مجموعه به خط همان قاسم بن علی همدانی و تاریخ تحریر هم همان حدود ۹۶۰ باشد کل مجموعه حدود چهارصد و پنجاه صفحه رقی است.
- ۸۸ - منهاج الصلاح، مختصر مصباح المتهدد شیخ طوسی است از علامه حلی، باب حادی عشر معروف باب یازدهم این کتاب است، اول و آخر این نسخه افتاده و شاید تحریر سده یازده باشد.
- ۸۹ - ارشاد الاذهان علامه حلی، حاشیه نویسی دارد، تحریر سده ۱۱ و ۱۲.
- ۹۰ - حاشیه بر شوارق لاهیجی از ملا اسماعیل واحدالعین، رجوع کنید به ذریعه ۶/۱۴۴
- آغاز: قوله ولم یحتوبما یدانیهما اقول: ای یقرب منها..
- ۹۱ - مجموعه دو رساله:
- ۱ - غایة البادی فی شرح المبادی، شرح مبادی الاصول علامه حلی است از شاگرد او محمد بن علی بن محمد جرجانی غروی، تاریخ تألیف: ۶۹۷.
- آغاز: بحمدک اللهم نفتح الکلام...
- ۲ - تلخیص المفتاح خطیب دمشق متوفای ۷۳۹.
- آغاز: الحمد لله علی ما انعم...
- ۹۲ - شرح حکمة العین کاتبی از مبارکشاه میرک بخاری، اول و آخرش ناقص است.
- ۹۳ - حاشیه تمهید القواعد شهید ثانی، از نواده اش شیخ علی صغیر، رجوع کنید به ذریعه ۶/۴۹
- آغاز: الحمد لله... اما بعد فبقول الفقیر الی رحمة

ربه الغنی...

- تحریر محمد حسیب نائینی در ۱۱۲۹ و در سال ۱۱۵۴ با نسخه اصل مقابله شده است.
- ۹۴ - حاشیه بر انوار التنزیل بیضاوی. از شیخ بهائی، تحریر ۱۰۴۴ در اصفهان در مدرسه شیخ لطف الله، با تملک سید ابوالقاسم موسوی و سید حسین موسوی که گویا از اجداد صاحب روضات هستند.
- ۹۵ - مجموعه چند رساله بخط محمد علی شریف خوانساری در ۱۳۱۳ (ظاهراً کاتب مرحوم آیت الله آخوند ملامحمد علی خوانساری والد مرحوم حاج شیخ محمد امامی ساکن اراک).
- ۱ - سعادتنامه ملاسلطانعلی گنابادی، عرفان، فارسی، رجوع کنید به فهرست منزوی صفحه ۱۱۹۴، در پایان نسخه اشعاری به فارسی در تقریظ سعادتنامه دیده می شود بیت آخرش این است:
- بر سعادت یافت این نامه ختام  
در هزار و سیصد الی هفت عام
- ۲ - مراحل السالکین مجذوب علی شاه همدانی متوفای ۱۲۳۹، عرفان، فارسی، به فهرست منزوی ۱۳۷۷ رجوع شود.
- ۳ - رساله واردات میرسید علی همدانی، عرفان، فارسی، به فهرست منزوی ۱۴۷۷ رجوع شود.
- آغاز: حمد و ثنای نامتناهی...
- سرآغاز این نسخه با آنچه در فهرست منزوی آمده است برابر نیست. این نسخه ۹ صفحه است.
- ۴ - متفرقات در عرفان به صورت سؤال و جواب و تفسیر آیه عرض امانت و غیره.
- ۵ - عقائد مجذوب علی شاه همدانی قرا گوزلو، فارسی، این رساله را در توضیح اصول مذهب تصوف و دفاع از خود نگاشته



است. به فهرست منزوی ۱۰۴۵/۲ رجوع شود.

آغاز: الحمد لله... که چون مدتهای مدید و عهدهای بسیار...

۹۶- مجموعه:

۱- حاشیه بر شرح شمسیه از محی الدین ابوشامه (ابوشحمة) من تلامیذ میرسید شریف، رجوع کنید به کشف الظنون صفحه ۱۰۶۴، ۱۳ برگ، تحریر سده نهم ظاهراً.

آغاز: الحمد لله الذي فضلنا بجزيل العوارف و جميع المعارف...

۲- حاشیه بر شرح شمسیه، روی برگ اول نسخه، مؤلف به عنوان رئیس الاسترآبادی معرفی شده است.

آغاز: قال قطب ملك المعارف، بمنطقتيه وكوكب سماء العوارف بمنزلتيه علامة الاصمان...

این نسخه ۳۱ برگ است، با تملك محمد بن يوسف بن يحيى البحراني العسكري و با این یادداشت: انتقل من محمد امين بن رحمة الله الخونساري بالمبايعة الشرعية في ۲ ذیحجة الحرام ۱۱۴۰، الى السيد السند الفياض الكامل السيد ابي القاسم بن المرحوم السيد حسين الموسوي (ميركبير) رحمة الله

۹۷- مجموعه ۹ رساله:

۱- آداب المتعلمين

۲- صيغ مشكله

۳- حديث الصلاة

۴- الفیه شهید، فقه، عربی، تحریر ۱۲۸۳.

۵- تجويد، فارسی دريك مقدمه و دوازده باب، از محمد بن محمد باقر حسینی اصفهانی.

۶- منظومه محمد بن جزری شافعی در تجويد.

۷- نظم السئالی تجويد منظوم، فارسی، از

سید ابوالقاسم قاری، رجوع کنید به فهرست منزوی صفحه ۹۵.

آغاز: ای کلام از انتظام نام ذاتت در نظام.

۸- حدیث حماد.

۹- باب حاديعشر از علامه حلی با ترجمه فارسی

۹۸- اجوبه المسائل الابهریه، از ابوتراب بن حسین حسینی القزوينی مولداً الطوسی اصلاً الحائری مسکناً و مدفناً در جواب سؤالات میرزا عبدالرحیم ابهری آذربایجانی، سؤال از اینها است: علت بدء الایجاد، سرالتکلیف للعباد، حال الفيض الاقدس فی حضرة القدس، الرابطة بين الخالق و المخلوق، حدود صدبرگ، جیبی تحریر و تألیف سال ۱۲۲۶.

آغاز: الحمد لله... ولقد امرني من وجبت على اجابته...

۹۹- مجموعه:

۱- رساله ای است که اسمعیل میرزا جمالی از اولاد میرزا جمال وزیر قزوینی درباره موقوفات میرزا جمالی و شرح رفتن خود به اصفهان نزد حجة الاسلام (شفتی) برای اثبات اینکه تولیت این موقوفات با اولاد میرزا بیگلر است. صورت موقوفات در این رساله آمده است از جمله: سرای شاه و حمام شاه و...

این رساله حدود شصت برگ جیبی و با عباراتی ادیبانه نگاشته شده است.

آغاز: الحمد لله الذي خلق الانسان من علق.

۲- رساله در خواص آیات قرآنی و سوره های آن، فارسی، ۵۰ برگ، تحریر سده سیزده

(بقیه این مجموعه را در صفحه ۱۲۰ ملاحظه فرمائید) ۱۰۰- مجموعه چهار رساله:

۱- مشکاة الصواب فی شرح خلاصة الحساب، تألیف علی القودجانی بن

محمد باقر بن علی بن ابوالقاسم الموسوی  
الحسینی خوانساری (جداعلای آیت الله  
العظمی گلپایگانی) در ۱۲۲۱ در قم، رجوع  
کنید به ذریعه ۲۱/۵۷.

کاتب: محمود بن ابوالقاسم بن مهدی بن  
حسن بن حسین (محشی شرح لمعه استاد  
میرزای قمی) بن سید ابوالقاسم (میرکبیر)  
الموسوی الحسینی الاصفهانی مولد  
والجرفادقانی مسکناً در ۱۲۸۵-۱۲۸۶ در  
مدرسه صدر اصفهان از روی نسخه اصل در ایام  
تحصیل علم.

۲- منظومه میمیه بی الف، عربی، از  
سید ابوالقاسم (میرکبیر) بن حسین الموسوی،  
تحریر همان کاتب در ۱۲۸۶، تقریظی در  
شش بیت از سید شریف کاظمی حسینی  
دارد.

۳- منظومه در تاریخ ولادت  
معصومین، عربی، از سید حسین بن الشمس  
الحسینی، تحریر ۱۲۸۶.

۴- منظومه فی تعبیر الرؤیاه حسب  
اللیالی وهو مروی عن الصادق (ع) تحریر  
هم در ۱۲۸۸.

در آغاز این مجموعه لغزی است به  
فارسی و جواب آن در یک صفحه، تحریر  
همان کاتب.

۱۰۱- لغتنامه‌ای است که لغات قرآن را به  
ترتیب حروف تهجی به فارسی ترجمه کرده است، در  
دیباچه می‌گوید از مجمع البحرین و مفردات راغب و  
دستوراللفه و قرآن مترجم استفاده کرده است.

تحریر محمد امین (به یادداشت نسخه شماره ۹۶  
رجوع شود) در سال ۱۱۳۰، یکی دو برگ از  
دیباچه اش افتاده و گویا نسخه اصل باشد.

۱۰۲- شرح گلشن راز شبستری، شارح شناخته  
نشده در مقدمه اش عنوان «حقیقه» تکرار می‌شود، و  
همان است که در فهرست منزوی صفحه ۱۲۵۱ یاد  
شده است، جیبی حدود صد برگ.

۱۰۳- حاشیه بر حاشیه خفزی بر شرح قوشچی  
بر الهیات تجرید، از ملا عبدالرزاق لاهیجی، تحریر  
عبدالوهاب بن ملامحمد باقر بهشتی در ۱۲۵۹.

۱۰۴- زیادة البیان، آیات الاحکام، از مقدس  
اردبیلی، این نسخه از اواخر باب وصیت است تا آخر  
کتاب، تحریر ۱۱۳۳.

۱۰۵- مجموعه:

۱- اصول فقه، بحث الفاظ، با عنوان  
«تشریح» که باید بخشی از تشریح الاصول  
نهایندی باشد.

۲- اصول فقه، بحث الفاظ، با عنوان  
«هدایه» که باید قسمتی از هدایه  
المسترشدین شیخ محمد تقی باشد.

۱۰۶- رساله‌ای است از شیخ احمد جزائری که  
آن را در هفت فصل به نام صدراالعلماء ابوطالب  
نگاشته است.

آغاز: نحمدولیانطق بوجوب ذواته افتقار الاعیان.  
این نسخه تا مقداری از فصل هفتم را دارد.

۱۰۷- مجموعه دو رساله:

۱- ترتیب السعادات، اخلاق، عربی،  
از ابن مسکویه، در این نسخه رساله مسعده  
نامیده شده است، تحریر محمود بن  
جمال الدین خوانساری موسوی در سال  
۱۲۹۶. (کاتب و پدرش از علمای خوانسار  
در زمان فتحعلیشاه و امام جماعت مسجد آقا  
اسدالله مسجد جامع بوده‌اند).

۲- منهاج النجاة فیض کاشانی،  
تحریر ۱۲۹۷.

۱۰۸- مجموعه شش رساله:

۱- کشف الاسرار، رمل، فارسی، در  
دو مقدمه و دو مقاله، از زین العابدین بن  
قاسم الرمال، تحریر ۱۲۷۹، ۱۷ برگ.

۲- قوت وضعف کواکب، نجوم،  
فارسی، از قاسم بن محمد بن عبدالله  
حسینی، رجوع کنید به فهرست منزوی  
صفحه ۳۳۷، این نسخه ۱۸ برگ است.

۳ - مدخل منظوم، نجوم، فارسی،  
منسوب به خواجه طوسی، ۱۴ برگ، تحریر  
۱۲۷۹.

آغاز: مرد دانا سخن ادا نکند...

۴ - مفتاح مفاتیح الفتح، به فارسی،  
در هفده فصل از عبدالقادر بن حسین  
رویانی، ۱۹ برگ، تحریر ۱۲۷۹.

آغاز: حمد بلا احصا مرآن فردی را سزد  
که همه خلقان را زوج آفرید...

۵ - متفرقات.

۶ - رساله در عروض، فارسی، دارای  
یک مقدمه در چند فصل و یک باب و یک  
خاتمه، این نسخه تا فصل ششم مقدمه را  
دارد.

۱۰۹ - عده الداعی ابن فهد حلی، تحریر سده  
یازده.

۱۱۰ - مجموعه ۵ رساله:

۱ - سانح غیبی فی تحقیق معنی  
الایمان والکفر، از فیض کاشانی، عربی،  
۳ برگ.

آغاز: الحمد لله الذی من علینا  
بالاسلام...

۲ - رساله اتحاد عاقل و معقول  
ملاصدرا، ۲۵ برگ، تحریر ۱۲۹۱.

آغاز: الحمد لولاهب العلم والحکمة.

۳ - رساله در توحید از آقا علی مدرس،  
۹ برگ.

آغاز: الحمد لله الذی جعل العقل  
والمعقولات شراً لروح من خلع سربیل  
الشهوات...

۴ - رساله در جبر و تفویض، عربی،  
شش برگ.

آغاز: سبحان من تنزه عن الفحشاء  
ولایجری فی ملک...

۵ - کسراصنام الجاهلیة، عربی، از  
ملاصدرا، تحریر ۱۲۹۱.

این مجموعه به خط محمدعلی شریف  
خوانساری در ۱۲۹۱ - ۱۲۹۵ است  
(کاتب ظاهراً آیت الله آخوند ملا محمد علی  
خوانساری مقیم نجف و مدفون در آنجا و  
پدر مرحوم شیخ محمد امامی ساکن  
خوانسار می باشد).

۱۱۱ - رساله در ردّ باب، از حاج کریم خان  
کرمانی، تاریخ تألیف ۱۲۸۹ با نسخه مصنف مقابله  
شده است.

آغاز: الحمد لله خالق العباد وساطع المهاد...

۱۱۲ - مجموعه سه رساله:

۱ - رساله ذبیح اهل کتاب، از شیخ  
بهائی.

۲ - رساله بداء، فارسی، از علامه  
مجلسی، ۶ برگ، تحریر ۱۲۵۰.

۳ - شرح هدایه میبدی، تحریر ۱۲۴۸.

۱۱۳ - مجموعه ۵ رساله:

۱ - رساله فی العقاید، مکرر همان  
است که در رساله دوم مجموعه شماره ۴۷  
گذشت، اولش ناقص است، تحریر  
۱۲۹۵.

۲ - حلیة المعاشرین، چاپی، از  
محمدعلی حسینی مؤلف وسیلة الرضوان،  
۷۹ صفحه، چاپ ۱۳۲۲.

۳ - حدیث قدسی، چهل سوره، تحریر  
۱۲۹۸.

۴ - اسرار الصلوة شهید ثانی، چاپی  
سال ۱۳۰۰.

۵ - حدیث «معرفة بالنورانية» در  
فضائل علی علیه السلام منقول از جلد هفتم  
بحار، چاپ ۱۳۰۰.

۱۱۴ - مجموعه سه رساله:

۱ - رساله در وصل، فارسی، دارای  
مقدمه در بیان اصول این علم و مقاله اول در  
اصول احکام و ضمایر و مقاله دوم در اعمال  
متفرقه.



- آغاز: الحمد لله... اما بعد این رساله ای است در علم رمل که انتخاب کرده شده از کتاب چند و استادان بر آن اعتماد دارند.
- ۲ - رساله در طب، فارسی، ۵۰ برگ.
- آغاز: برضمایر کیمیا تأثیر ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت...
- ۳ - رساله در اجتماع امر و نهی، عربی، از ابوالقاسم بن سید حسن موسوی، که آن را در طفولیت نوشته و شاید اولین تألیف او باشد، ۵ برگ، تحریر ۱۱۷۹.
- ۱۱۵ - مجموعه ده رساله:
- ۱ - جذوالحساب، عربی، دارای مقدمه و دو باب و خاتمه، تحریر ۱۲۲۶.
- آغاز: الحمد لله الذي لا يجاب عن كمية ذاته الا باحد...
- ۲ - نکتة اصول الفقه، عربی، تحریر ۱۲۲۶، ۱۶ برگ.
- آغاز: الحمد لله الذي جعلنا في اصول مسائل الكتاب والسنة فقيها...
- ۳ - الموجز في المعاني والبيان، عربی، دارای مقدمه و سه فن، تحریر ۱۲۲۶، ۱۸ برگ.
- آغاز: الحمد لله الذي خلق الانسان...
- ۴ - المنفى في اصول الدين، دارای مقدمه و پنج اصل و خاتمه، تحریر ۱۲۲۶، ۷ برگ.
- آغاز: الحمد لله الاحد الواحد...
- ۵ - منطق فارسی، دارای مقدمه و دو باب و خاتمه، تحریر ۱۲۲۲، ۵ برگ.
- آغاز: الحمد لله الذي علمنا منطق البيان...
- ۶ - منطق عربی، دارای مقدمه و دو باب و خاتمه، تحریر ۱۲۲۲، ۵ برگ.
- آغاز: الحمد لله الذي علمنا منطق البيان...
- ۷ - صراف الكلمة والكلام، صرف،

- عربی، دارای مقدمه و دو باب و خاتمه، ۱۲ برگ.
- آغاز: الحمد لله الذي حول الاصل الواحد الى الامثلة المختلفة.
- ۸ - عوادل الكلمة والكلام، نحو، عربی، تحریر ۱۲۲۲ چهار برگ.
- آغاز: قال امير المؤمنين عليه السلام: في اقسام المعرب كل فاعل مرفوع...
- ۹ - شرح العوادل في الكلمة والكلام، نحو، ۲۸ برگ.
- آغاز: نحونا باسمه في كل فعل...
- ۱۰ - ابتداء كنز الالفاظ، لغت عربی به عربی ۴ برگ، ناقص.
- آغاز: الحمد لله المتكلم بغير لسان...
- ۱۱۶ - حاشیه بر حاشیه خطائی بر مختصر مطول از ملا میرزا جان، تحریر ۱۲۲۶، در مقدمه کتاب به عنوان حاشیه بر حاشیه معروف به مولانا زاده معرفی شده است.
- آغاز: الحمد لله الذي جل حمده عن مصانع فصحاء نوع الانسان...
- ۱۱۷ - مجموعه دورساله:
- ۱ - لغات مثلثه، تا حرف سین را دارد، ۴ برگ، آغاز: الامة والامة والامة.
- ۲ - زبدة الاصول شيخ بهائی، تحریر ابوالقاسم بن سید حسن در ۱۲۷۹.
- ۱۱۸ - مجموعه دورساله:
- ۱ - فوائد رجاليه آقا باقر بهبهانی، تحریر ۱۲۱۵ در کربلا.
- ۲ - فوائد عتيقه آقا باقر بهبهانی.
- ۱۱۹ - مجموعه دو کتاب.
- ۱ - اصول دين فارسی، دارای پنج فصل، از ابوالقاسم گلپایگانی، ۱۵ برگ، جیبی.
- ۲ - تحفة السلطانية، اصول عقائد، فارسی، از شیخ جعفر شیخ الاسلام اصفهان (معروف به قاضی محشی شرح المعه)،

تاریخ تألیف ۱۱۱۵، تحریر ۱۲۳۱.

۱۲۰ - ترجمه حاشیه ملا عبدالله، منطق، فارسی، صفحه اولش افتاده، تحریر سده ۱۱ و ۱۲.  
۱۲۱ - مجموعه دورساله:

۱ - زیادة الاصول شیخ بهائی، تحریر صادق بن حاج شیخ مسیح خوانساری، در ۱۲۱۹، حواشی دارد تحریر ۱۲۲۰ در مدرسه جلالیه اصفهان.

۲ - بینش غرض آفرینش، اصول عقائد، فارسی، از فاضل هندی صاحب کشف اللثام، تحریر سده ۱۳.

۱۲۲ - کتاب دعا، شامل دعای ماه صفر و دعای صباح و غیره.

۱۲۳ - خلاصه اللغات و تفسیر مشکلات، فرهنگ عربی به فارس، شامل ۲۸ کتاب و هر کتاب سه باب، باید همان باشد که در فهرست منزوی صفحه ۱۹۸۲ معرفی شده است ولی سرآغاز این نسخه با آنچه در آنجا آمده است برابر نیست.

آغاز: کاملان نامدار تصانیف بی شمار..

۱۲۴ - اصول عقائد، فارسی، شامل مقدمه مشتمل بر مناہج، و چند انجمن و هراتنجنن مشتمل مصابیح، و خاتمه، منهج اول در منطق است، تحریر سده سیزده.

آغاز: لآلی حمد و ستایش که به دستگیری باران فیض...

۱۲۵ - مجموعه پنج رساله:

۱ - رساله در استصحاب و تقدیم استصحاب نجاست بر استصحاب طهارت یا بالعکس، از میرزا اسدالله بن حاج عبدالله، در آن از میرزای قمی و شرح کبیر یاد می شود، هفت برگ.

۲ - مبادی الأصول علامه حلی، تحریر محمد کریم بن آقا حسین ساکن قصبه کهرود ۱۲۳۱.

۳ - الدررة البهیة، اصول فقه، منظوم، از علی بن حسن ارانی، تاریخ نظم ۱۲۲۶،

تحریر همان کاتب در ۱۲۳۲، ناظم دو کتاب دیگر به نامهای المقاصد المهمة و مناہل الشوارد داشته است.  
آغاز:

يقول راجی الرب ذوالاحسان علی بن الحسن الارانی.  
۴ - دررہیة، اصول فقه، منظوم، تحریر ۱۲۳۲.

آغاز:  
احمدہ شکرأ علی نوالہ  
مصلیاً علی النبی وآلہ  
وبعد ہدی در ربیہ

نظائر الفقه بہامحویہ  
۵ - طریقة استخراجہ منقول از شہید بایک جدول.

۱۲۶ - مجموعه دورساله:

۱ - شرح تہذیب المنطق تفتازانی از ملا جلال دوانی، تحریر محمد کریم بن آقا حسین کهرودی.

آغاز: بعد حمد اللہ سبحانہ خالق الاشخاص والماہیات...  
۲ - آداب المتعلمین، تحریر همان کاتب در ۱۲۱۸.

۱۲۷ - مجموعه ده رساله:

۱ - اعتقادات صدوق، تحریر ۱۲۳۱.  
۲ - سراج السالکین، اصول عقائد، فارسی، از شیخ علی کربلائی مؤلف معراج السالکین و جامع البراہین، در یک مقدمه و چند فصل و خاتمه، تحریر ۱۲۳۱، رجوع کنید به فهرست منزوی صفحه ۱۱۹۰ نسخه ای از آن در کتابخانه آية الله حاج سید مصطفی خوانساری است که به خط پدر ایشان مرحوم آية الله حاج سید احمد صفائی خوانساری است.

۳ - مرآت المحققین شہستری تحریر ۱۲۳۱.



- ۴ - تعبیر خواب با استفاده از قرآن، چهار صفحه.
- ۵ - نان و حلوائی شیخ بهائی
- ۶ - باه نامه، طب، فارسی، دارای ده باب، باب اول در معرفت هیئت و صورت و شناختن ایشان، ۸ برگ تحریر سده سیزده. آغاز: بدانکه هر که بخواهد کد خدا شود...
- ۷ - رباعیاتی که جهت مهمات خوانده می شود، ۵ صفحه.
- ۸ - احادیث فی ذم الصوفیه، عربی،
- ۹ - صورت وقتنامه و مطالب متفرقه و اشعار هزلیات و غیره...
- ۱۰ - اشعاری در تعریف رگ ۳۰ بیت.
- مجموعه هشت رساله:
- صد کلمه جا حظ با ترجمه منظوم از محمد بن عبدالجلیل الرشیدی الکاتب وطواط، هر کلمه یک بار در دو بیت و بار دیگر در یک بیت ترجمه شده است، تحریر ۱۲۲۱.
- آغاز: گفت امیر مؤمنان سرچشمه صدق و صف
- شاه مردان شیر یزدان ابن عم مصطفی
- ۲ - آداب المتعلمین، تحریر ۱۲۸۲.
- ۳ - منظومه ابن جرزی در تجوید عربی، تحریر ۱۲۸۲.
- ۴ - لؤلؤ درج مضامین، تجوید فارسی، منظوم، از مختار اصفهانی، رجوع کنید به فهرست منزوی صفحه ۸۷.
- ۵ - حدیث حماد و یک حدیث دیگر درباره صلا، تحریر ۱۲۸۳.
- ۶ - الفیه شهید، فقه، عربی، تحریر ۱۲۸۲.
- آغاز: الحمد لله... اما بعد فهذه رسالة

- وجیزة فی فرائض الصلوة اجابة... .
- ۷ - نظم الاصول، زبدة الاصول شیخ بهائی را به نظم درآورده است، ناظم: میرقوام الدین قزوینی سیفی، تاریخ نظم ۱۱۰۴ در اصفهان.
- ۸ - حاشیه بر معالم از سلطان العلماء، ناقص است.
- ۱۲۹ - حاشیه معالم از آقا باقر بهبهانی، تحریر محمد کاظم بن ملا محمد محسن الوریوسفادرانی ۱۲۴۲.
- ۱۳۰ - مجموعه دورساله:
- ۱ - صیغ مشکله، فارسی، تحریر ۱۲۶۹.
- ۲ - قرائت عاصم، تجوید، فارسی، از عمادالدین علی الشریف القاری الاسترآبادی، تحری ۱۲۶۹.
- آغاز: بسمله... اما بعد چنین گوید فقیر حقیر...
- ۱۳۱ - اورافی است از یک رساله تجوید فارسی، پایانش این است: مثل آتاک نعبد و ایاک نستعین فارغ شد از تحریر و ساکت گشت از تقریر مسود این اوراق و مشوش خاطر حذاق اقل عبادالله الباری محمدحسن القاری... علی ان الانسان محل السهو والنسیان و کتبه الاقل محمد حسین فی سنه ۱۳۲۴، ۱۷ برگ، جیبی.
- ۱۳۲ - شرح صمدیه شیخ بهائی، فارسی، حدود صد برگ، جیبی، ناقص است و اوراق آن پس و پیش شده است.
- ۱۳۳ - تفسیر بیان السعادة گنابادی، یک قطعه از اوائل آن، سوره حمد.
- ۱۳۴ - تفسیر بیان السعادة، یک قطعه از اوائل آن، سوره بقره.
- ۱۳۵ - تفسیر است، شناخته نشد، آغاز: ان فی خلق السموات والارض الخلق بمعنى المخلوق او بمعنى المصدر و فی خلقهما براهین حکمته... یک قطعه از تفسیر است.



۱۳۶ - دیوان خاقانی، سرآغاز قصائد زرین است.

۱۳۷ - دیوان مینا، از شعرای قرن سیزده، حدود چهاربرگ، وزیری، گویا توسط خود شاعر تصحیح و اصلاح شده است.

۱۳۸ - مجموعه:

۱ - رساله عملیه، شاید احکام الایمان باشد، فارسی، شامل چند منہج، منہج دوم در زکوٰۃ، منہج سوم در صوم، تحریر هاشم الموسوی (ظاهراً مرحوم آیت الله حاج میرزا هاشم صاحب مبانی الاصول و اصول آن الرسول و ایشان متولد ۱۲۳۵ بوده اند در سال ۱۲۴۶).

۲ - تجوید فارسی، آغاز: الحمد لله... اما بعد این مختصری است در معرفت بعضی از قواعد ضروریه تجوید... تحریر هاشم الموسوی در ۱۲۴۶.

۱۳۹ - یک قطعه از تفسیر بیان السعادة.

۱۴۰ - شاید رساله وجود رابطی آقای علی مدرس باشد، آغاز موجود: فاقول سائلاً من الله العصمة والهدایة الی طریق الرشاد اعلم ان الواجب الحق هو المتفرد بالوجود الحقیقی.

۱۴۱ - گویا مصباح الزائر ابن طاووس باشد، ناقص است.

۱۴۲ - الاستغاثة فی بدع الثلاثة تحریر ۱۳۳۰.

۱۴۳ - ۳ بر عامه است، این است پایان جزء اولش: ورزقنا من التمییز ما نصل به الی وجوه عبادته والیه نرغب فی الزیادة... ونعم الوکیل تم الجزء الاول ویتلوه الجزء الثانی.

و این است آغاز جزء دومش: بسم الله... فان الذین غلبت علیهم الشبهة فی امورهم لما وصفناه من هذه الابواب...

۱۴۴ - مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی تحریر سال ۹۹۲ و یک کتاب شعر دیگر که آغازش اینست:

خداونددا دلم را چشم بگشای

به معراج یقینم راه بنمای  
با سر لوح و جدول زرین.

۱۴۵ - مجموعه:

۱ - مجمع البحار مظفر علیشاه.

۲ - رساله عرفانی که آغازش این است: الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ...

این رساله ۷ برگ است، تحریر سال ۱۲۹۹.

۳ - مطالب عرفانی متفرقه، در پشت جلد با یک واسطه از خط میرداماد نقل شده که به شیخ بهائی نوشت:

از قرص فلک بجزر جوی بیش  
مخـور

انگشت عمل مخواه صد نیش  
مخـور

از لقمه الوان شهان دست بدار  
خون دل صد هزار درویش

مخـور  
شیخ در جوابش نوشت:

زاهد بتو طاعت و ریا ارزانی  
من داتم و بی دینی و بی ایمانی

گوباش چنین تو طعنه میزن بر  
من

من کافر و من یهود و من  
نصـرانی

۱۴۶ - چند سوره از قرآن:

۱۴۷ - رساله فی القولنج عربی دارای سه مقاله و هر مقاله در چند فصل، ناقص است.

آغاز: ... و بعد فقد خاطبنی سیدنا الامیر الجلیل... ۲۳ برگ است و شاید چند برگش مربوط به این رساله نباشد.

۱۴۸ - رساله ای است عربی، در آغاز از چند گناه کبیره بحث می شود بعد می نویسد الفصل الثانی فیما یتعلق بالعدل و اصطناع المعروف...

پایان: باربعة وعشرین ولیکن هذا آخر

الرسالة... البررة المعصومین تحریر ۱۰۹۵.

۱۴۹ - مفاتیح الغیب در استخراج از علامه

مجلسی، ناقص است تحریر ۱۱۱۸.

۱۵۰ - مجموعه:

۱ - رساله شامل هفتاد باب، باب

هفتادم در شناختن کوکب مثل عنکبوت.

۲ - رساله اوزان شرعیه، فارسی، در

یک برگ.

۳ - رساله حفظ صحت دارای چهار

مقاله و مقاله چهارم چهارده فصل.

۴ - حدیقه المتقین فی فضائل

امیرالمؤمنین.

آغاز: زیباترین کلامی که طوطیان...

تحریر ۱۲۷۲.

۵ - متفرقات نظم و نثر،

این مجموعه بصورت بیاض است.

۱۵۱ - طب، عربی، این نسخه ناقص است تا

جزء بیست و پنجم را دارد، الجزء الثامن فی اعلال

الریة و الصدر... الجزء الخامس و العشرون فی طرد

الهوام ینبغی لک ان تمسک فی المسکن الشانیر...

این کتاب حدود ۲۰۰ برگ است و گویا تحریر

سده هشتم و نهم باشد.

۱۵۲ - مجموعه:

۱ - اصول دین میرزای قمی.

۲ - نظم اللالی تجوید فارسی.

۳ - منظومه تجوید جزوی، عربی.

۱۵۳ - مجموعه:

۱ - تحفة الحسینیه آقا باقر بهبهانی:

۲ - کتاب دعا.

۱۵۴ - رساله در تجوید، فارسی، نسخه

کهنه ای است.

۱۵۵ - مجمع المباحث در منطق و نحو و

صرف، فارسی، جدید است تحریر ۱۳۶۰.

۱۵۶ - یک قطعه از کتاب کامل الفرید فی

التجرید والتفرید. نسخه کهنه ای است.

### بقیه مجموعه ۱۰۰

۳ - جنگ شامل اشعاری بد

ترتیب حروف الفبا، تا حرف دال

را دارد، ۳۵ برگ، نستعلیق زیبا.

نام شاعران فارسی گو: مهری

عرب عاملی، محبوب ترشیزی،

امیر خسرو دهلوی، درکی قمی،

رفیعی کاشانی، هلالی جغتایی،

فروغ الدین اصفهانی، جلال قاجار،

فیاض لاهیجی، سعدی، زرگر

اصفهانی، نقی گلپایگانی، سپهر

اصفهانی، غازی قلندر اصفهانی،

نقی کمره‌ای، افسر قاجار، هاتف

اصفهانی، همای شیرازی، بنائی

هروی، درویش عبدالمجید،

قوسی مهدی، طوفان مازندرانی،

ظهوری ترشیزی، شجاع کاشانی،

نظیری نیشابوری، نادر لاهیجی،

بیدل کرمانشاهی، فصیحی تبریزی،

جامی اردبیلی، امیرهمایون

اسفراینی، اسدالله تبریزی، کلیم

کاشانی، فیض دکنی، جامی جامی،

آذر بیگدلی، بلبل شیراز، نیازی

صفوی، مظهر کشمیری، صحبت

لاری، عاشق اصفهانی، پرتو



اصفهانی، مکنون گرجی، مشتاق  
اصفهانی، نصرت گیلانی، وحشی  
کرمانی، هدایت طبرستانی، فخری  
قاجار، فریب اصفهانی، میرزا نظام  
شیرازی، احمدعلی میرزای قاجار  
حکیم سعیدقمی، ذوقی اصفهانی،  
فروغی بسطامی، ظاهر، عرفی  
شیرازی، کلیم کاشانی، شحنه  
مازندرانی، آگاه قاجار، صبوحو

بدخشی، طرزی افشار، اهلی  
شیرازی، عذری بیگدلی، خرسندی  
شیرازی، طایر شیرازی، طرزی  
افشار، کمال خجندی، رفیق  
اصفهانی، ابن‌یمین خراسانی،  
سنائی، انوری، شهاب ترشیزی،  
انصاری هروی، امیرمیزی، مسعود  
سعد، غزالی مشهدی، عنصری،  
نیازی اصفهانی، صافی اصفهانی،  
مولوی، شوقی تبریزی، حسن آزاد،  
محتشم، بابافغانی شیرازی، شجاع  
کاشانی، رضی اصفهانی، نظام

اصفهانی، قوامی رازی، مختاری  
غزنوی، ابوالفرج رونهای، اشراق  
اصفهانی، مولوی، فدائی لاهیجی،  
مشرّب عرب‌عاملی، جبلّی  
غرجستانی، کمال‌الدین اصفهانی،  
کمال سبزواری، نشاط قمی،  
نظیری، شایق لرستانی، مردمی  
مشهدی، صهبای قمی، عرشی تکلو،  
امیرصیدی اصفهانی، طوفان  
مازندرانی، تاثیر اصفهانی، شقایب  
اصفهانی، خاقانی شیروانی، ریاض

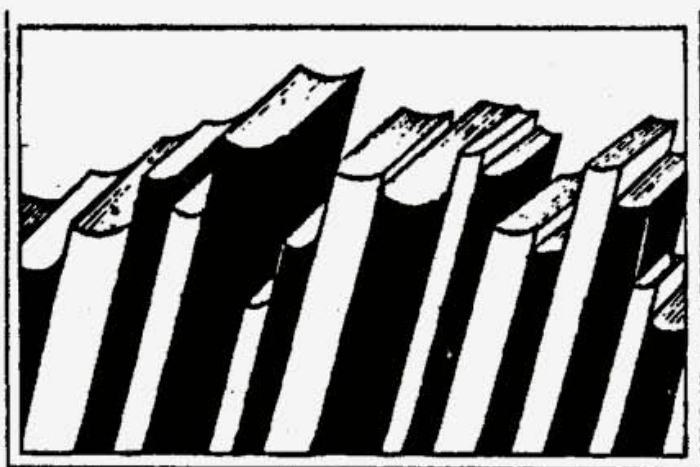
بروجردی، حاجب شیرازی،  
جهانشاه قاجار، حالتی ترکمان،  
وحیدقزوینی، اهلی شیرازی، ثابت  
دهلوی، حسن متکلم، دارای قاجار،  
مجمر اصفهانی، حزنی اصفهانی،  
جعفر ساوهای، نیکی اصفهانی،  
صابر مشهدی، میرحضوری قمی،  
بهار دارابی، شرفجهان قزوینی،  
غزالی هروی، حیرتی تونی، مولی  
اصفهانی، میلی ترک، انیس  
اصفهانی، شمیم اصفهانی، چشمه  
ایروانی، اسیری قزوینی، وصالی  
مازندرانی، والسی کردستانی،  
صاحب بلخی، حزین لاهیجی،  
نصیب اصفهانی، صبری اصفهانی،  
مجمعی لاری، نوری اصفهانی،  
فتحی اردستانی، غیرت اصفهانی،  
لطنی نیشابوری، سایر مشهدی،  
ولی‌دشت‌بیاضی، رضائی کاشانی،  
رهبان اصفهانی، طالب جاجرمی،  
علی‌پرست کابلی، خاوری قاجار،  
فکرت لاریجانی، هونس اصفهانی،  
رافعی قزوینی، ترک‌کشی، شیخ  
نجم‌الدین، عمادی شهریاری،  
داودی کاشانی، کافی همدانی،  
مایل شاملو، روشن اصفهانی،  
محبابی استرآبادی، محوی  
اسدآبادی، بابا افضل کاشانی،  
عزالدین محمود کاشانی، قتالی،  
محبابی استرآبادی، ملک‌شمس-  
الدین، اوحدی کرمانی، واقعی  
مشهدی، تاج‌الدین مسعود، بیائی  
عاملی، برقی استرآبادی، مجدالدین



هنگر، منصف قاجار، عبیدزاکانی،  
 مهتی گنجوی، بندار رازی،  
 اثیرالدین، بهار شیروانی، خیام،  
 راهب نائینی، قمری آملی،  
 فرصت‌الدوله، غنی تفرشی، میر  
 اصلی قمی، شکیبی اصفهانی، حسن  
 فراهانی، صالحی مشهدی، فطاری  
 سزواری، طوقی تبریزی، نیمای  
 سزواری، هجری تفرشی، ضمیری  
 اصفهانی، تاراج اصفهانی، بینوای  
 اصفهانی، جعفر تبریزی، عسرفی  
 شیرازی، نایل فارسی، قمی

افشار، وقار فخری ایروانی،  
 وجدی هندوستانی، رشید  
 کازرونی، ابوطالب کاشانی، غیاث  
 شیرازی، حسن نهاوندی، نیازی  
 صفوی، ولی‌دشت بیاضی، خاوری  
 قاجار، بابانصیبی گیلانی، طبیب  
 اصفهانی، میرصادق تفرشی، ملامی  
 تبریزی، یوسف قزوینی، فنائی  
 مشهدی، امیرکرمانی، شوریده  
 شیرازی، درویش قاسم تونی و  
 چند نفر دیگر...

پایان





# رسالة روضة الغنّاء في تحقيق موضوع الغناء

مما صنفها العلامة الفقيه آيت الله ابوالمجد الشيخ محمد  
رضا النجفي الاصفهاني<sup>٢</sup> قدس سره.

١ - وهذه الرسالة لم تطبع الى الان ، نعم نقل ملخصها  
تلميذه الاكبر، الامام الخميني دام ظله في كتابه  
الموسوم بـ " المكاسب المحرمة " ج ١ ص ١٩٨ من ٢٠٠  
والنسخة التي هي اساس هذا الطبع نسخة حجة الاسلام  
والمسلمين السيد احمد الفقيه الامام سي التـ  
استنسخها من نسخة الامام الخميني دامت بركاته :

٢ - هو ابن سلمان الزمان العلامة الحاج الشيخ محمد حسين صاحب التفسير  
والكرامات بن حجة الاسلام العلامة الحاج الشيخ محمد باقر صاحب لب الاصول  
←

بسم الله وبحمده وبالصلاة على محمد وآله:  
قال المجترب بذنبه عبدالمنعم بن عبدربه<sup>١</sup> أنهى بحثنا في علم  
الفقه التي مسألة حرمة الغناء ورأيت من اختلاف آراء الفقهاء في  
معناه ماوجب العجب والمرء يعجب لولم يعرف السبب واستعرفه على  
أن العلم قداما ط عنه اللثام وكشف عنه الغطاء فقادره اوضح من ابن  
ذكاء عند من اخذ المياه من مجاريها وحاول حل المعضلات من  
مبادئها ثم كتبت مااستح لى فيه وهدانى العلم اليه وصنته صون  
الكريم لعرضه والحكيم لسه اذليس كلما يعلم يقال ولا كلما يقال يثبت  
فى الاوراق ويثبت فى الافاق ولكن لمارأيت الحقيقة لطلابها امانة  
والضمين بها بعد الخيانة، عزمتم على ان اجلس قصيرتها على منصة

→  
ولب الفقه بين المحقق المدقق العلامة الثانى الشيخ محمد تقى صاحب  
هداية المسترشدين (حاشية معالم الدين) قدس الله اسرارهم وطاب الله ثراهم.  
ومن اراد الاطلاع على ترجمة المصنف (ره) وآثاره وتأليفاته القيمة فليراجع  
(نقباء البشرج ٢ ص ٧٤٧ الى ص ٧٥٣).

١ - لما كان المصنف (ره) لترويج حق المقال اشوق من ترويج من قال، وحيث  
ان سوق متاع الغائبين اتفق من الحاضرين، لان الناس لا يؤمنون بمن فى مرآهم  
كأيمانهم بالغيب فلربما تراهم يتعبدون بالقبول من الثانى مالا يقبلون بالدليل  
من الاؤل فعبّر عن نفسه بـ (عبدالمنعم بن عبدربه) مريدا به معناه الوصفى.



الاظهار واجليها على الانظار غير مكترث بجحود معاند ولا بتقول  
حاسد واذا حكم لى اهل الانصاف بالاحسان انشدت غيرهم قول  
حسان:

لا ابالى انت بالحزن نيس ام لحنى بظهر غيب لئيم

#### الغناء:

صوت الانسان الذى من شأنه ايجاد الطرب بتناسبه لمتعارف الناس،  
والطرب: هو الخفة التى تعترى الانسان فتكاد ان تذهب بالعقل وتعمل  
فعل المسكر لمتعارف الناس ايضاً ولا بد ليان هذين من بيان مقدمة:  
وهى ان من الواضح لدى اهل الاطلاع ان الغناء من اظهر  
مظاهر الحسن واحظاها لدى النفس ولاجل الحسن يطلبه من يطلبه  
ويشتهر من يهتم به فيخلع فيه العذار ولا يفتقر عنه فى ليل ونهار ويبدل له  
نفائس الاعلاق ويهتم به بين حجاز وعراق فلا بد لبيان قانون الحسن  
الذى يجرى عليه وناموسه الذى لا يتخلف عنه.

فاقول: ان الحسن وان كان مما تحير فيه عقول الرجال وكاد ان  
يلحق معرفة كنهه بالمحال حتى قيل انه يدرك ولا يوصف ويعرف بنفسه  
ولا يعرف ولكنته فى المركباب لا يخرج عن حد التناسب فابنما حل و  
وجد فالتناسب سببه وموجه فالخط الحسن ما تناسبت واواته وميماته  
واعتدلت الفاته وتقوست نوناته والشعر الحسن بل النثر ما تناسبت  
الالفاظ مع الالفاظ والمعانى وهذا مقرر فى علم البديع ولله ذر مؤلف  
«السيف الصنيع»<sup>١</sup> فقد اوضحه فى مقدمته ولا معنى لوزن الشعر  
الاناسب التفاعيل فى المقادير والحركات والسكنات ولا تروق الاوراد  
الازهار ولا عين النظر الا اذا تناسبت الوانها ومقادير اوراقها ونبلاتها  
ولا يوصف الحيوان بالحسن الا اذا تناسبت اعضائه ولا يقال للوجه انه  
لجميل الا اذا تناسبت اجزائه وابرع البتائين اعرفهم بالتناسب بين  
مقادير بيوت الدار ووضعها فيما يناسب من مواضعها والحائك والوشاء  
الحاذق من ناسب بين الالوان فى حياكته ووشيه والتعداد يطول فقس

١ - السيف الصنيع على رقاب منكرى البديع للمصنف نفسه طاب ثراه

٢ - الاوراق الصغيرة. منه (ره).

على ما عدته كلّ مجيد فى صنعته واذا رأيت اهل البديع يمدحون  
التجنيس والترصيع ورأيت الشاعر يمدح ضيق الفم وسعة الناظر فجميعه  
مشروط بحفظ النسبة والآ عادت المحاسن مقابح وكم من وجه ما عراه  
القبح والشين الآ من ضيق الفم وسعة العين وهذا التناسب متى وجد فى  
شئى جلب القلوب وتحيّر العقول بمقدار ما لذلك الشئى من الاستعداد  
واهل القصف لا تكمل لهم اللذات الآ بالجمع بين اقسام المناسبات  
من الاشكال والاصوات والحركات

والصوت من بين مظاهر الحسن من  
اكثرها قبولاً للتناسب واجلبها للقلوب واجذبها للنفوس فاذا كان  
الصوت متناسباً (بمه وزيره) وبزاته ومدته وارتفاعه وانخفاضه واتصاله و  
انفصاله سُمى بالغناء وقد وضع لبيان هذه النسب واقسامها فنّ  
الموسيقى الذى هو احد اقسام العلوم الرياضية وافرده بالتصنيف آباء  
الحكمة من اليونانيين والمسلمين ويخصّ فنّ تناسب الآلات باسم  
الابقاع والعوديين ميزان الغناء يعرف به صحيح الغناء من فاسده  
كما يعرف بالمنطق والنحو والعروض صحيح القضايا من فاسدها  
ويميز بين الكلام الصحيح والملحون والشعر الموزون من الخارج  
من الوزن وعلى اوتارها الاربعة او الخمسة وكيفية شدتها والاصبع التى  
يضرب بها يعرف اقسام الغناء فيقال رمل او هزج وخفيف بالخنصر  
وثقيل بالبنصر وهكذا ولهذه النسب اقسام كثيرة يقال لكل منها صوت  
وقد انتخب للرشيد (لعنه الله) منها اربعة آلاف ومن تلك انتخت مائة  
تسمى المائة المختارة ثم منها سبعة ثم ثلاثة ومن المشهور من  
غيرها المذن السبع وغيرها وتختلف الطباع فى استحسان تلك الاقسام  
فربما لا يحسن صوت عند قوم ويحسن عند آخرين فهو كبحور الشعر فترى  
بعض البحور الفارسية لا تقبلها الذوق العربى، كما ان بحور الدائر  
الاولى الطويل البسيط والمديد وغيرها لا يحسن عند الفرس ويعرف  
اهل الصناعة صواب المغنى من خطائه كما يعرف العروضى الخلل  
فى الوزن ويعلم مبادئ التجزية كما يعلم مبادئ التفاعيل وربما وقع  
الخلاف بين علمائها فى مبادئ بعض الشعر كما يقع بين العلماء فى كلّ  
فنّ واذا انشد الشعر على طبق مقررات الفنّ اوجب لسامعه اذا كان من  
متعارف الناس الطرب الخارج من المتعارف حتى كاد ان يفعل فعل



المسكر فيصدر من الشريف الحليم ما يأنف منه الانذال من اقوال و  
افعال يشبه افعال السكارى و اقوالهم وفي كتب المحاضرات والتاريخ  
تجد حكايات إن تأملتها علمت ان ولع الغناء بالعقل لا يقصر عن  
الخمربل يربو عليه كقصة القاضي مع المأمون (لعنه الله).

ومن امثله ما وقع بين استاذى الفن: ابراهيم بن المهدي واسحق  
الموصلى فى مبدأ التجزئة فى قول الشاعر: «حيياام يعمر». وما وقع  
بينهما من الفظيعة وما صتف كل منهما من الرسائل فى رد الاخر مذكور  
فى محله، ولعل منددأ ينعى على الاسهاب فى بيان هذه المقدمة و  
يعيب ذكر امثال هذه الامور فى بيان مسألة فقهية ولا يدري هذه  
الحقيقة الراهنة ماتغيب فى زاوية الخفاء الأمن رجوع الفقهاء الى  
غيرهم.

#### عودالى بيان الحد المذكور:

تقييد الصوت بصوت الانسان ليس الا لمتابعة العرف الذى  
هو المرجع فى معرفة موضوع الادلة فان اصوات البلابل وان تناسبت و  
اطربت لا تسمى غناء وبقيد التناسب يخرج ما اوجب الطرب بغيره من  
حسن الصوت اللغوى ذاتا اولحسن صاحبه اولحسن الفاظه ومعانيه  
اونحو ذلك وبقيد المتعارف يخرج الخارج عنه فلا اعتبار بمن  
هو كالجما دلا يطربه احسن الالحن كما انه لا اعتبار بمن يطرب بادنى  
سبب والحال فيه كالحال فى المسكر فقد وضع حده على ذلك فلا ينظر  
بصدقه عدم حصول السكر منه لآحاد معدودين كما لا يصدق على اللبن  
مثلا لو فرض حصوله منه لآحاد كذلك. وبقولى تكاد ان تذهب الخ،  
يخرج الطرب الخفيف اذلا اعتبار بالفرح والنشاط الحاصلين من  
المشروبات المفرحة ما لم يبلغ مرتبة مزبل العقل وبالجملة

الطرب فى الغناء كالسكر فى الشراب فالعلة فى تحريمه عين العلة  
فيه وهو ازالة العقل ومن فسر الغناء بالاطراب وما يشق منه فلقد  
احسن واصاب فمراده هو الذى عرفت لا مطلق الطرب وليس قولك  
غناه او اطربه الا كقولك سقاء او اسكره وهذا مراد علماء اللغة المنقولة  
اقوالهم ومغزى الجميع واحد وان اختلفوا (فى) التعبير فتفسير القيوى  
له بالصوت لاشك انه يريد الصوت بالمعنى الاصطلاحى الذى عرفت



لامطلقه الذى يشمل مطلق تكلم الانسان بل ثغاء الشاة ورياء البعير و  
بنام الطيبى ونهيق الحمير. ومن فتره بمد الصوت او الترجيع فلا شك انه  
يريد المناسب منهما لامطلقهما ولومدة «ولا الضالين» و ترجيع  
«المؤذنين» الى غير ذلك. ولقد احسن الشيخ طاب ثراه فى  
استحسانه قول الجوهري فى تفسيره بالسمع جارية سمعة اى منغية  
اذالسمع اصطلاحاً مرادف او قريب منه ولا بد من حمله للسمع على  
الغناء الاصطلاحى كما لا يخفى نعم ربما يذكر بعض علماء اللغة  
معنى اصل الكلمة فى اللغة كقول صاحب النهاية: «كل من رفع صوتاً  
ووالاه فصورته عند العرب غناء» وما هذا الا كتفسيرهم المصحف  
والعود فكما لا تحمل عليه قولهم يحرم بيع المصحف والضرب بالعود  
لا تحمل ادلة حرمة الغناء عليه قطعاً وعليه فقس سائر كلماتهم  
مما صدقنا عن نقلها حب الاختصار وبعده ان تتبعنا وانصفت علمت انه  
قلما يوجد موضوع فقهي اتفقت فيه كلمات اللغويين مثل الغناء ولكن  
المصنفين فى الفقه خلطوا بين المعانى الاصطلاحية واللغوية فوقع هذا  
الاختلاف العظيم و صار هذا المفهوم الواضح من اشكل الموضوعات  
المستتبطة حتى صار يضرب به المثل.

ومما ذكرنا يظهر ما فى اكثر ما يذكر فى هذا الباب فنذكر لك نموذجاً

وندع الباقي الى مراجعتك

منها: قول بعضهم: «الغناء وهو مد الصوت المشتمل على الترجيع  
المطرب او ما سمي فى العرف غناء وان لم يطرب». اذ قد عرفت  
اعتبار الاطراب فى تعريفه فح لا يكون لما جعله فرداً خفياً له تحقق  
اذ العرف مطابق لما عرفه به اولاً فلا ينقك فى العرف عن الاطراب.

ومنها: تفسيره بالحسن الذاتى للصوت الذى هو موهبة الهية  
كحسن الوجه والخلق قدورد مدحه فى الاخبار وندب انتخاب المؤذن  
الحسن الصوت فراجع.

ولا ادري ماذا يرى صاحب هذا القول لهذا الذى خصته بالقدرة و  
هذا الذنب الطبيعى، فمن حسنت صوته هل يمنع من مطلق التكلم  
او يجوز له مرتبة منه وكيف يرى صلاته وتلاوته.

ومنها: تفسيره باللغو وجعل موضوع ادلة التحريم اللهو كان غناء  
ام لا، ثم اعتبار القصد اعنى قصد التلهى.

- وينقل من اعظم مشايخنا تفسير الغناء بـ «ترانه» و«دوبيت» اذ هو لفظ -

فارسي ولست من فرسان ميدان لغة الفرس و اقا «دوبيت» فمثاله:

الله اتدري مايقول البرق ما بين ثناياك و بينى فرقى

فالذى اعرفه يراد به بحر حادث افرعه «رودكى» احد شعراء العجم وتفطن فيه المتأخرون حتى تجاوز ضروبه و اعارضه اربعة آلاف واخذه عنهم شعراء العرب و تكلف متأخرو العرويين بجعله من اقسام البسيط فان هذا مرادفه وليس به فهو كسائر بحور الشعر يمكن ان ينشد على طريق الغناء ويمكن ان ينشد على غيره.

وفسره بعض اعظم العجم بما يسمى «تصنيفاً» وقال هو مما يتداوله الاطفال والاندال وينشدونه فى الازقة فكأنه اخذه من تسمية اهل العراق لهذا القسم غنوة. وليس هذا مرادفا للغناء وان كان كثيراً منه منطبقاً عليه. ومن العجب المطرب ما فى عدة من الرسائل

العملية من انه الصوت المقدم لمجالس اللهوان كان فى غيرها.

وعهدى ببعض علماء العصر وهو يعجب بهذا التفسير غاية الاعجاب ويزعمه تمرة الغراب ويعيب قول بعض علماء زمانه من انه الصوت المثير لشهوة النكاح ويجعله اضحكة.

ولعمري انه كذلك ولكنه على فساده اقرب الى الصواب مما كان يذهب اليه، لان حسن الصوت كحسن الوجه كثيراً يدعوا الى الفساد و لهذا قالوا: الغناء رقية الزنا واحوال المخنثين والمغنين كطربس ودلال مشهورة مذكورة فى كتب الادب. فيمكن ان يقع فيه الاشتباه لانه من آثاره الكثيرة الوقوع، بخلاف مقالته اذ لا تدرى متى وضعت هذه الاصوات لقصد اللهوى من هم الواضعون و اين اجتمعوا للوضع.

وفذلكة القول: ان الغناء هو الصوت المتناسب الذى من شأنه بما هو متناسب ان يوجب الطرب اعنى الخفة بالحد الذى مر، فما خرج منه فليس من الغناء فى شئ وان كان الصائت رخيماً الصوت حسن الاداء واحسن كل الاحسان ووقع من سامعه اقصى مراتب الاستحسان كما ان من الغناء الصوت المتناسب وان كان من ابعث ردى الصوت ولم يطرب بل اوجب عكس الطرب كما قيل:

اذا غناني القرشى دعوت الله بالطرش

فبين كل من الغناء والصوت المستحسن عموم من وجه وهو محترم

ايضاً كالغناء الحسن لعموم الادلة الآن يدعى انصرافها الى ما اوجب الطرب الفعلى ولقد احسن الشيخ (قده) في قوله: «ما كان متناسباً لبعض آلات اللهوء الرقص» وكأنه تحاول ما ذكرناه وان لم يفصح عنـ كما فعلنا ولا غرو فانه الشيخ الاعظم المشكوك عصمته واما تفصيله فمسلّم، فان النسب الموسيقية تنطبق على النسب الايقاعية ولذلك يطابق اهل اللهوينهما.

وقد اعترض استاد الصناعة على الرشيد (لعنه الله) بان مغنيك يغني الثقيل وعوادك يضرب بالخفيف او ما هذا معناه فالصوت الخالي عن النسبة لا تكون غناء وان اوجب الطرب وقصد به اللهوكما ان مجرد تحريك الاعضاء لا يكون رقصاً ما لم يكن على النسب المغنية ولا اظن ان المتأمل الفطن يحتاج الى مزيد توضيح ولا على اقامة دليل بل يكون مفهوم الغناء اوضح من ابن ذكاء نعم كثيراً يوجد له مصاديق مشتبهة واتي مفهوم واضح ليس له مصاديق مشتبهة هذا الماء المطلق الذي هو من اوضح المفاهيم تسألك والانصاف كم له من مصاديق مشكوك ولكن بعد توضيح المفهوم يرجع في الموارد المشكوكه الى اصالة البراة كسائر المفاهيم ويسلم من الافراط والتفريط الواقع فيه واستبان من ذلك حال الصوت المسموع من الآلة المخترعة لحبس الصوت (گرامافون) اولنقله (تلفون) اذ المسموع منهما ليس بصوت الانسان بل هو مماثل له وقد سمعت في تعريفه اعتبار كونه صوت الانسان نعم لا يبعد الحكم بحرمة بتتقيح المناط او بالمسامحة العرفية نظير الصورة المرئية في المرأة فكما يقال للصورة المرئية انها صورة الانسان كذلك يقال للصوت المسموع هنا انها صوت الانسان بالمسامحة سامحنا الله تعالى في يوم المحشر، في ثاني شهر صفر عام تسع واربعين بعد الثلثمائة والالف من الهجرة النبوية .

١ - ومن ظريف الافراط فيه ما نقله لي احد الشقاة وهواته رأى احد علماء اصبهان المشار اليه بالبيان راكضاً في بعض ازقته وهو مغضب فقال اين ذهب هذا الملمون الذي كان يغني فقلت له لم ار احداً ثم تبناه فصادف فقيراً حاملاً قدراً على رأسه يصيح عليها (لوييا) فاوسعته شتماً وضرباً مع ان المسكين لم تقترف ذنباً. منه (ر).





- اراک: خیابان محسنی - کتابفروشی مجد  
اصفهان: خیابان مسجد سیدها - پاساژ زاهدی - صندوق قرض الحسنه قدس  
اهواز: خیابان آیه... منتظری - جنب پل نادری - سازمان تبلیغات اسلامی  
بابل: مسجد جامع - سرای شهیمی - کتابفروشی توحید.  
بابلسر: جنب بخشداری - دفتر روزنامه اطلاعات  
باختران: میدان آیه... کاشانی مطبوعاتی امیرکبیر.  
بروجرد: میدان بهار - ابتدای خیابان شهید رجائی - کتابفروشی شهید بهشتی  
بوشهر: سازمان تبلیغات اسلامی.  
بیرجند: نمایندگی روزنامه جمهوری اسلامی.  
تبریز: بازار شیشه گرخانه کتابفروشی تهران.  
تهران: خیابان ولی عصر - مهدیه مرحوم کافی  
انتشارات امیرکبیر  
خیابان پیروزی - مقابل چهارصد دستگاه اول خیابان مهام  
حوزه علمیه شهید شاه آبادی  
خیابان ظالقانی - کتابفروشی وزارت ارشاد
- ۱۲ - خوی: مدرسه علمیه نمازی  
۱۳ - دزفول: آستانه حضرت محمد بن موسی الکاظم (ع) (سبزقا) - نعاکار  
۱۴ - رامهرمز: بازار شهرداری - نشر قلم  
۱۵ - زنجان: سازمان تبلیغات اسلامی  
۱۶ - سیرجان: سازمان تبلیغات اسلامی  
۱۷ - شهرری: بازارنو - مقابل باغ طوطی - انتشارات فطرت  
۱۸ - قائم شهر: خیابان شهید بهشتی - مسجد امام حسین (ع) مؤسسه اسلامی  
امام حسین (ع)  
۱۹ - قزوین: خیابان خیام - جنب دانشگاه - نشر طه - شهر صنعتی دفتر روزنامه  
جمهوری اسلامی  
۲۰ - قم: نمایندگی روزنامه رسالت
- انتشارات جا معه مدزسین  
میدان آستانه - کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی  
میدان آستانه - کتابفروشی حزب جمهوری اسلامی  
مؤسسه در راه حق
- خیابان چهارم سردان کتابفروشی بیدار  
۲۱ - کاشان: خیابان امام خمینی - انتشارات بحر العلوم  
۲۲ - گرگان: میدان وحدت اسلامی - سازمان تبلیغات اسلامی  
۲۳ - مشکین شهر: کمیته انقلاب اسلامی - کتابخانه ولی عصر (عج)  
۲۴ - مشهد: فلکه حضرت مقابل مسجد گوهرشاد - کانون نشر رسالت



### نحوه اشتراک مجله نورعلم:

علاقمندان برای دریافت مرتب این نشریه می توانند وجه اشتراک مجله را بوسیله یکی از شعب بانکهای شهرستان خویش به حساب ۸۰۰ بانک استان مرکزی شعبه میدان شهدای قم (شماره ۱۲۳۹) واریز و رسید آنرا بهمراه فرم تکمیل شده فرم ذیل (یا فتوکپی آن) به آدرس قم - صندوق پستی ۱۹۸، یا خیابان بیمارستان فاطمی، نبش ادیب دفتر مجله نورعلم - قسمت امور مشترکین - ارسال فرمایند.

- وجه اشتراک در داخل کشور برای ده شماره ۱۰۰۰ ریال می باشد.
- در صورت عدم دست رسی به بانک وجه اشتراک را فقط بصورت بیمه پستی ارسال نمائید.
- برای علاقمندان خارج از کشور وجه اشتراک هر یکسال با احتساب هزینه پست عادی زمینی معادل ۱۳۰۰ ریال است که می توانند بصورت ارز و غیره ارسال دارند. (در صورت تقبل هزینه پست هوائی مجلات منشره را سریعتر دریافت می نمایند).



### برگه تقاضای اشتراک

مجله نور علم

علاقمند به	نام خانوادگی	تاریخ درخواست
به آدرس ذیل ارسال	دریافت مجله نورعلم می باشم، لطفاً از شماره	اینجانب نام
		نمائید.
	شهرستان	آدرس دقیق: استان
		خیابان
تلفن:	کد پستی:	



مجموعه

# مجله نور علم

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

شماره های ۱۲-۷

دفتر مجله با کمال خوشوقتی دومین مجموعه از مجله نور علم را که حاوی شماره های ۱۲ - ۷ می باشد در اختیار عموم علاقمندان به فرهنگ اصیل اسلامی و فقه سنتی قرار می دهد، امیدواریم با این قدام قدمی ولو ناچیز در راه اعتلای هرچه بیشتر اسلام و انقلاب مقدس اسلامی برداشته باشیم.



قال النبي (ص):

إِنَّ مَثَلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ  
كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



مرحوم آية الله حاج ميرزا محمد قمي  
(ارباب)